

رازهای ملکوت

زندگی نامه،
دفاعیه و
پیام های روحانی

کشیش شهید مهدی دیباج

گردآوری: فرشته دیباج



انتشارات نور جهان

SECRETS OF THE KINGDOM

BIOGRAPHY, APOLOGY & MESSAGES OF

MARTYR REVEREND MEHDI DIBAJ

collected by : Fereshteh Dibaj

Copyright © 2006
"NOOR E JAHAN" PUBLICATIONS

فهرست مطالب

۵	پیش‌گفتار
۶	زندگی نامه کشیش شهید، مهدی دیباج
۸	۱- دعوت مسیح
۱۲	۲- توبه
۱۶	۳- پیروی
۱۹	۴- محبت خدا
۲۲	۵- محبت به مردم
۲۶	۶- سخنان بجا
۲۹	۷- شادی در جفا
۳۳	۸- آمرزش گناه
۳۷	۹- ببخشید
۴۰	۱۰- با دیگران کنار بیایید
۴۴	۱۱- پرستش
۴۸	۱۲- دعا
۵۲	۱۳- ثروت
۵۶	۱۴- ایراد نگیرید
۶۰	۱۵- خدا از شما توجه می‌کند

پیش‌گفتار

خدا را شکر که «ما را آن قدر دوست دارد که عیسی مسیح را به این دنیا فرستاد تا هر کس به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه زندگی جاوید یابد» و خدا را شکر که این لطف را در حق ما کرد تا چشمان روحانی ما باز شود و بفهمیم که خدا پدر روحانی و آسمانی ماست و عیسی مسیح زنده، نجات دهنده و شفیع دائمی ماست. خدا را شکر که می‌خواهد همه نجات یابند و به معرفت راستی گرایند. دعای من این است که تمام زانوهای مردم به حضور خدا خم شود و تمام زبان‌های مردم اقرار ایمان کند و دنیا پر از مردم خداشناس شود همان‌طور که دریا پر از آب است، آمین.

دعا می‌کنم خداوند این خدمت ناچیز مرا قبول فرماید و تقدیس نماید و برای بنای ایمانداران به خدا و هدایت همه بکار گیرد. دعا می‌کنم همه خوانندگان این کتاب برکت گیرند. هدف از این کتاب، این است که جوانانی که پیروی از خدا را سرسری می‌گیرند، بیدار شوند و توبه کنند و آنانی که تشنه خدا هستند تا خدا را بهتر بشناسند و بهتر خدمت کنند، در خداوند دلگرم‌تر شوند. خدا را شکر می‌کنم برای وجود عزیزانی مثل شما که هدفشان در زندگی این است که ببینند خداوند از ایشان چه می‌خواهد تا بجا آورند. خدا شما را برکت دهد.

مهدی دیباج

۶۴ ۱۶- تسلیم و سوسه نشوید
۶۸ ۱۷- فروتنی
۷۳ ۱۸- نترسید
۷۷ ۱۹- بدهید تا بگیرید
۸۱ ۲۰- مسیح تنها راه رسیدن به خدا
۸۵ ۲۱- مسیح در رحمت خدا
۹۰ ۲۲- آسایش و راحتی
۹۴ ۲۳- تندرستی
۹۸ ۲۴- کتاب مقدس
۱۰۲ ۲۵- ایمان به خدا
۱۰۶ ۲۶- بدرخشید
۱۰۹ ۲۷- ازدواج مقدس
۱۱۳ ۲۸- خشونت
۱۱۷ ۲۹- خوشی
۱۲۱ دفاعیه

کتاب مقدس همکاری داشته باشد. او در این مدت کتب روحانی مفیدی نیز به زبان فارسی ترجمه کرد که کتاب مقدس مصور برای کودکان از جمله آنها است. از آنجا که پیشرفت در امور روحانی همیشه با افزایش حملات شیطان همراه است، به زودی آزمایشات آغاز شد و ایشان در سال ۱۹۸۵ به اتهامات مختلف روانه زندان گردید. ایشان به تدریج از تمام اتهامات تبرئه شد، اما به خاطر پافشاری در ایمان مسیحی خود و عدم انکار مسیح، در سال ۱۹۹۳ برای محاکمه به دادگاه ساری احضار شد. ایشان در جلسه دادگاه، دفاعیه معروف خود را ارائه داد و باعث برکت بسیاری از خوانندگان مسیحی جهان شد، اما دادگاه او را مجرم شناخت و به اتهام ارتداد به مرگ محکوم نمود. در واکنش به این حکم اعدام، اسقف «هایک هوسپیان مهر» که در آن زمان رهبری کلیساهای جماعت ربانی ایران را بر عهده داشت، محافل جهانی را از این امر با خبر ساخت و مدت کوتاهی بعد، مقامات حکومت تحت فشارهای بین المللی ایشان را بدون هیچ توضیحی آزاد کردند. بدین ترتیب ایشان در ژانویه سال ۱۹۹۴، پس از ۹ سال و ۲۷ روز اسارت از زندان آزاد شدند.

ایشان در مدت ۵ ماه و ۹ روزی که در بین ایمانداران بودند، از طریق در میان گذاشتن تجربیات روحانی دوران زندان و نیز ضبط شهادت زندگی خود بر روی نوار کاست، باعث برکت بسیاری شدند. یکی از اهداف ایشان این بود که به کشورهای همسایه نظیر پاکستان و مخصوصاً افغانستان سفر کنند و خداوند را در آنجا خدمت نمایند. به همین دلیل نیز مدت کوتاهی قبل از شهادت، ویزای کشور افغانستان را گرفتند و برای رفتن به آنجا آماده می شدند.

مهدی دیباج در روز ۲۴ ژوئن ۱۹۹۴، هنگامی که از باغ کلیسا واقع در زیبا دشت کرج برای شرکت در جشن تولد دختر کوچکشان عازم منزل بود، توسط متعصبین خدانشناس ربوده شد. آنها ایشان را با اتومبیل به جنگل های حومه تهران بردند و در کمال بی رحمی با ضربات چاقو به قتل رساندند.

او همیشه در نهایت سادگی و قناعت زندگی می کرد و پیوسته خدا را به خاطر اینکه این افتخار را به او داده که در راه خداوند خود زحمت ببیند، شکر می کرد. آخرین موعظه ای نیز که چند روز قبل از شهادتشان ایراد کردند، در مورد شکرگزاری بود.

شهادت زندگی کشیش شهید

مهدی دیباج

مهدی دیباج، در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۱۳ برابر با ۵ آگوست سال ۱۹۳۴ در شهر اصفهان به دنیا آمد. ایشان از کودکی علاقه عجیبی به شناخت خدا داشت. در سن ۳ سالگی خوابی از عیسی مسیح دید و بدین ترتیب اشتیاق شدیدی به شناخت مسیح در دلش پدید آمد. در ۱۴ سالگی، روزی برای عیادت بستگان خود به بیمارستان مسیحی اصفهان رفت و در آنجا یکی از کارکنان، جزوه ای از کتاب مقدس به او هدیه داد. او نیز این جزوه را به دقت مطالعه کرد و سرانجام پس از تحقیق و بررسی فراوان در سال ۱۹۴۷ در کلیسای اسقفی حضرت لوقای اصفهان رسماً از گناهان خود توبه نمود و عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفت، اما وقتی جدی بودن ایمان او بر خانواده اش روشن شد، او را از خانه اخراج کردند. بنابراین ایشان به تهران رفت و در منزل یکی از مسیحیان آنجا پناه گرفت. پس از چندی در یک کتاب فروشی مسیحی مشغول کار شد و با شور و اشتیاق فراوان به پخش کلام خدا و صید جان ها پرداخت. مدتی بعد به پیشنهاد رهبران وقت کلیسای انجیلی، جهت فراگیری الهیات مسیحی عازم بیروت شد و سپس برای گذراندن دوره های تکمیلی به کشورهای هندوستان و سوئیس سفر کرد. ایشان به مدت دو سال نیز در افغانستان خدمت کرد و در این مدت علاوه بر ترجمه انجیل مرقس تحت عنوان «خوش خبری برای همه»، برنامه های رادیویی مسیحی نیز تهیه می کرد که تا سال ها با صدای خود ایشان از طریق «رادیو ندای مسیح» پخش می شد.

ایشان پس از بازگشت به ایران، در سن ۳۷ سالگی ازدواج کرد و خداوند به ایشان ۴ فرزند بخشید. از آنجا که به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت، به عنوان استاد زبان انگلیسی در دانشکده فنی بابل در استان مازندران مشغول تدریس شد، اما کمی بعد از این مقام استعفا داد تا به طور تمام وقت در ترجمه تفسیری

خوشی پیدا نمی کنند و برای آنهایی است که در یک محیط عقب افتاده و پست زندگی می کنند. برای جوانان غم زده و تنهاست. برای اشخاص ناامید و پریشان حال و افسرده است. برای کسانی است که اسیر عادات خانمان سوز هستند، برای الکلی ها، معتادین، قمار بازها و شهوت ران ها است. این دعوت مخصوصاً برای کسانی است که بار سنگین گناه و پشیمانی روی دوش شان سنگینی می کند، کسانی که هر روز نتایج وخیم گناهان خود را به چشم خود می بینند. برای کسانی است که به عاقبت خود با ترس و وحشت نگاه می کنند، برای افرادی است که نمی دانند زمانی که بمیرند به کجا می روند، جهنم یا بهشت! چون فهمیده اند که هر چه کاشته اند، درو می کنند.

از مکافات عمل غافل نشو گندم از گندم بروید جو زجو

این دعوت عیسی مسیح برای کسانی است که سعی کرده اند با انجام مراسم دینی، از عذاب سخت و ناراحتی های زندگی راحت شوند ولی باز خود را همان طور که بوده اند، سنگین بار می بینند. این دعوت برای آنهایی است که عذاب وجدان راحتشان نمی گذارد، بارشان سنگین است و قلبشان مضطرب و ناراحت. «ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من بیائید.» این دعوت برای شما هم هست. ممکن است سوال کنید این دعوت مسیح برای چیست؟ هر دعوتی برای منظوری است: گاهی برای صرف شام است، گاهی برای مهمانی است. گاهی برای شرکت در یک مسابقه یا نمایش است. گاهی برای شرکت در جشن عروسی است و گاهی برای رفتن به کلیسا جهت دعا و پرستش است. حالا ببینیم دعوت مسیح برای چیست؟ این دعوت برای این است که پیش خود مسیح برویم. مسیح تمام مردم را دعوت می کند پیش او بیایند، زیرا او جواب هر احتیاج، درمان هر درد و گره گشای تمام مشکلات ماست.

بعضی از مردم پیش ما می آیند ولی پشیمان تر برمی گردند. گاهی مردم با دل پر و بار سنگین پیش ما می آیند، ولی گرفتاری های خود ما اجازه نمی دهد که به

فصل اول

دعوت مسیح

یکی از دعوت های دلنشین عیسی مسیح از شما این است: «ای کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، پیش من بیایید و من به شما آرامی می دهم. یوغ من را به دوش بکشید و بگذارید به شما تعلیم بدهم، چون مهربان و فروتن هستم و به جان های شما راحتی می بخشم. زیرا باری که من به دوش شما می گذارم، سبک است» (متی ۱۱:۲۸-۳۰).

وقتی مسیح این دعوت را از مردم کرد، عده زیادی دور او جمع بودند، از کوچک و بزرگ، مرد و زن و از هر طبقه و مقام، ماهیگیر و کشاورز، کارگر و کارفرما، بیوه زن و یتیم، اشخاص فقیر و بی نیاز، اشخاص مقروض که بار سنگین مخارج آن روزگار بردوششان فشار می آورد، اشخاص رنج دیده که در اثر زحمات و مشکلات زندگی، فرسوده و ناتوان شده بودند. اشخاص بیمار و جذامی ها هم آنجا بودند. اشخاصی که در گرداب گناه و عادت های شرم آور فرورفته بودند. اشخاص زورگو، ظالم، ریاکار و بدکاران هم آنجا حاضر بودند.

مسیح با فیض بی انتهای خود فرمود: «ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، پیش من بیایید.» ولی این دعوت فقط برای آن دسته از مردم و آن جمعیت نبود، بلکه برای درماندگان تمام دوران ها و زمان ها است. این دعوت همان طور که برای آن زمان بود، برای امروز هم هست. این دعوت برای آنهایی است که با فقر و احتیاج دست به گریبانند و زحمات و کوشش های روزانه، احتیاجات اولیه آنها را تأمین نمی کند. این دعوت برای بیکاران است که هر دری را زده اند، ولی تمام درها به روی آنها بسته است. این دعوت برای کسانی است که ضعیف و مفلوج هستند. برای اشخاصی است که در خانواده خود اتحاد و محبت و

ایشان اهمیتی بدهیم. گاهی مردم گرسنه پیش ما می آیند و چیزی می خواهند ولی خود ما تهی دست و فقیریم و از تقاضای آنها ناراحت می شویم. گاهی اشخاص بیکار پیش ما می آیند تا به آنها کمک کنیم ولی کاری از ما ساخته نیست. گاهی اشخاص پریشان حال و افسرده پیش ما می آیند تا درد دل کنند و تسلی یابند ولی نمی توانیم ایشان را درک کنیم. اما مسیح از تمام کسانی که در زیر بار زندگی و فشارهای آن درمانده بودند، دعوت می کرد تا پیش او بیایند. مسیح به همه خوش آمد می گفت و سعی می کرد تا به روح آنها آرامش و به جسمشان شفا و سلامتی بخشد.

بر در قلبت ایستاده، در راهمی کوبد!

«بگشا تا داخل شود!»

می گویدت عیسی

دعوت عیسی مسیح هنوز به قوت خود باقی است. مسیح هنوز مردان و زنان را دعوت می کند که نزد او بیایند. تمام اشخاصی که مشکلات و زحمت دنیا آنها را فرسوده کرده و آنهایی که در زیر بار گناه و پشیمانی دست و پا می زنند، دعوت شده اند. مسیح می خواهد من و شما در همین حالی که هستیم، با تمام خطاها و گناهان خود پیش او بیایم تا ما را ببخشد و عوض کند. همان طور که هستید، با تمام بارهای سنگین خود پیش عیسی مسیح، نجات دهنده زنده و عزیزمان بیایید تا شما را از زیر بار تمام آلودگی ها و گناهان و عادات بد و ترسها و احتیاجاتتان آزاد کند. خود را به او تسلیم کنید. زندگی خود را همه جانبه به او بسپارید. مسیح شما را همان طور که هستید می پذیرد و عوض می کند. این دعوت برای شماست. دعوت مسیح را بپذیرید تا به جسم و جان شما آرامی و خوشی بخشد.

زمانی یک نقاش می خواست یک مدل بکشد. نقاش می خواست از یکی از داستان های مسیح به اسم «پسر گمشده» عکس هائی تهیه کند و پسر گمشده را در نهایت بدبختی و فقر نشان دهد. پس در جستجوی آدم بدبخت و بیچاره ای بود تا او را مدل نقاشی خود قرار دهد. یک روز در کوچه به گدائی برخورد که صورتی

بسیار کثیف، لباسی پاره پاره و حال بسیار زاری داشت. نقاش فکر کرد آن گدا، مدل خوبی برای نقاشی اوست. پس با او قرار گذاشت که به کارگاه نقاشی او بیاید و مدل نقاشی او شود. در وقت مقرر، گدا آمد ولی نقاش او را شناخت و از او پرسید: «چه فرمایشی دارید؟»

گدا گفت: «شما با من قرار گذاشتید که از من نقاشی کنید.»

نقاش گفت: «من شما را نمی شناسم و هرگز شما را ندیده ام. من با یک نفر گدا قرار گذاشتم مدل نقاشی من شود!»

مرد گدا گفت: «من همان گدا هستم. فکر کردم آن لباس ها برای مدل نقاشی مناسب نیست. پس با هزار زحمت و خرج زیاد این لباس ها را امانت گرفتم تا مدل زیبایی برای شما باشم!» نقاش به او گفت: «من شما را با این لباس ها لازم ندارم. من شما را همان طور می خواستم که امروز صبح در کوچه با لباس های پاره پاره دیدم!»

به همین طور مسیح از شما می خواهد همان طور که هستید با بارهای سنگین گناهانتان پیش او بیایید و سعی در پوشاندن آنها نکنید تا شما را ببخشد و عوض کند تا برای خدا و دیگران مفید گردید. «ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، پیش من بیایید و من به شما آرامی می دهم...»

بشنو صدای عیسی را، که می خواند تو را:

«نزد من بیا ای خسته؛ آرامش دهم تو را!»

(یوحنا ۷: ۳۷). مسیح از یک کلیسا این طور ایراد می‌گیرد: «مرا مثل اول دوست نداری! پس به یاد آور چقدر سقوط کرده‌ای و توبه کن و مثل اول باش و گرنه می‌آیم و شمعدان ترا از بین کلیساها برمی‌دارم» (مکاشفه ۲: ۴-۵). «تمام کسانی را که من دوست دارم، سرزنش و گوشمالی می‌دهم. پس برای خدا غیرت داشته باش و توبه کن» (مکاشفه ۳: ۱۹).

شخص باید توبه کند تا نجات پیدا کند. در کتاب انجیل که کلام خداست می‌خوانیم: «غمی که برای خداست منشاء توبه است» (دوم قرنتیان ۷: ۱۰). خیلی‌ها توبه می‌کنند و از آنچه کرده‌اند، پشیمانند ولی پشیمانی و توبه ایشان برای خدا نیست. آنها پشیمانند، چون مشتشان باز شده یا ناگهان با نتیجه وحشتناک گناهشان روبرو شده‌اند. ولی این توبه، خداپسندانه نیست. خدا می‌خواهد ما مثل پسر گمشده در فصل ۱۵ انجیل لوقا توبه کنیم که گفت: «پدر، من هم نسبت به خدا گناه کرده‌ام و هم نسبت به تو! و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر بدانم...» (لوقا ۱۵: ۱۷). توبه‌ای که خدا می‌پسندد این است. وقتی شما این طور دعا و توبه کنید، در حقیقت باعث تغییر بزرگی در زندگی خود شده‌اید. هدف و مقصود شما، در زندگی تغییر جهت می‌دهد. شما از جلد خودتان بیرون می‌آیید و زندگی تازه‌ای را در عیسی مسیح شروع می‌کنید.

نجات یافتن را همه می‌فهمیم، یعنی عیسی مسیح نجات‌دهنده زنده خود را به قلب و زندگی خود راه دهیم. توبه واقعی باعث تولد تازه می‌شود. یک بار از راه رحم مادر به دنیا آمدید، این بار از خدا تولد تازه پیدا می‌کنید. شما یک تولد زمینی داشتید، حالا یک تولد روحانی و آسمانی پیدا می‌کنید. به این دنیا از راه تولد جسمانی داخل شدید، به عالم روحانی یعنی به ملکوت خدا، از طریق تولد روحانی داخل می‌شوید.

وقتی از گناهانتان دست می‌کشید و به سوی خدا برمی‌گردید، یعنی توبه می‌کنید، عیسی مسیح به قلب شما داخل می‌شود و این زندگی تازه و الهی را برای شما به ارمغان می‌آورد. آن وقت به فرزند خدای قادر مطلق، با روحی زنده و تازه

فصل دوم

توبه

آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید: «خدا از من چه می‌خواهد انجام دهم؟» این سوال را داود نبی از خدا کرد: «خداوندا، از من چه می‌خواهی تا بجا آورم؟» این سوال را شما هم می‌توانید از خدا کنید. خدا توسط عیسی مسیح نجات‌دهنده عزیزمان فرموده است که از ما چه می‌خواهد تا انجام دهیم. به پیغام انجیل در این مورد توجه کنید: «فقط از در تنگ می‌توان به حضور خدا رسید. جاده‌ای که به طرف جهنم می‌رود خیلی پهن و دروازه آن هم خیلی بزرگ است و تمام کسانی که آن راه را انتخاب می‌کنند، به راحتی می‌توانند داخل آن شوند. ولی دری که به زندگی جاودان باز می‌شود، کوچک و راهش هم باریک است و عده کمی می‌توانند آن را پیدا کنند» (متی ۷: ۱۳-۱۴). عیسی مسیح فرمود: «کار من در این دنیا این است که آدمهای گناهکار را پیش خدا برگردانم» (متی ۹: ۱۳). «تا از گناهانتان دست نکشید و پیش خدا برنگردید و مثل بچه‌های کوچک نشوید، هرگز نمی‌توانید وارد سلطنت خدا شوید» (متی ۱۸: ۳). «آن زمان موعود رسیده است. به زودی خدا سلطنت خود را برقرار می‌کند. پس از گناهانتان دست بکشید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۴) «آنچه می‌گویم عین حقیقت است: تا کسی از رحم مادرش تولد جسمانی و از روح خداوند، تولد روحانی پیدا نکند، نمی‌تواند از برکات سلطنت خدا بهره‌ای ببرد. زندگی جسمانی را انسان تولید می‌کند ولی زندگی روحانی را روح پاک خدا از بالا می‌بخشد. پس تعجب نکن که گفتم باید تولد جدید پیدا کنی» (یوحنا ۳: ۵-۷) «روز آخر که از مهمترین روزهای عید بود، عیسی مسیح با صدای بلند به مردم فرمود: هر کس تشنه است، پیش من بیاید و بنوشد»

تبدیل می شوید! آیا حاضرید توبه کنید و از همین لحظه وارد این زندگی تازه شوید؟ اگر توبه کنید، درهای رحمت خدا اکنون بروی شما باز است.

از جان و دل خواهیم تورا عیسی به قلب من در آ
باشد تورا آنجا سرا کن رهبری مرا

می خواهم برایتان شهادت زندگی یکی از دوستانم را بیان کنم. او این طور در مورد خود می گوید: «همان طور که هر کس قبل از ایمان آوردن به مسیح، در گناه و گناهان و خطاهایی بوده، من هم از سنین کودکی به علت نداشتن تربیت صحیح، غرور و توقعات بیش از حد و محیط فاسد و دوستی با افراد ناباب، به تباهی کشانده شدم. این تباهی رفته رفته عمیق شد و دیری نیابید که به مواد مخدر و مشروبات الکلی پناه بردم. کم کم مسیر زندگی من عوض شد و چنان غرق در جهالت و نادوستی شدم که برای دیگران حتی یادآوری نام من باعث انزجار و شرم می شد. برای خلاصی از این حال زار یک بار دست به خودکشی زدم ولی موفق نشدم. چندین بار شغل عوض کردم ولی هیچ چیز در زندگی من دگرگونی به وجود نیاورد. به خاطر فساد اخلاقی زیادی که پیدا کرده بودم، خانواده ام مرا از خانه بیرون کردند. پس به خانه پدر بزرگم رفتم و در آن شهر مشغول کار شدم. ناراحتی های روحی من به اوج خود رسید. در این جا نیز برای خلاص شدن از این دنیای جهنمی خود، اقدام به خودکشی نمودم. یک شیشه پر از شربت خواب آور قوی برداشتم و همه آن را سر کشیدم و از خانه بیرون رفتم تا کسی نتواند مرا نجات دهد. ولی پس از ۸ ساعت بیهوشی خودم را روی تخت بیمارستان یافتم. از آن به بعد به اقسام امراض مبتلا شدم. یکی از این امراض، مرض صرع یا حمله و غش بود. مرا به مشهد منتقل کردند. نوار مغزی برداشتند و خلاصه تلاش دکترها مفید واقع نشد. در آن روزها از طریق مکاتبه با کلیسا تماس داشتم. دروس نامه نگاری برایم ارسال شد. در یکی از این درس ها نوشته شده بود که همه چیز را به مسیح بسپارید. او درست می کند. این جمله مرا به طرف نجات دهنده ام عیسی مسیح راهنمایی نمود. در زمانی که به

خدمت سربازی رفتم با یک برادر ایماندار مسیحی آشنا شدم و او راه نجات را به من معرفی کرد و من از گناهانم توبه نموده و غسل تعمید گرفتم و مرضهایم نیز یکی پس از دیگری شفا یافت. اکنون در مسیح خداوند زندگی شاد و خرمی را دارم. این اواخر برگشتم بین دوستان قدیمی خودم، همان افرادی که زمانی از من و زندگی و نام من دوری می کردند اما حال دوستی با من را افتخار می دانند. والدینم که زمانی طردم کرده بودند، اینک با غرور و افتخار از من یاد می کنند. امید و دعای من این است که اگر چنانچه شما هم چنین مشکلاتی دارید و از عادت های بد و گناهان خود رنج می برید، به مسیح پناه ببرید و آزاد شوید.»

چون مسیحا به جهان کار من است به ره شادی سر و کار من است
چون ندارم به جهان بهتر از او کار دگر دوستش یار من و دشمن او خار من است

بده تا گنج تو در آسمان باشد نه روی زمین. بعد به دنبال من بیا» (متی ۱۹:۱۶-۲۱). «عیسی شاگردان خود را صدا زد و گفت: از من پیروی کنید تا شما را صیاد مردم سازم» (مرقس ۱:۱۷).

چرا راه او را به منت نپیویم؟ چرا نام او را دما دم نگوییم؟
غلامی او داد این آبرویم چو او آب من شد من خاک اویم

شاگرد آن است که دنباله رو استاد خود باشد و از او چیز یاد بگیرد. هر مسیحی یک شاگرد است یعنی دنباله رو عیسی مسیح است. شما اسرار یک زندگی خدائی و مالا مال از خوشی و برکت را از مسیح یاد می گیرید. مسیح نمونه ما و معلم ماست و ما هم دنباله رو او و شاگردان او هستیم. دنباله رو استاد بودن و در مسیر او قرار گرفتن همیشه آسان نیست. آن خوشی که از پیروی مسیح نصیب ما می شود، تجربیات سخت و مشکلات راه را برای ما آسان می کند. وقتی صمیمانه دنبال منجی به صید جان های مردم می رویم، غرق هیجان و خوشی می شویم. هیجانی که از نجات مردم به ما دست می دهد، با هیچ کلماتی قابل توصیف نیست. وقتی به دنبال مسیح، سر وقت مریضان می رویم و به چشمان خود می بینیم چگونه بیمارانش شفا پیدا می کنند و احتیاجات اطرافیان ما برطرف می گردد. زیرا مسیح زنده، جواب هر احتیاج و درمان هر درد و گره گشای تمام مشکلات ماست.

من اطمینان دارم شما هم مثل ما وقتی دنبال مسیح بیایید و شاگرد او بشوید، بارها حیرت می کنید که زندگیتان قبل از آمدن پیش مسیح چقدر تنگ و محدود، بی هدف و بی ارزش بوده است. چرا که زندگی با مسیح لبریز از ماجراها، هیجانها و پادشاهی الهی است. زیرا مسیح زندگی ماست. دنبال مسیح که می آئید، او شما را وارد تجربیات عمیق می کند تا سرانجام شما را به سلطنت جاودانی خدا برساند. راستی چه سعادت است که انسان دنباله رو خدا باشد.

تصمیم گرفتم در پی اش روم تصمیم گرفتم در پی اش روم
در پی عیسی هر روز در پی اش روم هر روز

فصل سوم

پیروی

در فصل گذشته خواندیم که خدا از ما می خواهد توبه کنیم، یعنی از گناهانمان دست بکشیم و به سوی خدا برگردیم و عیسی مسیح، نجات دهنده زنده خود را به قلب و زندگی خود راه دهیم تا زندگی جدیدی را از سرگیریم. امروز می بینیم که خدا می خواهد دنباله رو او باشیم. یعنی خود را در دستان خداوند بگذاریم، تمام اختیارات زندگی خود را به او بسپاریم و از او پیروی کنیم.

عیسی مسیح به شاگردان خود فرمود: «دنبال من بیایید و من به شما نشان می دهم چطور جان های مردم را برای خدا صید کنید» (متی ۴:۱۹). «یکی از پیروانش به او گفت: آقا، اجازه بفرمایید تا فوت پدرم بمانم، بعد وقتی او را دفن کردم بیایم و از شما پیروی کنم. ولی عیسی به او گفت: الان از من پیروی کن و بگذار آنهایی که روح مرده دارند، مرده های خودشان را دفن کنند» (متی ۸:۲۱-۲۲). عیسی به شاگردانش گفت: «هر کس می خواهد پیرو من باشد، باید خودش را فراموش کند و صلیب خودش را بردارد و از عقب من آید» (متی ۱۶:۲۴).

«یک روز جوان ثروتمندی پیش عیسی آمد و پرسید: استاد، من چه کار خوبی باید بکنم تا بتوانم زندگی جاوید داشته باشم؟ عیسی گفت: کار خوب؟ غیر از خدا چه کسی می تواند خوب باشد؟ ولی در جوابت باید بگویم اگر دستورهای خدا را اطاعت کنی، زندگی جاودانی خواهی داشت. پرسید: کدام دستورها؟ عیسی جواب داد: آدم نکش. زنا نکن. دزدی نکن. دروغ نگو. به پدر و مادرت احترام بگذار. دیگران را مثل خودت دوست داشته باش... آن مرد جواب داد: من همیشه تمام این دستورها را اطاعت کرده ام. حالا دیگر چکار باید بکنم؟ عیسی به او گفت: اگر می خواهی این راه را به کمال برسانی، برو هر چه داری بفروش و پولش را به فقرا

یکی از دوستانم در مورد زندگی خود این طور شهادت می دهد: «خداوند واقعاً به من خیلی احسان نموده است. اگر چه سال ها نسبت به او و دستوراتش سربیزی کردم و در حضور او چون فرزند ناخلفی بودم و در طریق شیطان و شرارت راه می رفتم، اما خدا از راه مهر و محبت و فیض و رحمت خود چون شبان نیکو و دلسوزی به دنبال من که گوسفند گمشده ای بودم آمد و مرا یافت و به نزد خود برگردانید. از آن موقع تاکنون با دلسوزی و محبت فراوان از من خطاکار و نالایق محافظت و مراقبت می نماید و همواره همان طور که در کتاب مقدس می فرماید، نزد مراتع سرسبز و خرم و جویبارها هدایت می نماید. به پاس این همه مهر و محبت و لطف فراوان، از دل و جان، خود را به او سپرده قلباً دوستش می دارم و با اطمینان خاطر بنده وار سر به فرمانش می نهم و هر آنچه که امر می کند با خلوص نیت اطاعتش می نمایم. حتی از دادن جان و مال در راهش دریغ نمی نمایم و مشتاق آن هستم که تمام وقت و استعداد و توانایی جسمی و فکری خویش را صرف جلال نام عیسی مسیح کنم.»

گر از گناه آزادی می خواهی	در خون عیسی این قدرت هست!
گر بر شیطان تسلط می خواهی	در خون عیسی این قدرت هست!

فصل چهارم

محبت خدا

در فصل های گذشته دیدیم که خدا از ما می خواهد از گناهان خود دست بکشیم و به دنبال او بیاییم تا ما را به زندگی جاوید برساند. خدا از ما می خواهد او را دوست بداریم و در زندگی خود خدا را بر هر چیز مقدم بدانیم. عیسی مسیح نجات دهنده زنده ما می فرماید: «فقط خدا را پرست و تنها از او اطاعت کن» (متی ۴: ۱۰). «وقتی شخصی از او پرسید: از دستورات خدا کدام از همه مهمتر است؟ عیسی مسیح جواب داد: تنها خدایی که وجود دارد، خداوند ماست و او را با تمام قلب و جان و فکر و نیروی خود دوست بدار. دومین دستور مهم این است: دیگران را به اندازه خودت دوست داشته باش. هیچ دستوری مهمتر از این دو نیست» (مرقس ۱۲: ۲۹-۳۱). «باز مسیح فرمود: اگر دوستم دارید، هر چه می گویم اطاعت کنید» (یوحنا ۱۴: ۱۵). «همان طور که پدرم، خدا مرا دوست دارد، من هم شما را دوست دارم. در محبت من زندگی کنید» (یوحنا ۱۵: ۹).

خدا را دوست بدارید. در زندگیتان خداوند را بر هر چیز مقدم بدانید. خدا را مقدم دانستن، بدین معناست که به عیسی مسیح ایمان بیاورید و او را به قلب و زندگی خود راه دهید و در زندگیتان و در هر چه می کنید، اول با خدا مشورت کنید و ببینید که نظر خدا چیست. خدا را از خودتان، خانواده، شغلتان، تفریحات و خوشی های خود بیشتر دوست بدارید.

حکایتی خواندم که در شب عید میلاد مسیح که معمولاً کلیساها غرق شادی و چراغانی و درختهای کاج تزئین شده هستند و فضای معطر مالا مال از آهنگ سرودهای پرستشی و شکرگزاری است، نوجوانی وارد محوطه کلیسا می شود و با دوچرخه خود داخل سالن کلیسا می رود و یک راست جلو می آید تا پای درخت کاج می رسد که

برای جشن میلاد مسیح غرق چراغهای رنگارنگ و تزئینات بود. پای درخت کاج، دکوراسیون کوچکی به یاد آخوری که مسیح در آن به دنیا آمد و دور او را چوپانان حیرت زده گرفته بودند، قرار داشت. آنگاه او دکور آخور و طفل در قنناق را برمی دارد، روی دوچرخه می گذارد، دور کلیسا می چرخد و بعد برمی گردد و آن را سر جایش می گذارد و سوار می شود که برود. کشیش کلیسا که تا این وقت از دور ناظر این منظره بود، جلو می رود و از آن نوجوان علت آن کار را می پرسد. او جواب می دهد: «این دوچرخه را امروز پدرم برایم خرید. من هم می خواستم اول عیسی کوچک را سوار دوچرخه ام کنم، بعد خودم سوار آن بشوم.» این کار ساده و کودکانه، درس بزرگ و مقدسانه ای به ما می دهد که باید با هر چه داریم و هستیم، اول به فکر جلال دادن خدا باشیم و او را دوست بداریم.

در کتاب انجیل می خوانیم: «محبت ما نسبت به خدا از محبتی ناشی می شود که اول او نسبت به ما داشت» (اول یوحنا ۴: ۱۹). وقتی به خدا دل می دهیم و خدا در دل ما سلطنت می کند، سیل برکات خدا، چه روحانی و چه مادی و معنوی به طرف ما سرازیر می شود و با دوست داشتن خدا، در واقع بزرگترین محبت را به خودمان کرده ایم.

محبت همیشه بخشنده است. در کتاب انجیل داستانی داریم از یک کودک که خدا را دوست می داشت و هر چه داشت داد تا خدا را جلال دهد. «وقتی عیسی از تپه ای بالا رفت و شاگردانش دور او نشستند، مردم را دید که دسته دسته به دنبال او از تپه بالا می آیند. عیسی به فیلیپس رو کرد و پرسید: فیلیپس ما از کجا می توانیم نان بخوریم و این مردم را سیر کنیم؟ (عیسی این سوال را از او کرد تا ببیند عقیده او چیست، چون خود عیسی می دانست چه کند.) فیلیپس جواب داد: خوارها نان لازم است تا بتوانیم این جمعیت را سیر کنیم. اندریاس برادر شمعون پطرس گفت: پسر بچه ای اینجاست که ۵ نان و ۲ ماهی دارد ولی این به چه درد این جمعیت می خورد. عیسی فرمود: بگوئید همه بنشینند. پس تمام جمعیت روی سبزه ها نشستند. (فقط مردها را که شمردند، نزدیک ۵۰۰۰ نفر بودند.) آن وقت عیسی نانها را گرفت، شکر کرد و داد تا بین مردم تقسیم کنند و بعد همین کار را با

ماهی ها کرد. مردم آن قدر خوردند تا سیر شدند. بعد عیسی به شاگردان خود فرمود: تکه نانها را جمع کنید تا چیزی تلف نشود. از همان خورده نانها ۱۲ سبد پر شد» (یوحنا ۶: ۵-۱۳).

خدا را دوست بدارید و او را مقدم بر هر چیز دیگر بدانید، یعنی تمام نقشه ها و فعالیت های زندگی شما دور محور خدا بچرخد و برای جلال او باشد. رمز سعادت و آسایش و موفقیت زندگی در این است که خدا را بر هر چیز و هر کس مقدم بدانید و او را بیشتر از هر کس دیگر دوست بدارید و خدمت کنید. خداوند به شما توفیق چنین سعادت را عطا کند.

محبت خدا در صلیب

بهر ما شد عیان، مهر وی در جهان

وقتی او را فدا کرد تا بهرم بمیرد

پس بیایید همین اکنون با هم این جملات را در حضور خدا به عنوان دعا بیان کنیم: «ای خداوند، ای قوت من، ترا دوست می دارم و دائم به عشق تو خوشنودم. می خواهم هر تپش قلبم به خاطر تو باشد. می خواهم از عشق تو لبریز باشم. می خواهم برای رسیدن به تو مشتاق و بی قرار و تشنه باشم، همان طور که دشت و صحرا در تابستان سوزان، تشنه باران های حاصلخیز است. ای محبوب مقدس روح من، در راه عشق تو از خود می گذرم و می خواهم تمام ذرات وجودم به عشق تو زنده باشند یا برای رسیدن به تو بمیرند. خداوندا آن آتش الهی ات را در وجودم فروریز تا شعله های جاودان آن هر ناپاکی را در من بسوزاند و من را به قدری پاک کند که شایسته عشق و محبت تو باشم. خدایا مرا از خودم خالی کن و از وجودت لبریز گردان و تو در من آن چشمه جوشانی باش که به این دنیای تشنه محبت، فیض رسانی. آه که برای تو چقدر مشتاق و بی قرارم. مرا از خودت پر کن و به این دنیای گرسنه محبت فیض ببخش. آمین.»

سخن گویم اگر با هر زبانی ولی در من نباشد مهربانی

وجود من بود بی سود و ناساز فلزی پر صدا سنجی پر آواز

دوست بداریم، معلوم می‌شود از جهنم نجات پیدا کرده ایم و به زندگی جاوید رسیده ایم» (اول یوحنا ۱۳:۱۴).

هان چه دوست است ما را عیسی که برده رنج‌های ما
باید که طلب نماییم هر چیز از حق در دعا

محبت بزرگترین نعمت خدا و دستور خداست. مسیح می‌دانست که اگر این دستور او اجرا شود، دیگر به هیچ قانون و شریعتی احتیاج نیست. وقتی دیگران را دوست می‌داریم، نه فقط در صدد آزار و اذیت آنها نیستیم بلکه نهایت کوشش ما این خواهد بود که آنها را خوشحال کنیم. محبت خدا ما را به تمام مردم علاقمند می‌کند تا به همه محبت کنیم، چه این شخص در خانه ما باشد یا در خیابان یا در آن سر دنیا. محبت دیوارهای جدایی را برمی‌دارد، مشکلات را حل می‌کند و زندگی را شیرین می‌سازد. این دستور مسیح به قدری مهم است که آن را بارها تکرار فرمود: به هم محبت کنید، به هم محبت کنید. این محبت را خدا به وسیله روح القدس در دلهای ما ایجاد می‌کند.

محبت از تمام اعمال نیکو مهمتر است. اگر بتوانیم به تمام زبان‌ها حرف بزنیم ولی محبت نداشته باشیم، فقط سر و صدا به راه انداخته ایم. اگر به کمک خدا تمام اسرار عالم را بدانیم ولی محبت نداشته باشیم، سودی برای دیگران نداریم. اگر ایمان ما کوهها را جا به جا کند ولی محبت نداشته باشیم، بی‌ارزش هستیم. اگر هر چه داریم در راه خدا بدهیم و حتی جان فدا کنیم ولی محبت نداشته باشیم، این فداکاری‌ها هیچ ارزشی ندارد. با محبت که باشید، صبر و حوصله دارید و خوب و مهربان خواهید بود. با محبت که باشید حسود و مغرور، پر توقع و زود رنج نیستید. با محبت که باشید خوشحال و باوفائید. خوشبین و خیرخواه دیگران خواهید بود. همه چیز از بین می‌رود ولی محبت همیشه باقی می‌ماند.

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

فصل پنجم

محبت به مردم

آیا شما می‌خواهید بدانید که خداوند از شما چه می‌خواهد تا بجا آورید؟ تنها حکمی که عیسی مسیح به ما می‌دهد این است که به هم محبت کنیم. در این باره انجیل می‌فرماید: «دشمنان خود را دوست بدارید. به کسانی که از شما بدشان می‌آید، خوبی کنید. برای آنانی که به شما ناسزا می‌گویند، دعای خیر کنید. برای افرادی که به شما جفا می‌رسانند، برکت خدا را بطلبید» (لوقا ۶:۲۷-۲۸). «با دیگران همان طور رفتار کن که انتظار داری با تو رفتار کنند. اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، چه برتری بر دیگران دارید؟ این کار را که خدا شناسان هم می‌کنند. اگر فقط به کسانی خوبی کنید که به شما خوبی می‌کنند، آیا کار فوق العاده‌ای کرده‌اید؟ این کار را که گناهکاران هم می‌کنند. اگر فقط به کسانی پول قرض بدهید که می‌توانند به شما پس دهند، چه فایده‌ای دارد؟ حتی گناهکاران هم اگر بدانند که پولشان را پس می‌گیرند، به هم قرض می‌دهند. دشمنان را دوست بدار و به او خوبی کن! پول قرض بده و دلواپس نباش که آیا پس می‌دهند یا نه. در این صورت است که پاداش آسمانی بزرگی به تو می‌رسد. آن وقت است که مثل فرزند خدا رفتار کرده‌ای، چون خدا حتی نسبت به اشخاص حق شناس و بدکار هم مهربان است» (لوقا ۶:۳۱-۳۵). «... یک دستور تازه به شما می‌دهم: همدیگر را هم آن قدر دوست بدارید که من شما را دوست دارم. محبت زیاد شما به هم، به دنیا ثابت می‌کند که شما شاگردان من هستید» (یوحنا ۱۳:۳۴-۳۵). «از شما می‌خواهم به همان اندازه که من شما را دوست دارم، شما هم یکدیگر را دوست بدارید» (یوحنا ۱۵:۱۲). «از شما می‌خواهم که همدیگر را دوست بدارید» (یوحنا ۱۵:۱۷). «اگر ما برادران مسیحی خود را

بچه که بودیم می خواستیم که دیگران به ما محبت کنند ولی در مقام پدری، ما به دیگران محبت می کنیم. پس وقتی محبت می کنی به قامت کامل یک انسان می رسید. پس انسان وقتی انسان است که محبت می کند.

حکایت کنند که در روسیه کفش دوزی آرزو داشت مسیح را ببیند. شبی در رویا، مسیح به او گفت: «فردا به دیدن تو می آیم.» روز بعد کفش دوز که اسمش مارتین بود، دکان خود را جاروب کرد، بخاری خود را روشن نمود و به انتظار آمدن مسیح مشغول کار شد. در این وقت پیرمردی نزدیک شد که برفهای پیاده رو را پاک می کرد. این شخص به قدری ضعیف بود و از سرما می لرزید که مارتین دلش به حالش سوخت. دست از کار کشید. از دکان بیرون رفت و پیرمرد را به دکان آورد تا گرم شود. بعد به او یک فنجان چای داد و درباره محبت خدا با او صحبت کرد. اشک از چشمان پیرمرد سرازیر شد. وقتی می خواست برود، به مارتین گفت: «دوست عزیز، تو هم بدن مرا گرم کردی و هم قلب و روح مرا.»

ساعتها گذشت ولی مسیح نیامد تا این که مارتین زن فقیری را دید که در جلوی دکان او ایستاده و از سرما می لرزد. او طفلی را هم در بغل داشت. مارتین مادر و بچه را به دکان آورد و نزدیک بخاری گرم کرد. ناهار خود را هم با مادر و طفل تقسیم کرد. تنها شالی را هم که داشت هر چند کهنه بود به آنها داد. چشمان آن زن از اشک پر شد و دعا کرد که مسیح به تو عوض دهد و رفت. ولی هنوز مسیح نیامده بود.

نزدیک غروب آفتاب مارتین برای آمدن مسیح لحظه شماری می کرد که ناگهان پسری را در خیابان دید که از سبد زنی یک دانه سیب دزدید ولی قبل از این که فرار کند، زن مچ دست او را گرفت و با عصبانیت او را کتک زد. مارتین از دکان بیرون پرید و از آن زن خواهش کرد پسر را ببخشد و قیمت سیب را پرداخت و پسر را سرزنش کرد. پسر که از کرده خود پشیمان شده بود پیرزن را در بردن بارش کمک کرد و هر دو به راه افتادند.

شب شد و مسیح نیامد. مارتین کتاب انجیل خود را باز کرد و شروع به خواندن

کرد ولی دلخور بود که مسیح چرا نیامد. مارتین در حال دعا کردن صدایی شنید، پیرمرد را دید که می گوید: «سردم بود، مرا گرم کردی، من مسیح بودم! آفرین...!» و رفت. بعد زن فقیر با طفلش ظاهر شد و گفت: «گرسنه بودم، مرا خوراک دادی، من مسیح بودم! آفرین!» و رفت. پیرزن و آن پسر هم ظاهر شدند و از او تشکر کردند و لبخند زدند و رفتند. آنگاه صدایی شنید که می گفت: «مارتین، من امروز به دیدن تو آمدم و از من خوب پذیرایی کردی، آفرین!» مارتین این آیه را از کتاب انجیل خواند که می گوید: «وقتی این خدمت ها را به برادران من کردید در واقع به من کردید» (متی ۲۵: ۴۰). آنگاه مارتین دانست که مسیح به دیدن او آمده و او با گرمی و لطف از مسیح پذیرایی کرده است.

مجوی او را تو اندر آسمان ها	گر جویای خلاق جهانی
ببینی کردگار خویش آنجا	به هر سو بنگری با چشم بینا
نگاه اوست پر درد است و معنا	نگاه مردم رنجور و محتاج
محبت کن، محبت کن به دنیا	اگر جویای خلاق جهانی

بلی زبان آتش است. مهارش کنید، خانه را گرم می کند. نکنید، همه چیز را به آتش می کشد. کلام خدا می فرماید: «اگر کسی بتواند جلو زبان خود را بگیرد، معلوم می شود در چیزهای دیگر هم می تواند خوددار باشد. یک اسب بزرگ را با یک دهنه می توانیم دور به گردانیم و هر کجا بخواهیم برویم. یک سکان کوچک، کشتی بزرگی را به هر طرف که ناخدای آن بخواهد برود، می گرداند، حتی اگر باد شدید باشد. یک جنگل بزرگ را می شود با یک جرعه کوچک به آتش کشید. زبان چیز کوچکی است ولی چه خسارتهای سنگین می تواند به بار بیاورد. زبان مثل زبانه آتش است. لبریز از شرارت است و تمام بدن را زهر آلود می کند. آتشی است که از جهنم می آید و می تواند تمام زندگی ما را به نابودی بکشد. انسان توانسته است هر گونه حیوان وحشی، پرنده و حیوان آبی را رام کند و باز هم می تواند ولی هیچ انسانی نمی تواند زبان را رام کند. زبان مثل مار سمی همیشه آماده است تا زهر کشنده اش را بیرون بریزد. یک بار خدا را که پدر آسمانی ماست، شکر می کند. یک وقت دیگر مردم را که شبیه خدا آفریده شده اند، نفرین می کند. پس هم برکت از این دهان جاری می شود، هم لعنت! اما آیا از یک چشمه اول آب شیرین می جوشد و بعد آب شور؟ آیا از درخت انجیر می توانید زیتون بچینید؟ یا از تاک انگور می توانید انجیر بچینید؟ نه، همین طور هم نمی توانید از چاه شور، آب شیرین و گوارا بکشید» (یعقوب ۳: ۲-۱۲).

در سخن، قدرت هست و کلمات می توانند بنا کننده باشند یا خراب کننده. باعث سربلندی یک کشور بشوند یا سرنگونی آن. باعث برکت باشند یا لعنت. مرگ و حیات در قدرت زبان است. سخنان شخص، بیانگر شخصیت اوست. عیسی مسیح می فرماید: «شخص خوب، چون خوش قلب است، اعمالش هم خوب است. شخص بد، چون بد طینت است، اعمالش هم بد است. شخص هر چه در دل دارد، در حرف هایش پیدا است» (لوقا ۶: ۴۵).

در موقع محاکمه مسیح، یکی از شاگردان او به اسم پطرس با سخنان خود منکر شد که پیرو مسیح است. حتی لعنت کرد و دربان آنجا را با حرف های دروغ متقاعد

فصل ششم

سخنان بجا

یکی از چیزهایی که خدا از ما می خواهد این است که «بجا» حرف بزنیم و سخنان درست و برازنده از دهان ما بیرون آید. خدا می خواهد گله و شکایت نکنیم و دورغ نگوئیم. عیسی مسیح می فرماید: «هیچ وقت قسم نخور. نه به آسمان، چون آسمان تخت سلطنت خداست. نه به زمین، زیرا پای انداز اوست. نه به اورشلیم، چون شهر پادشاه بزرگ است. به هیچ کدام از اینها قسم نخور. به سرت هم قسم نخور، چون نمی توانی مویی از سرت را سیاه یا سفید کنی. فقط بگو: بلی، این کار را می کنم. یا نه، این کار را نمی کنم. همین کافی است. ولی اگر برای حرفی که می زنی قسم بخوری، معلوم می شود کاسه ای زیر نیم کاسه است» (متی ۱۵: ۳۴-۳۷). «شما باید (در سخن گفتن) کامل باشید، همان طور که پدر آسمانی شما خدا کامل است» (متی ۵: ۴۸). «به حرف هایم گوش بدهید و سعی کنید بفهمید چه می گویم: هیچ کس با خوردن چیزی نجس نمی شود. چیزی که آدم را نجس می کند، حرف ها و فکرهای بد اوست» (متی ۱۵: ۱۰-۱۱).

ای زبان، هم گنج بی پایان تویی	ای زبان، هم رنج بی درمان تویی
ای زبان، تو بس زبانی مرا	چون توئی گویا چه گویم من ترا
ای زبان هم آتشی، هم خرمنی	چند این آتش در این خرمن زنی؟
چند امانم می دهی، ای بی امان؟	ای توزه کرده به کین من کمان
آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است بر درگاه جان
چون که بادی پرده را در هم کشید	سیر صحن خانه شد بر ما پدید
کاندر آن گوهر یا گندم است	گنج زر یا جمله مار و کژدم است
جز به خلوتگاه حق آرام نیست	هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست

فصل هفتم

شادی در جفا

شما که مشتاقید بدانید خدا از شما چه می خواهد تا بجا آورید، در فصل های گذشته دیدیم که خداوند می خواهد از گناهانتان دست بکشید و به سوی او برگردید، یعنی توبه کنید. او از شما می خواهد دنباله رو شیطان و بدی نباشید، بلکه از خدا پیروی کنید. از شما می خواهد که خدا، خالق عزیز خود را با تمام دل و جان و فکر و نیرویتان دوست بدارید و به دیگران محبت کنید و هم چنین مواظب زبانتان باشید تا حرف ناپاکی از آن خارج نشود. دروغ نگوئید، گله و شکایت نکنید، بلکه آنچه برای خیر و برکت و بنا و نیکوئی است بگوئید. یکی دیگر از چیزهایی که خدا از ما می خواهد این است که وقتی آزار و اذیت می بینیم، خوشحال باشیم و در زحمات و مشکلات شادی کنیم.

ملاحظه کنید عیسی مسیح در این باره چه می فرماید: «هر گاه به خاطر من شما را ناسزا گفته، آزار رسانند و به شما تهمت زنند، شاد باشید. بلی، خوشی و شادی نمایید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شماست. بدانید که با پیامبران گذشته نیز چنین کردند» (متی ۵: ۱۱-۱۲). «دشمنانتان را دوست داشته باشید و برای کسانی که شما را اذیت می کنند، دعای خیر کنید. اگر این طور رفتار کنید، فرزندان واقعی پدر آسمانی می شوید. چون او آفتاب خود را بر همه مردم می تاباند، چه خوب باشند چه بد. همین طور باران خود را بر عادل و ظالم می باراند» (متی ۵: ۴۴-۴۵). «نترسید از کسانی که می توانند بدن شما را بکشند ولی نمی توانند به روحتان دست بزنند. از خدا بترسید که قادر است هم بدن و هم روح شما را در جهنم هلاک کند» (متی ۱۰: ۲۸). «خوشا به حال شما وقتی به خاطر من مردم از شما بدشان بیاید و شما را در جمع خود راه ندهند، وقتی به شما فحش

کرد که یک مسیحی نیست. ولی درباره ایوب گفته اند که او «با حرف هایش اشخاص زمین خورده را بلند می کرد و به زانوهای لرزان نیرو می داد» (ایوب ۴: ۴). چه عالی می شود که درباره شما هم همین حرف را بزنند! گفته های یک مسیحی باید باری را از روی دلها بردارد و باعث دلجویی و برکت دیگران بشود. وقتی دیگران را با خوشرویی بپذیرید، روی گشاده و برخورد های شما برای اطرافیان شما میلیون ها ارزش دارد. یک قدردانی، کمی دلجویی و یک تشویق بجا، ممکن است زندگی یک فرد را از ته چاه ذلت و ناامیدی به اوج آسمان موفقیت و شادمانی بالا ببرد. کلمات بجا مثل سیب طلا در ظرف نقره است. عیسی مسیح می فرماید: «برای هر سخن بیهوده که بزنید، باید در روز داوری به خدا حساب پس بدهید... پس حرف های شما از حالا سرنوشت شما را تعیین می کنند، چون به وسیله حرف هایتان یا تبرئه می شوید یا محکوم» (متی ۱۲: ۳۶). پس بیایید مثل داود نبی از خدا بخواهیم که «حرف های گفتنی و فکرهای ناگفتنی ما حتی برای خدا دلنشین باشد» (مزمور ۱۹: ۱۴).

زبان در دهان ای خردمند، چیست؟
 کلید در گنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد چه داند کسی
 که گوهر فروش است یا پيله ور

بدهند و اسم شما را لکه دار کنند! بلی از خوشحالی جست و خیز کنید، چون در آسمان پاداش بزرگی در انتظارتان است و شما در جمع پیغمبران داخل خواهید شد، زیرا با پیغمبران قدیم هم مردم به همین طور رفتار کرده اند» (لوقا ۶: ۲۲-۲۳). «از زحماتی که باید بکشید، نترسید. به زودی شیطان بعضی از شما را به زندان می اندازد تا امتحان کند و حتی آزار می بینید. اما تا پای مرگ وفادار بمانید تا تاج زندگی جاوید را بر سر شما بگذارم» (مکاشفه ۲: ۱۰).

گر پشتت به بار گران خم گشته در سفر خسته ای، بخت برگشته
دلیر باش و بشنو امر منجی ات عیسی داند ضعف، او دهد جرأت

به گفته مسیح، آزار و اذیت دیدن به خاطر خوب بودن باعث برکت ما می شود. ما در زحمات و مشکلات قلباً شاد هستیم، چون در تحمل زحمات، شخصیت واقعی ما برای دیگران آشکار می شود که به راستی فرزندان خدا هستیم. ولی نظر به اینکه ما فقط انسان هستیم، طبعاً این پیشامدها برای ما خوشایند نمی باشند و باعث نگرانی ما می شوند. یکی از رسولان عیسی مسیح به اسم پطرس از این امر آگاه بود که در رساله خود به ما می گوید: «ای عزیزان، از این که در رنج و زحمت می افتید متحیر و نگران نباشید و فکر نکنید که اتفاق ناگواری پیش آمده، زیرا اینها برای آزمایش ایمان شماست. پس خوشحال باشید، چون این رنج و زحمت، شما را در رنج و زحمتی که مسیح کشید، شریک می کند تا وقتی مسیح در جلال خود برگردد خوشحالی شما کامل شود» (اول پطرس ۴: ۱۲-۱۳).

در جفاها نه فقط شخصیت واقعی ما آشکار می شود، بلکه خود مسیح هم به دیگران آشکار می شود. به همین دلیل است که خدا به ما اصرار می کند که در زحمات و مشکلات شادی کنیم و وقتی آزار و اذیت می بینیم، خوشحال باشیم. «این رنج و زحمتی از خدمتی است که خدا به شما محول کرده است. سر مشق شما مسیح است که در راه شما زحمت کشید تا شما راه او را دنبال کنید. هرگز گناهی از مسیح سر نزد و هیچ وقت دروغی از دهان او بیرون نیامد. وقتی به

او ناسزا می گفتند، جواب نمی داد و زمانی که رنج می کشید، تهدید به تلافی نمی کرد، بلکه آن را به خدا واگذار می کرد که همیشه با انصاف داوری می کند» (اول پطرس ۲: ۲۱-۲۳).

در مقام پیروان عیسی مسیح، تنها آرزوی ما در این دنیا این است که دیگران مسیح را در ما ببینند. مردم تنها در صورتی می توانند مسیح را در ما ببینند که اتفاقی سبب شود تا مسیح چون نور از ما بدرخشد. یکی از این اتفاقات ناگوار اذیت و آزار دیدن به خاطر مسیح است. در اینجا می خواهیم داستانی برای شما تعریف کنم از یک مرد خدا که به خاطر عشق به مسیح و ایمان به خدا در زندان های کمونیست های کشور رومانی سال ها شکنجه دیده است. سرگذشت او به زبان فارسی در دسترس شماست. اسم کتاب او «در زیرزمینی خدا» است. در این کتاب چنین می خوانیم:

هم زندانی من «ژوزف» گفت: «ما تقریباً تمام حرف هائی را که مسیح زده است خوانده ایم اما من هنوز نمی دانم او به عنوان یک انسان، چگونه شخصی بوده است!»

گفتم: «من به تو خواهم گفت. وقتی که در اتاق شماره ۴ بستری بودم، یک کشیش نیز در آن اتاق در کنار من بستری بود که هرچه داشت به دیگران می بخشید، حتی آخرین قطعه نان و داروهایش را و نیز کتی را که به تن داشت به دیگران بخشید. من هم گاهی چنین اشیا و متعلقاتی را به سایرین بخشیده ام و غالباً هنگامی این کار را می کنم که خودم به آن اشیا و متعلقات نیازمندم. اما در بسیاری از اوقات دیگر، وقتی که گرسنه، مریض و نیازمندی را می بینم، سعی می کنم در گوشه ای ساکت بنشینم. شاید این عمل من بی توجهی به حال آن نیازمند باشد. ولی آن کشیش مردی بود شبیه به مسیح. وقتی مریضی به او نگاه می کرد، این احساس در وجودش موج می زد که یک لمس دستهای آن مرد خدا می تواند سلامتش را بازگرداند و آرامش سازد. یک روز هنگامی که او مشغول صحبت با گروهی از زندانیان بود، یکی از آنها همین سوال تو را از او پرسید: «مسیح چگونه انسانی

فصل هشتم

آمزش گناه

آمزش گناه یکی از مهمترین هدیه‌ها و عالی‌ترین لطف و رحمت‌های خداوند در حق ما مسیحیان است. پس چه فاجعه بزرگی است اگر یک مسیحی در زندگی خود بخشش مسیح را نپوشیده باشد. مصیبت بزرگتر این است که یک برادر یا خواهر مسیحی ما هرگز درباره آمزش گناه چیزی ننشیده باشد. این وضعیت که مسیح گناهان ما را می‌بخشد یکی از امتیازات بی‌نظیر مسیحیت و ایمان ماست. اگر از پیروان ادیان جهان پرسید: «به آمزش گناه چگونه دسترسی پیدا می‌کنند؟ یا از شر خاطرات دردناک گناهان و کیفر اعمالشان چگونه آزاد می‌شوند؟» جواب روشن و قاطعی ندارند. آنها می‌گویند باید جور گناهان خود را بکشند و هر چه کاشته‌اند، درو کنند. به یک هندو گفته می‌شود در آب رودخانه فرو برود. او می‌رود و بیرون می‌آید ولی باز همان شخص سابق است با بار سنگین گناهان. یهودیان در قدیم گوسفند قربانی می‌کردند. ولی خون حیوانات نمی‌توانست وجدان ایشان را آسوده کند! زیرا کلام خدا می‌فرماید: «محال است که خون گاو و بز آن طور که باید و شاید لکه‌های گناه را پاک کند» (عبرانیان ۱۰:۴). در سایر ادیان هم کسی اطمینان ندارد که گناهانش بخشیده شده است. همه معتقدند که برای رفع گناهان خود باید دست به تلاش بزنند. مثلاً متأسف باشند، از بدی دست بردارند، ریاضت بکشند، زیارت بروند و کارهای خوب انجام بدهند. اما کلام خدا صریحاً می‌فرماید: «با اعمال شریعت هیچ بشری در حضور خدا عادل شمرده نمی‌شود» (رومیان ۳:۲۰). بلکه «ما مسیحیان صرفاً به لطف خدا نجات پیدا کرده‌ایم» (افسیسیان ۲:۵). این احساس که شخص باید جور گناهان خود را بکشد، کیفر اعمال خود را ببیند و هر چه کاشته است درو کند، در تمام جهان عمومیت

است؟ من هرگز مردی شبیه کسی که تو از او صحبت می‌کنی ندیده‌ام. من هرگز ندیده‌ام که کسی تا آن حد خوب، دوستدار بشر و راست باشد.» کشیش پاسخ داد: «مسیح مردی شبیه من است.» او این پاسخ را در پی چند لحظه سکوت و با مددگیری از حداکثر شهامتش، با سادگی و صفائی خاص ادا کرد. و آن زندانی که غالباً از کشیش خوبی دیده و از پیرامونش بهره‌های بسیار برده بود، با لبخندی پاسخ داد: «اگر مسیح انسانی مثل تو باشد، من هم عاشق او هستم و به او ایمان می‌آورم» («در زیرزمینی خدا»، صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵).

بلی، به ندرت اتفاق می‌افتد که مردی چنین ادعائی کند. اما برای من، انسانی چون او، همان کسی است که می‌تواند ادعا کند شبیه مسیح است و هر مسیحی باید خود یک مسیح باشد. تنها ایمان داشتن به مسیح و اطاعت از گفته‌های او کافی نیست تا کسی بتواند ادعای مسیحیت کند. مثل مسیح شدن است که از یک انسان یک مسیحی کامل می‌سازد.

عیسی مسیح، نجات‌دهنده عزیز و زنده ما محبت خدا را به ما از طریق تحمل درد و رنج شدید صلیب آشکار کرد. ما هم که آرزو مندیم مثل مسیح شویم، نباید فراموش کنیم که تحمل درد و رنج و آزار و اذیت نشانه‌های یک مسیحی واقعی است و باعث می‌شود دیگران مسیح را در ما ببینند و اجر و پاداش چنین زحماتی در نظر خدا عظیم است. داود می‌گوید: «اگر تمام شب نیز اشک بریزیم، صبحگاهان باز شادی آغاز می‌شود» (مزمور ۳۰:۵).

گر خسته‌ای، دلت پرز اندوه
 به عیسی بگو! به عیسی بگو!
 فقط به عیسی بگو!
 گر شادی و وجد گریخته از تو

دارد. پزشکانی که با امراض روحی و جسمی بیماران سروکار دارند به این حقیقت واقفند که شخص نمی‌تواند از مکافات اعمال خودش غافل بماند و گرچه دیگران از آن بی‌خبر باشند ولی خود او در جهنم آن خاطرات دائماً عذاب می‌کشد و خود را مستحق مکافات می‌داند. بعضی از پزشکان روان‌شناس حتی حوادث رانندگی را با این ناراحتی‌ها مربوط می‌دانند. فقط در مسیح است که این قدرت خردکننده، در هم شکسته می‌شود. کفار مسیح بر روی صلیب، ما را از هر تقصیر و مکافات آزاد می‌کند و آمرزش گناهانمان را امکان‌پذیر می‌سازد. صرف نظر از نوع گناهی که مرتکب شده‌ایم، وقتی توبه می‌کنیم، قیام مسیح از مردگان زندگی جدیدی را برای ما فراهم می‌کند. اگر شما با بخشش مسیح از زیر بار تقصیر و گناه و کیفر اعمال خود آزاد شده‌اید و در تازگی حیات مسیحایی رفتار می‌کنید، می‌فهمید من چه می‌گویم.

قادر است او، حاضر است او، بخشدت او امروز

امروز بخشدت او، بخشدت او امروز

دوستت دارد، تو را خواهد، ردش مکن امروز

امروز ردش مکن، ردش مکن امروز!

شما ممکن است پرسید: «چطور از بخشش گناهانم اطمینان حاصل کنم؟» مثل این است که از نقطه نظر احساسات به نیروی تفکر، خاطره یا ذکر گناهی ما را آزار می‌داده ولی حالا که مسیح ما را بخشیده، گویی اتفاقی نیفتاده و آب از آب تکان نخورده است. فکر ما آن را به یاد می‌آورد ولی دیگر نیرویی ندارد که ما را عذاب بدهد. مسیح قدرت خردکننده آن را در هم شکسته است. این درباره هر گونه تقصیر و گناهی صدق می‌کند. می‌خواهد زنا، قتل و دزدی باشد یا نفرت، کینه و خودخواهی. سهم ما این است که از کرده خود قلباً پشیمان باشیم، از خدا طلب آمرزش کنیم و بخشش مسیح را با ایمان قبول کنیم. در بعضی مواقع لازم است از کسی عذرخواهی کنیم یا دینی را پردازیم ولی در بسیاری موارد از ما هیچ کاری ساخته نیست. فقط کفار مسیح است که گناهان ما را می‌پوشاند و در ما حیات تازه

می‌دمد تا بتوانیم تجربیات خود را با کسانی در میان بگذاریم که با همین مشکلات دست به‌گریبانند تا آنها نیز به آزادی فرزندان خدا برسند.

مسیحیانی که هرگز طعم آمرزش گناهان خود را نچشیده‌اند، زندگی مصیبت‌باری دارند. ممکن است برای کار خلافی که کرده‌اید، یک احساس جرم و گناه، شما را آزار می‌دهد و هرگز بخشش مسیح را تجربه نکرده‌اید. این ناراحتی در ضمیر ناخودآگاه شما بایگانی می‌شود و بوی تعفن آن شما را به طریق‌های گوناگون آزار می‌دهد. و به صورت افسردگی، ناامیدی و کشمکش‌های درونی و ناسازگاری با دیگران در می‌آید. یا باعث سردردها، کوفتگی عضلات و سایر امراض مزمن می‌شود که دوا و دکتر علاج آن نیست. این رنج و عذاب‌ها ممکن است جسمی، فکری و روحی باشد یا اجتماعی و فامیلی، به طوری که زندگی را برای خود شخص و اطرافیانش تبدیل به یک جهنم می‌کند.

آیا هر گناهی بخشیده می‌شود؟ در بیمارستان‌ها تخت‌های زیادی را بیمارانی اشغال کرده‌اند که باور ندارند مسیح هر گناهی را می‌بخشد. عیسی مسیح فرمود: «این که می‌گویم عین حقیقت است: هر گناهی که انسان کند، می‌شود بخشید حتی اگر کفر به من باشد» (مرقس ۳: ۲۸). عیسی مسیح نه فقط شما را می‌بخشد، بلکه شما را به حال اول برمی‌گرداند. مسیح برای ما کاری می‌کند که از آمرزش گناه هم مهمتر است: مسیح ما را عوض می‌کند، خوب می‌کند، مثل اول می‌کند.

زنی را به یاد بیاورید که در حال گناه گرفتار شد. مردم فقط یک چیز می‌خواستند، او را سنگسار کنند. ولی کسی در فکر نجات جان او نبود. مسیح، برعکس دیگران، در فکر نجات او بود. پس او را بخشید و پاک کرد و آن زن تبدیل شد به یک مادر شایسته. این است کاری که مسیح برای گناهکاران می‌کند. او افتاده را بلند می‌کند.

می‌خواهم آواز بخوانم، از این نجات که دارم

با خون پاکش عیسی، رهانید از گناه

با آن فرشتگان، می‌خواهم حمدش بگویم

که از آن وادی موت، رهانیده‌ایم

یک پزشک می‌گوید: چند سال پیش زن جوانی به مطب من آمد که از سرگیجه و کوفتگی عضلات رنج می‌برد. بارها در بیمارستان بستری شد. آزمایشات و عکس برداری چیزی را نشان نمی‌داد. وضع او بدتر می‌شد. چیزی نمانده بود شغل خود را از دست بدهد. روزی لابلای حرف‌هایش گفت مرض او از زمانی شروع شد که با جوانی طرح دوستی ریخت و کار به جای باریک کشید. علت بیماری او برایم کشف شد. او را به سوی خدا هدایت کردم و به خانه فرستادم. چند روز بعد آمد و گفت: «به کلی خوب شده‌ام!» من کمی شک داشتم، پس پرسیدم: «چطور؟» گفت: «به خطای خود پی بردم. دعا کردم و از مسیح خواستم مرا ببخشد و حالا خوب شده‌ام.» چندی بعد خبر دار شدم که ازدواج کرده و خانواده خوشبختی را پایه‌گذاری کرده است! آمرزش گناه او را هم سالم کرد و هم سعادت‌مند.

شما ممکن است بپرسید: «خدا چه موقع مرا می‌بخشد؟» کلام خدا می‌فرماید: «همین حالا خدا حاضر است شما را با آغوش باز قبول کند و همین امروز حاضر است شما را نجات دهد» (دوم قرنتیان ۶:۲). «اگر گناهانمان را به خدا اعتراف کنیم، می‌توانیم خاطر جمع باشیم که خدا ما را می‌بخشد و از هر ناراستی پاک می‌کند. این کار خدا کاملاً منصفانه و بجاست. چون عیسی مسیح برای شستن گناهانمان جان فدا کرده است» (اول یوحنا ۱:۹). پس نزد او بیایید تا شما را ببخشد.

آزادم کُرد، آزادم کُرد،	عیسی آمد و مرا آزاد کرد!
بارهایم افتاد، نجاتم داد	عیسی آمد و مرا آزاد کرد!

فصل نهم

ببخشید

در فصل گذشته صحبت ما درباره‌ی آمرزش گناه بود. خدا حاضر است گناهان ما را ببخشد و از سر تقصیرات ما بگذرد ولی بخشش خدا دارای یک شرط است. شرطش این است که ما هم حاضر باشیم دیگران را ببخشیم. عیسی مسیح می‌فرماید: «پدر آسمانی شما خدا، شما را می‌بخشد، به شرطی که شما هم کسانی را که به شما بدی کرده‌اند ببخشید» (متی ۶:۱۴-۱۵). «پس اگر نذر کرده‌ای و می‌خواهی در خانه خدا نذرت را انجام دهی و ناگهان به یادت بیاید که رفیقت از تو رنجیده است، نذرت را همانجا بگذار و اول برو از دوستت معذرت بخواه و با او آشتی کن و بعد بیا نذرت را به خدا تقدیم کن» (متی ۵:۲۳-۲۴). «اگر برادری به تو بدی کند، برو و خصوصی با او صحبت کن و او را متوجه خطایش بساز. اگر به حرفت گوش کرد و به تقصیراتش اعتراف کرد که برادرت را باز یافته‌ای ولی اگر قبول نکرد، این بار با دو یا سه نفر دیگر پیش او برو تا این اشخاص شاهد حرف‌های تو باشند، ولی اگر باز به حرف‌هایت گوش نداد، آن وقت موضوع را به کلیسا اطلاع بده و اگر کلیسا به تو حق بدهد و آن برادر باز هم زیر بار نرود، آن وقت کلیسا باید با او مثل یک خارجی رفتار کند» (متی ۱۸:۱۵-۱۷). «در این موقع پطرس پیش آمد و پرسید: استاد برادری که به من بدی می‌کند تا چند دفعه باید او را ببخشم؟ هفت دفعه؟ عیسی جواب داد: نه، هفتاد هفت دفعه!» (متی ۱۸:۲۱-۲۲).

چون در خلوت و تنهایی دعا می‌کنم	خداوند نزد من است
چون در خفا و پنهانی نیکویی کنم	خداوند نزد من است

این یک قانون کلی است که ببخشید تا بخشیده شوید. به همان میزانی که شما دیگران را می‌بخشید، خدا هم از سر تقصیرات شما می‌گذرد. عیسی مسیح می‌فرماید

شما باید دیگران را ببخشید و خطایای ایشان را نادیده بگیرید. آرامش نصیب کسانی می شود که از این دستور مسیح پیروی می کنند و دیگران را می بخشند. بخشیدن یکی از قدرت های محبت الهی است. خداوند به ما توانائی می دهد تا دیگران را ببخشیم و وقتی دیگران را می بخشیم، خودمان هم بخشیده و آسوده می شویم.

ولی ببینیم اگر نبخشیم چه می شود؟ پزشکان به ما می گویند کسانی که دیگران را نمی بخشند، گرفتار امراض گوناگون عصبی و عاطفی می شوند. کسی که دیگران را نمی بخشد، زودرنج و لجباز می شود. از دیگران بیزار می شود. از مردم فرار می کند. گوشه گیر می شود. کسی که کینه به دل می گیرد و حاضر نیست دیگران را ببخشد، مثل کسی است که بمبی را زیر تخت خواب خود پنهان کرده و هر لحظه در خطر است که قربانی کرده خود شود. این گونه خشم و کینه ها باعث بروز امراض جسمی نظیر زخم معده، سکنه قلبی یا سبب امراض روحی نظیر غم و غصه و تحریکات عصبی می شوند. یک پزشک در دفتر خاطرات خود می نویسد: مریضی به مطب من آمد. او از بیماری های برونشیت، تنگی نفس، بیماری های عفونی و درد کلیه رنج می برد. در عرض ۷ سال، او ۲۸ بار در بیمارستان بستری شده و ۲ بار هم تحت عمل جراحی قرار گرفته بود. هم چنین چند ماه را در تیمارستان گذرانیده بود. او تحت مداوای الکتروتراپی (شوک برقی) هم قرار گرفته بود. هر بار که مریض می شد، بیماری او خیلی طول می کشید. اگر یک مریض معمولی ۳ روزه خوب می شد، بیماری این شخص ۳ هفته طول می کشید. خودش می گفت: «به نظر می رسد بیماری های من خوب شدنی نیستند.» بعدها در ضمن گفتگو معلوم شد او در جوانی خشم و نفرت شدیدی نسبت به پدر و مادرش داشته و از خواهرش هم سال هاست کینه شدیدی به دل گرفته است. جای تعجب اینجا بود که این شخص ۶۰ سال سن داشت و بیش از ۴۰ سال قبل ازدواج کرده بود و فامیل بزرگی تشکیل داده بود، او به طور مرتب هم به کلیسا می رفت!

روزی به او گفتم باید با قدرت ایمان مسیحی خود، بر این احساسات تند و لگام گسیخته ات غلبه کنی و گرنه ابدیت خود را مثل زندگی این جهانت تبدیل به جهنم می کنی. کم کم احساس تقصیر و گناه در او بیدار شد. اعتراف کرد که نفرتش از

دیگران بدون دلیل و جهت بوده و خود او قابل سرزنش است. چندی بعد پسر او که در ارتش بود به وی گفت: «چقدر عوض شده ای، هرگز تو را این قدر خوشحال و سرزنده ندیده بودم.» رابطه او با دیگران هم خوب شد. روزی به دیدن خواهر خود رفت، دست درگردن او انداخت و او را در آغوش گرفت! او همان کسی بود که سال ها حاضر نمی شد روی خواهر خود را ببیند، اما اکنون دیگران را بخشیده است و سلامتی او رو به بهبودی می باشد.

این شخص بعدها برایم نوشت که من مثل فلزی بودم که روی آن اسید ریخته باشند. به تدریج تحلیل می رفتم و پوسیده می شدم. این نفرت ها و کینه ها روزگرم را سیاه کرده بود. اگر ۴۰ سال پیش دیگران را بخشیده بودم، هرگز به این همه بیماری ها و ضعف اعصاب مبتلا نمی شدم و آن همه ماهها را در بیمارستان بسر نمی بردم. پولهایی را که در این ۴۰ سال خرج دوا و دکتر کردم، اگر جمع می کردم حالا میلیونر بودم. کاش ۴۰ سال پیش این قدم را برداشته بودم.

شما هم هر بار که حاضر نباشید دیگران را ببخشید، افکار و احساسات مسموم کننده روزگارتان را سیاه می کند. عصبانیت، غصه، کینه، نفرت، سوء ظن، ترس، رنجش و بی حوصلگی بر سر شما می ریزند و شما را به سوء حاضمه، زخم معده و ناراحتی های قلبی مبتلا می کنند. اگر ببخشید، زندگی روحانی تان هم خراب می شود و آدمی متکبر، خودخواه، بی ایمان و افسرده می شوید. پس ببخشید تا بخشیده شوید تا هم خدا شما را ببخشد و هم دیگران. و زندگی شما سرشار از خوشی و برکت گردد و برای خدا و خلق مفید باشید.

بعضی می گویند: «من حاضرم ببخشم ولی نمی توانم فراموش کنم.» این سخن، دو پهلو است. بخشیدن لازمه اش فراموش کردن است. وقتی حاضر باشیم دیگران را ببخشیم، مسیح به ما قدرت می دهد آن را فراموش کنیم، به طوری که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است و آب از آب تکان نخورده است. آیا حاضر هستید این قدم را الان بردارید؟ دیگران را ببخشید تا خدا هم شما را ببخشد.

گر از گناه آزادی می خواهی در خون عیسی این قدرت هست!
گر بر شیطان تسلط می خواهی در خون عیسی این قدرت هست!

نه کسی به او خوراک می دهد و نه مسکن. ژان والژان در حالی که از سرما می لرزید و از خستگی و گرسنگی از پای در آمده بود، به خانه یک اسقف مسیحی پناه می برد که مرد خدائی بود. اسقف او را به گرمی می پذیرد و با خوشی از او پذیرایی می کند. برای ژان والژان شام گرمی تهیه می کند و او را در رختخواب خودش می خواباند. ولی آن جنایت کار صبح زود از خواب بیدار می شود و ظرف های نقره اسقف را در کوله پشتی خود می گذارد و بی صدا از خانه فرار می کند. پاسبانی در خیابان به او ظنین می شود، او را دستگیر می کند و ظرف های نقره اسقف را در کوله پشتی او پیدا می کند. پس دزد را با آن ظرف های نقره به خانه اسقف می برد. وقتی اسقف از قضیه با خبر شد به ژان والژان گفت: «برادر عزیز، خیلی معذرت می خواهم که آقای پاسبان مزاحم شما شده اند! ظرف های نقره که هیچ، تمام اثاث این خانه مال خود شماست! خواهش می کنم این شمعدان های نقره را هم با خودتان ببرید و هر وقت به این شهر تشریف می آورید، حتماً پیش ما بیایید. اینجا خانه خودتان است. قلب گرم ما هم آماده پذیرایی شماست. خدا به همراهتان!»

این چنین گذشت و محبت، قلب آن جنایت کار را آب می کند. به طوری که از رفتار خود شرمند و پشیمان می شود. نزد خدا دعا می کند و به عیسی مسیح، نجات دهنده گناهکاران پناه می برد و طلب آمرزش می کند. در نتیجه، ژان والژان عوض می شود. خدا به او قلب جدیدی می دهد. بعد تمام آن ظرف ها و شمعدان های نقره را که اسقف به او بخشیده می فروشد و با آن پول، یک کارگاه باز می کند. کم کم صاحب کارخانه بزرگی می شود و صدها کارگر، زیر دست او مشغول کار می شوند. ژان والژان با زیردستان خود با گذشت و محبت رفتار می کرد. به محتاجان کمک می کرد. به بیکاران کار می داد. برای مریضان درمانگاه تأسیس کرد و آرزوی همیشگی او این بود که مثل آن اسقف، شخص با گذشت و مهربانی باشد و بدی را با خوبی پاسخ دهد.

با هم مهربان باشید
با هم مهربان باشید
کار عجیبی را خواهید دید
چون مهربان باشید

فصل دهم

با دیگران کنار بیاید

از تاجری پرسیدند: «چه سرّی است که تو در کارهایت همیشه موفقی؟» جواب داد: «من با دیگران کنار می آیم. اگر کسی از من چیزی بخواهد، از آن هم بیشتر به او می دهم. جنسی را که باید وزن کنم چرب تر می کشم.» این عیناً همان چیزی است که خدا از ما می خواهد. عیسی مسیح می فرماید: «هر که از تو چیزی بخواهد، به او بده. وقتی از تو چیزی می گیرند، در فکر پس گرفتن آن نباش» (لوقا ۶: ۳۰). «کسی که به تو زور می گوید، با او سرسختی نکن. حتی اگر به یک طرف صورت تو سیلی می زند آن طرف دیگران را هم ننگه دار تا بزند. اگر کسی تو را برای گرفتن پیراهنت به دادگاه بکشاند، پیراهنت که هیچ، کتت را هم به او ببخش. اگر ارتش به تو دستور می دهد باری را یک کیلومتر ببری، تا دو کیلومتر هم ببر. به کسانی که از تو چیزی می خواهند، به آنها بده. و اگر از تو پول قرض می خواهند، دست خالی برنگردان» (متی ۵: ۳۹-۴۲). «با دیگران همان طور رفتار کن که انتظار داری با تو رفتار کنند» (لوقا ۶: ۳۱).

گر خواهند تو را یک میل برند
با آنها دو میل روی
کسانی که از تو چیزی خواهند
آنها را رد نکنی

در ادبیات جهان کتاب کم نظیری است به اسم «بینویان» که به زبان فارسی هم ترجمه و چاپ شده است. این کتاب سرگذشت مرد خدائی است که با گذشت و محبت، دل سنگ یک جنایت کار را نرم می کند. به طوری که آن جنایت کار یک مرد نیکوکار و یک خدمتگزار مفید جامعه می شود: ژان والژان پس از سال ها از زندان آزاد می شود ولی همه کس او را می شناسد و همه او را از خود طرد می کنند.

خداوند از ما می‌خواهد آینه تمام‌نمای اخلاق و صفات خدایی او باشیم و مثل خود خدا با صبر و تحمل و باگذشت و محبت در اصلاح حال دیگران بکوشیم تا دل آنها نرم شود و دست از بدی بکشند و به اشخاص نیکو تبدیل گردند.

خانمی تعریف می‌کرد: «مدتی پیش برای گرفتن بلیط به ایستگاه راه آهن رفته بودم. وقتی در سالن انتظار نشستم، پسر جوانی وارد شد که گویا مست بود. او با صدای بلند حرف‌های بد می‌زد. موهایش ژولیده و صورتش کثیف بود. بعضی از تکه‌های لباس او از چمدان بیرون آمده و آویزان بود. وقتی روی نیمکت نشست، شروع به آواز خواندن کرد. افرادی که در سالن انتظار بودند، از کنار او بلند شدند و جای دیگری نشستند. یکی از آنها می‌خواست برود و پلیس را خبر کند تا آن پسر جوان را از سالن بیرون کند. در این هنگام مرد میانسالی وارد سالن شد. وضع ظاهر او نشان می‌داد که خادم روحانی کلیساست. وقتی متوجه وضع آشفته آن پسر جوان شد، فوری به طرف او رفت و در کنار او نشست و شروع به صحبت کرد. پسر جوان پس از مدتی کم‌کم آرام شد. خادم روحانی کلیسا دستی به موهای آن پسر کشید و چمدان او را باز کرد و لباس‌های وی را مرتب نمود. بعد به طرف باجه بلیط فروشی رفت و یک بلیط دیگر خرید. یکی از خانم‌هایی که در سالن نشسته بود به او اعتراض کرد و گفت: «آقا وقتت را تلف نکن، این چنین افراد ارزش توجه کردن را ندارند مخصوصاً آنکه او حالش هم برای سفر کردن مساعد نیست.» خادم روحانی در جواب گفت: «من دو بلیط خریدم. خودم همراه او می‌روم تا او را به شهر و خانه‌اش برسانم.»

خانمی که این جریان را برایم تعریف می‌کرد، گفت: «وقتی آن پسر مست و پریشان این همه مهر و محبت و صفا و صمیمیت را از آن خادم روحانی دید، یک نوع حس افتادگی و شرمندگی در او پیدا شد. روح محبت و همدردی را که دید، فهمید که خود او فاقد این صفات عالی است و از رفتار خود پشیمان شد.»

در کتاب انجیل که کلام خداست می‌خوانیم: «عزیزان، هیچ وقت از کسی انتقام نگیرید. این کار را به خدا واگذار کنید، چون خداوند فرموده است که خودش به

حساب همه می‌رسد. در عوض اگر دشمنت گرسنه است به او غذا بده و اگر تشنه است، به او آب بده تا از خجالت آب شود! و از کاری که کرده پشیمان گردد. نگذارید بدی پیروز شود، بلکه خوبی کنید تا بدی شکست بخورد» (رومیان ۱۲: ۱۹-۲۱).

محبت خدا در صلیب عیسی،
بهر ما شد عیان، مهر وی در جهان،
وقتی او را فدا کرد تا بهرم بمیرد.

(متی ۶: ۱۶-۱۸). بعد عیسی به مردم گفت: «این طور که علمای مذهبی و فریسی‌ها پشت سرهم قانون وضع می‌کنند انسان خیال می‌کند جای موسی را گرفته اند! البته هر چه می‌گویند شما اطاعت کنید ولی هیچ وقت از کارهای آنها سرمشق نگیرید. چون به شما می‌گویند چه کنید ولی خودشان آن کارها را نمی‌کنند. بارهای سنگین دستورهای مذهبی را روی دوش شما می‌گذارند ولی خودشان هیچ وقت نمی‌خواهند این دستورها را انجام بدهند. هر کاری می‌کنند برای تظاهر است. دعاها و آیه‌های کتاب آسمانی را می‌نویسند و به بازویشان می‌بندند. دامن رداهایشان را عمداً بلندتر می‌دوزند تا جلب توجه کنند و مردم آنها را دیندار بدانند. چقدر خوششان می‌آید که در مهمانی‌ها آنها را در صدر مجلس بنشانند و در عبادتگاهها همیشه در ردیف جلو باشند. چه لذتی می‌برند که مردم در کوچه و خیابان به آنها تعظیم می‌کنند و به آنها آقا و استاد می‌گویند. اجازه ندهید مردم به شما چنین لقب‌هایی بدهند، چون شما یک استاد دارید و همه شما با هم برابر و برادرید. به هیچ کس روی زمین پدر نگویید، چون شما یک پدر آسمانی دارید که خداست» (متی ۲۳: ۱-۹). «ای ریاکار، اول داخل ظرف را پاک کن تا بیرون ظرف هم پاک شود» (متی ۲۳: ۲۶).

به نزد پاک یزدان شو تو خاموش نما دنیا و هستی را فراموش
که تا جان تو را آرام بخشد دل غم‌دیده ات را کام بخشد

نجات‌دهنده عزیز ما عیسی مسیح وقت زیادی را صرف تعلیم برضد ریاکاری می‌کرد. خداشناسی و دینداری با تظاهر و خودنمایی از زمین تا آسمان فاصله دارد. خدا که آخر را از اول می‌بیند و از تمام افکار مخفی و محرک‌ها و انگیزه‌های پنهان ما با خبر است، از ما یکرنگی و صمیمیت می‌خواهد، بخصوص در عبادت و پرستش. «خدا روح زندگی بخش است و اگر بخواهیم او را پرستش کنیم، باید عبادت ما به یاری روح خدا باشد که زندگی جدیدی به ما بخشیده است» (یوحنا ۴: ۲۴). خدا این طور عبادت را از ما می‌خواهد. روح را نمی‌شود دید،

فصل یازدهم

پرستش

آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید که خدا را چگونه باید پرستیم؟ اولین شرط پرستش خدا، صمیمی بودن در عبادت و دوری از تظاهر و ریاکاری است. به فرمایش مسیح توجه کنید: «مواظب باشید کارهای خیرتان را جلو چشم مردم انجام ندهید که جلب توجه کند و آنها شما را تحسین کنند، چون در آن صورت پیش پدر آسمانی تان اجری نخواهید داشت. وقتی پول به گدا می‌دهی، مثل ریاکاران این قدر در هر محفلی سرو صدا راه نینداز و از کار خیری که کرده‌ای تعریف نکن. چون در آن صورت اجری را که باید از خدا بگیری، به این وسیله از مردم می‌گیری. ولی تو وقتی به کسی خوبی می‌کنی، نگذار دست چپت متوجه شود که دست راستت چه کاری انجام داده است تا این خوبی تو پنهان بماند. آن وقت پدر آسمانی که هر کار پنهانی را می‌بیند به تو پاداش خواهد داد. و اما در باره دعا: وقتی دعا می‌کنی مثل ریاکاران نباش که دوست دارند در عبادتگاه یا گوشه و کنار خیابان‌ها نماز گذارند تا توجه مردم را به خود جلب کنند و خود را مومن نشان دهند. مطمئن باش اجری که باید از خدا بگیری، همین جا از مردم می‌گیرند. ولی وقتی تو می‌خواهی دعا کنی، در تنهایی و در خلوت دل، پدر آسمانی را عبادت کن و او که کارهای تو را در خلوت می‌بیند، به تو پاداش خواهد داد» (متی ۶: ۱-۶). «و اما در باره روزه: وقتی شما روزه می‌گیرید، مثل ریاکاران خودتان را افسرده و بی‌حال نشان ندهید. آنها با این کار می‌خواهند به مردم بفهمانند که روزه گرفته‌اند. مطمئن باشید که آنها تمام اجر خودشان را به همین صورت از مردم می‌گیرند. ولی وقتی تو روزه می‌گیری، سر و صورتت را تمیز و مرتب کن تا کسی متوجه نشود که تو روزه گرفته‌ای، آن وقت است که پدر آسمانی تو که از همه چیز آگاه است، به تو پاداش خواهد داد»

شناخت و شرح داد. به همین دلیل خدا فرزند خود را شبیه به یک انسان فرستاد تا خدا را به ما مکشوف سازد. مسیح در جلال خود و در زندگی خود خدا را به ما نشان داد و فرمود: «هر کس مرا ببیند، خدای پدر را دیده است» (یوحنا ۱۴:۹). وظیفه اول و احتیاج اساسی هر انسان این است که در جستجوی خدا باشد، خدا را بشناسد و خدا را به قلب خود بپذیرد و خدا را در روح و راستی بپرستد. این است عبادتی که خدا از ما می خواهد.

از طرف دیگر لازمه عبادت فروتنی است. عیسی مسیح داستانی را برای کسانی تعریف کرد که به پاکی و پرهیزکاری خود می بالیدند و سایر مردم را حقیر می شمردند: «دو نفر به خانه خدا رفتند تا دعا کنند. یکی فریسی مغرور و از خود راضی و دیگری یک باجگیر گناهکار بود. فریسی از خود راضی این طور دعا کرد: خدا را شکر که من مثل مردم مخصوصاً مثل این باجگیر، گناهکار نیستم، چون هیچ وقت سر کسی کلاه نمی گذارم و زنا نمی کنم، بلکه دو بار در هفته روزه می گیرم و از هر چه به دست می آورم، یک دهم آن را در راه خدا می دهم. ولی آن باجگیر فاسد در فاصله دور ایستاد و در وقت دعا حتی جرات نکرد از خجالت سر خود را بلند کند، بلکه با حالت افسرده به سینه خود می زد و می گفت: خدایا، به من گناهکار رحم کن. به شما می گویم که این گناهکار بخشیده شد و با خیال راحت به خانه رفت ولی آن فریسی مغرور از بخشش و رحمت خدا محروم ماند. زیرا مغرور، پست می شود و فروتن، سر بلند می گردد» (لوقا ۱۸:۹-۱۴).

خدا مُجِبِّ و منجی جانم خدا مُجِبِّ و رهنمایم

برگردیم به سوال اول: چه وقت خدا را بپرستیم؟ چطور خدا را بپرستیم؟ چقدر از زندگی خود را به او بدهیم؟ جواب این است که باید در هر لحظه زندگی مان خدا را بپرستیم و با تمام کارهای روزانه مان او را جلال دهیم. وقتی در خیابان، فرد مسنی را می بینیم که بار سنگینی را حمل می کند به او کمک کنیم با این کار خدا را می پرستیم. وقتی در اتوبوس شلوغ جای خود را به مادری که فرزندی را در آغوش

دارد می دهیم با این کار خدا را می پرستیم. وقتی در کارهای خانه کمک می کنیم با این کار خدا را می پرستیم. اگر ساعتی نزد کسی که تنهاست بنشینیم یا با سخنان امید بخش خود فرد ناامیدی را به زندگی امیدوار کنیم یا به کسی که خیال می کند همه او را فراموش کرده اند، علاقه نشان دهیم یا شخص بی پناهی را به نزد مسیح نجات دهنده بیاوریم، با این کار خدا را می پرستیم. یا هر بار که به دوست خود در حل درس هایش کمک می کنید و به او چیزی را می آموزید خدا را با این کار می پرستید. هر بار که والدین و اطرافیان خود را با عملی، شاد می کنید خدا را می پرستید. وقتی با دوستان صحبت می کنید و او را از عملی اشتباه، آگاه می سازید و او را با مسیح آشنا می کنید، خدا را می پرستید. وقتی نسبت به همسایگان خود خوب و مهربان هستیم و آنها را یاد می کنیم یا با یک لبخند دل ایشان را شاد می کنیم یا با کلمات تحسین آمیز و تشکر، از بچه ها و گلها، از سلیقه ایشان در تزئین خانه یا زحمات ایشان در کارهای روزانه تحسین می کنیم، با این کار خدا را می پرستیم. وقتی در مدرسه، زمان امتحان، وسوسه تقلب کردن پیش می آید و بر آن غالب می آید خدا را می پرستید. وقتی کار کوچکی به شما واگذار می شود، آن را می پذیرید و با روی باز و دل شاد آن را درست انجام می دهید با این کار خدا را می پرستید. هر استعدادی که دارید چه کوچک چه بزرگ وقتی آن را برای جلال خدا بکار ببرید با این کار خدا را می پرستید.

در این صورت دیگر نمی پرسیم چقدر از زندگی خود را به خدا بدهیم. زیرا تمام زندگی ما از اوست و او زندگی ماست. خدا خواب و بیداری ما، کار و راحت ما، شادی و غم ما، هدف و محرک هر روز زندگی ماست.

ای که تو از بهر دعا آمده ای در چنین جای مقدس، این را یقین دان:
منجی ما می نگردد، می شنود عرض ما را گر بود از روی ایمان.

وقتی دعا می‌کنید اگر نسبت به کسی کینه دارید، او را ببخشید تا پدر آسمانی شما نیز از سر تقصیرات شما بگذرد و شما را ببخشد» (مرقس ۱۱: ۲۴-۲۵).

وقت دعا، وقت دعا،	عرضم رسد سوی سما
بر درگاه رب رحیم،	توبه پذیر و رهنما!
از او نمایم من طلب	تا فیض خود سازد عطا!
راحت شوم از درد و غم،	در وقتت ای وقت دعا!

من دوست دارم همیشه دعا کنم، چون در دعاست که می‌توانم با خدا تماس بگیرم. در دعاست که می‌توانم هر مشکلی را با خدا در میان بگذارم و خدا هر باری را از روی دلم برمی‌دارد. در دعا هر آرزوی دلم را به خدا می‌گویم. گاهی در دعا با خدا چون پدر و فرزند دعا می‌کنم و گاهی هم می‌گذارم دل به دل راه پیدا کند و روحم با خدا تماس بگیرد و از اقیانوس حضور دلنشین خداوند سیراب شوم. در چنین لحظاتی است که به طرز با شکوهی با خدا آشنا می‌شوم و خدا از قلبم به من نزدیک تر می‌شود. وقتی دعا می‌کنم، ایمان دارم خدا بزرگ است، نزدیک من است و در انجام همه کاری قادر است. ایمان دارم که خدا جواب هر احتیاج و درمان هر درد و گره‌گشای تمام مشکلات من است. من ایمان دارم که خدا آن قدر خوب است که هرگز خطایی در او دیده نمی‌شود و آن قدر داناست که هرگز اشتباهی از او سر نمی‌زند.

دعا از این هم بالاتر است. دعا نه فقط گفت و گو با خدا و تماس دل با دل و روح با روح خداست، بلکه دعا به جریان انداختن اعتقادات ماست. دعا در حقیقت ایمان است. آنچه درباره خدا فکر و احساس می‌کنیم، در دعا عملی و علنی می‌شود. من باور دارم که خدا مرا تحت توجهات پدرانه خود گرفته و آنچه با ایمان و مطابق اراده او بخواهم، انجام می‌دهد. شما هم دعا کنید. با اطمینان کامل دعا کنید و بدانید خدا دعاهای شما را می‌شنود و منتظر جواب باشید. از همان لحظه که دست دعا به سوی خدا بلند می‌کنید، ایمان داشته باشید که هر چه در دعا بخواهید،

فصل دوازدهم

دعا

دعا می‌کنم که روحتان شاد و فکرتان آرام باشد و بدانید خداوند از شما چه می‌خواهد و همان را بجا آورید. یکی از جمله چیزهایی که خدا از شما می‌خواهد، دعا کردن است. دعا تنفس روحانی است و یک مسیحی باید همیشه در روح و با ایمان دعا کند. نجات دهنده زنده ما عیسی مسیح می‌فرماید: «وقتی می‌خواهی دعا کنی، در تنهایی و در خلوت دل، پدر آسمانی را عبادت کن و او که کارهای تو را در خلوت می‌بیند، به تو پاداش خواهد داد. وقتی دعا می‌کنید، مثل کسانی که خدای حقیقی را نمی‌شناسند، وردهای بی معنی تکرار نکنید. آنها خیال می‌کنند با تکرار زیاد، دعایشان مستجاب می‌شود. ولی شما این را به یاد داشته باشید که پدرتان خدا قبل از این که از او چیزی بخواهید، کاملاً احتیاج شما را می‌داند. پس شما این طور دعا کنید:

ای پدر آسمانی ما، نام مقدس ترا گرامی می‌داریم. خواستار سلطنت تو هستیم تا هرچه زودتر برقرار شود. خواست تو همان طور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین نیز اجرا شود. نان روزانه ما را امروز به ما بده. خطایای ما را ببخش، همان طور که ما هم کسانی را که به ما بدی کرده‌اند، می‌بخشیم. ما را از وسوسه‌ها دور نگهدار و از شیطان ما را حفظ کن، چون سلطنت و قدرت و شکوه تا ابد از آن تو است، آمین» (متی ۶: ۶-۱۳).

«بخواهید تا به شما داده شود. بجوید تا بیابید. در بز نید تا در به روی شما باز شود. چون هر کس چیزی بخواهد، به دست می‌آورد و هر که می‌جوید، پیدا می‌کند. کافی است در بز نید تا در به روی تان باز شود» (متی ۷: ۷-۸). «خوب گوش کنید: اگر ایمان داشته باشید، هر چه در دعا بخواهید، خدا به شما می‌دهد. ولی

خداوند به شما لطف می کند، چون خود خداوند می فرماید: «شما هر چه در دعا بخواهید می گیرید، به شرطی که ایمان داشته باشید» (متی ۲۱: ۲۲).

ای که تو از بهر دعا آمده ای در چنین جای مقدس، این را یقین دان: منجی ما می نگردد، می شنود عرض ما را گر بود از روی ایمان.

می خواهم برای شما یک داستان در مورد قدرت دعا در زندگی خانمی را بازگو کنم، تا ملاحظه کنید دعا چگونه زندگی این دختر جوان را عوض کرد و یک تماس کوتاه با خدا چه دگرگونی ها برای او به همراه آورد: «تک و تنها بودم. نمی دانستم به کجا پناه ببرم. در خیابان ها سرگردان بودم. نمی دانستم چگونه این ضربه روحی را تحمل کنم. به قدری پریشان و غصه دار بودم که جلوی پایم را نمی دیدم. به اندازه ای ناامید بودم که حتی نمی توانستم سرم را بلند کنم و به صورت مردم نگاه کنم. آه که شکست در عشق برایم چقدر سخت بود. ناگاه صدایی به گوشم رسید. هر چه جلوتر می رفتم، صدا رساتر می شد. این صدا شبیه به زنگهای پی در پی بود. صدا ادامه داشت تا به در بزرگ باغی رسیدم. صدای زنگ از داخل آن باغ به گوش می رسید. آن باغ یک کلیسا بود و آن زنگ مردم را به دعا و عبادت دعوت می کرد. من هرگز به مکانهای مذهبی نرفته بودم. زندگی برایم مهمانی و رقص و خوشگذرانی بود. نه خودم مذهبی بودم و نه والدینم. ولی در آن لحظه قلبم شکسته بود. کشتی امید و آرزوهایم به سنگ خورده و خرد شده بود. دلم خون بود. روحم تلخ بود. من در عشق شکست خورده بودم. خود را بدبخت ترین دختر روی زمین می دانستم. با حالت افسرده داخل آن کلیسا شدم. آنجا خلوت بود. روی یک صندلی نشستم. دستمالم را جلوی صورتم گرفتم و بی اختیار شروع به گریه کردم. نمی دانم چه مدت گذشت ولی در آن لحظات اتفاقی افتاد که زندگی مرا به کلی دگرگون کرد و من از آن لحظه به بعد شخص دیگری شدم. قلبم تسلی یافت. دلم راحت شد. به جرات می توانم بگویم که با خدا ملاقات کردم و خدا زندگیم را عوض کرد. یک دعای کوتاه اما از روی صداقت و سادگی، بار سنگین غم و غصه را از روی قلبم

برداشت و آن احساس تحقیر و سرخوردگی از من دور شد. دعا قلب شکسته مرا تسلی داد. عشقی که از دست داده بودم سبب شد که به عشقی بسیار عظیم تر و عمیق تر برسم و آن عشق پاک خدا بود. احساس ترس و نفرتی که از مردم داشتم، تبدیل شد به احساس احترام و محبت. قبلاً زندگی را پایان یافته حس می کردم ولی حالا در اثر دعا، خدا مرا امیدوار کرد تا زندگی را از سر بگیرم. به جای اینکه فکر و استعدادهایم را در رفتن به مهمانی ها و مجالس رقص و دوست پسرهایم تلف کنم، آن را صرف خدمت به خدا و مردم می کنم. قوه تخیلات من که قبلاً صرف خیالات عاشقانه می شد، حالا صرف نویسندگی می شود. استعدادهایی که قبلاً صرف جمع آوری پول می شد، حالا صرف خدمت به مردم می شود. حالا نه فقط تنها نیستم، بلکه به قدری وجودم در خدمت به دیگران مشغول است که وقت کافی ندارم به خودم فکر کنم.

دعا زندگی سرد و دل افسرده مرا عوض کرد و یک زندگی توام با صلح و آرامش به من بخشید. حالا می بینم که وجودم برای خدا و مردم مفید شده است. در گذشته با قدمهای سنگین، با دلی مرده، تنها و بی کس در این دنیا سرگردان بودم و سعی داشتم با خوشی های این دنیا بیچارگی های خود را از خودم و دیگران پنهان کنم ولی امروز می خواهم از خوشی پرواز کنم، می خواهم فریاد شادی سردهم و در ستایش خدا سرود بخوانم:

آزادم کرد، آزادم کرد، عیسی آمد و مرا آزاد کرد.

بارهایم افتاد، نجاتم داد، عیسی آمد و مرا آزاد کرد.

شما هم می توانید امتحان کنید و این سرود در زندگی شما عملی شود:

وقتی غم این زندگی پریشانم کند دعا کنم نزد خدا روحش شادم کند

چه نعمت بزرگی است که انسان خدا را بشناسد، با خدا رابطه نزدیک داشته باشد و مطابق خواست و نقشه خداوند زندگی کند. در تمام عالم هیچ چیز با خدا قابل مقایسه نیست. تمام چیزهای زودگذر دنیا در مقایسه با خدا بی ارزشند. با خدا بودن از تمام گنج‌های عالم با ارزش تر است، چون با خدا که باشیم، تمام گنج‌های تمام نشدنی خدا به ما تعلق دارد. پس چه بیچاره اند کسانی که در بند پول و حریص مال دنیا هستند.

با ثروت نمی‌شه رفت، ملکوت خدا.
 با قدرت نمی‌شه رفت، ملکوت خدا.
 با تولد نمی‌شه رفت، ملکوت خدا.
 فقط با ایمان می‌شه رفت، ملکوت خدا.

می‌گویند عربی بود به اسم «ظاهر» که یک قطعه زمین داشت. روی آن کشت و زرع می‌کرد و از این راه احتیاجاتش تامین می‌شد و دلش راضی و خوشحال بود. تا این که روزی به دیدن دوست قدیمی خود رفت که از او بیشتر زمین داشت. طمع ظاهر گل کرد. یک حس نارضایتی در او پیدا شد. دیگر برای آنچه داشت، خدا را شکر نمی‌کرد، بلکه برای آنچه نداشت غصه می‌خورد. روز بعد، از این و از آن پول قرض کرد، اسب خود را هم فروخت و یک قطعه زمین دیگر خرید. در این زمین‌های جدید، کشت و زرع کرد و کارش رونق گرفت و از این راه احتیاجاتش تامین و قلبش راضی و خوشحال بود. تا اینکه روزی شنید در ایالت دیگر، زمین‌های حاصلخیز فراوان است و به قیمت ارزان فروخته می‌شود. باز طمع ظاهر گل کرد. یک حس نارضایتی در او پیدا شد. دیگر برای آنچه داشت خدا را شکر نمی‌کرد، بلکه برای آنچه نداشت غصه می‌خورد. پس روزی هر چه داشت فروخت و به ایالت دیگر رفت و زمین‌های زیادی را خرید و کشت و زرع کرد.

ظاهر کم‌کم ثروت زیادی به هم زد و از این راه تمام احتیاجاتش تامین و دلش راضی و خوشحال بود. تا این که روزی شنید در کشور همسایه، رودخانه بزرگی

فصل سیزدهم

ثروت

آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید که خداوند می‌خواهد با پول و ثروتان چه کنید؟ ملاحظه کنید عیسی مسیح، نجات دهنده زنده ما در این باره چه می‌فرماید: «ثروت خودتان را روی این زمین جمع نکنید، چون ممکن است بید یا زنگ بزند یا آن را بدزدند. ثروتان را در آسمان جمع کنید که در آنجا از بید و زنگ و دزد خبری نیست. اگر ثروتان در آسمان باشد، فکر و دلتان هم در آنجا خواهد بود» (متی ۶: ۱۹-۲۱).

گاهی در دنیا کسانی پیدا می‌شوند که تمام عمر و نیروی خود را در جمع‌آوری ثروت تلف می‌کنند و مهمترین اصل زندگی را که خداست به باد فراموشی می‌سپارند و هنگامی از خواب غفلت بیدار می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته و پشیمانی سودی ندارد. این حقیقت را در این مثل عیسی مسیح می‌بینیم: «شخص ثروتمندی مزرعه حاصلخیزی داشت که محصول فراوان داد، به طوری که تمام انبارهای غله او پر شد ولی هنوز مقدار زیادی غله مانده بود. خیلی فکر کرد تا بالاخره به نتیجه‌ای رسید. به خودش گفت: انبارهایم را خراب می‌کنم و آنها را بزرگتر می‌سازم. آن وقت دیگر جای کافی برای همه محصول‌ها هم داشت. بعد هم راحت تکیه می‌دهم و به خود می‌گویم: ای جان خوشبخت من، تو برای چندین سال محصول فراوان انبار کرده‌ای! حالا دیگر راحت باش! به عیش و نوش پرداز و خوش بگذران!

ولی خدا به او فرمود: ای احمق، همین امشب جانت را از دست می‌دهی، آن وقت این چیزها به کی می‌رسد؟ بلی، احمق است هر کسی که در این دنیا مال و ثروت جمع کند ولی توشه‌ای برای آخرت جمع نکند» (لوقا ۱۲: ۱۶-۲۱).

وجود دارد و بر روی آن سد بزرگی ساخته اند و در اثر آبیاری، شوره زارها، گلزار شده است و دولت زمین ها را به قیمت خیلی ارزان به مردم واگذار می کند. باز طمع ظاهر گل کرد. یک حس نارضایتی در او پیدا شد. دیگر برای آنچه داشت، خدا را شکر نمی کرد، بلکه برای آنچه نداشت غصه می خورد. بالاخره روزی هر آنچه داشت فروخت و به آن کشور مهاجرت کرد و به محض ورود، خود را به مقامات آن کشور معرفی کرد و داوطلب خرید زمین شد. به او گفتند مبلغی پیردازد و هر چه زمین می خواهد در یک روز بگیرد، به این شرط که صبح حرکت کند و زمین ها را به اسم خود ثبت کند و پیش از غروب برگردد.

ظاهر از این پیشنهاد خیلی خوشحال شد. چون مردی بود قوی هیکل با پاهای نیرومند و می توانست با سرعت بدود و زمین های زیادی را در یک روز به اسم خود ثبت کند. دورنمای یک زندگی شاهانه او را بی قرار کرد. از شدت هیجان و خوشی، آن شب خواب به چشمش نیامد. صبح زود برخاست، به محل موعود رفت، پول را پرداخت و پیش از طلوع آفتاب به راه افتاد. ظاهر با سرعت می دوید و زمین های زیادی را به اسم خود ثبت می کرد. تا اینکه ظهر شد و ظاهر می بایستی برگردد ولی با دیدن زمین های سرسبز و دشتهای حاصلخیز، طمع او گل کرد و دل او بی قرار شد و تصمیم گرفت جلوتر برود. کم کم هوا خیلی گرم شد و ظاهر هم گرسنه بود و هم تشنه ولی برای صرفه جوئی در وقت، تصمیم گرفت آن روز از خوردن و نوشیدن هم صرف نظر کند و تندتر بدود تا زمین های بیشتری را به اسم خود ثبت کند. وقت آن بود که ظاهر برگردد تا پیش از غروب آفتاب در محل موعود حاضر باشد. ولی در همین وقت چشمش به زمین های تازه تر و عالی تری افتاد. طمعش گل کرد و نتوانست جلوی خود را بگیرد. پس بیل و چکمه های خود را به زمین گذاشت و با سرعت بیشتری دوید. ظاهر با عجله و شتاب می دوید و زمین ها را به اسم خود ثبت می کرد. قلبش به شدت می زد، نفسش به شماره افتاده بود. زانوهایش می لرزید. دیگر رمقی نداشت ولی هنوز هم قانع نبود. به خود می گفت: ای جان من، خسته نشو. یک ساعت دیگر بدو و تمام عمر خوشبخت باش.

ظاهر با تمام نیرو می دوید تا پیش از غروب آفتاب، خود را به محل موعود برساند. خوشبختانه وقتی که خورشید در حال غروب بود، ظاهر خود را به آنجا رساند. حالا صاحب هزارها هکتار زمین شده بود. آن هم چه زمین های پر آب و چه دشتهای سبز و خرمی مثل بهشت موعود! ولی وقتی به آنجا رسید روی زمین افتاد. خون از دماغش جاری شد و پس از چند لحظه عمرش را به شما داد. تمام زمینی که ظاهر در این وقت احتیاج داشت، فقط یک متر و نیم برای یک قبر بود!

بلی اگر ما دیو حرص و طمع را در خود نکشیم، حرص و طمع ما را می کشد. به همین دلیل است که عیسی مسیح به ما می فرماید: «هر چه دارید بفروشید و به فقرا بدهید. با این عمل برای آخرت خود توشه ای می اندوزید. آنچه برای آخرت خود به عنوان ثروت آسمانی ذخیره کنید، هرگز تلف نمی شود. دزدها به آن دستبرد نمی زنند و بید آن را تباه نمی سازد. هر جا ثروتتان باشد، فکر و دلتان هم همان جاست» (لوقا ۱۲: ۳۳-۳۴). و در جای دیگر می فرماید: «این قدر در فکر چیزهای زود گذر دنیا مثل خوراک نباشید، بلکه نیروی خود را در راه زندگی جاوید صرف کنید که من که مسیح به شما می دهم. چون پدر من خدا، مرا برای همین به این دنیا فرستاده است.» (یوحنا ۶: ۲۷).

یا رب، جز تو ندارم کسی را،
دیگر نتوانم دل بندم به دنیا،
گر بهشت نباشد، کجا یابم تو را؟
دیگر نتوانم دل بندم به دنیا

فصل چهاردهم

ایراد نگیرد

کمک کنیم. وقتی قلب ما از محبت مسیح لبریز شد، کمتر انتقاد می‌کنیم. به ندرت عیب و ایراد می‌گیریم، چون پی می‌بریم که ممکن است انگیزه‌ها و مواعی در میان بوده باشد که بر ما پوشیده است. هرگاه وقت خود را صرف پیشرفت امور روحانی خود کنیم، دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند که از این و آن ایراد بگیریم. آنچه ما هستیم، از لطف و محبت خداست، پس داوری را به خداوند واگذاریم، چون خدا قاضی مهربان و با انصاف است.

به هیچ کس به چشم حقارت نظر نکن تا در تو هم به دیده تحقیر ننگرد

داستان یکی از رسولان عیسی مسیح نشان می‌دهد که مردم غالباً در امور الهی راه خطا می‌روند و درباره فرزندان خدا به غلط قضاوت می‌کنند. این شخص که اسمش پولس است ابتدا یکی از مخالفین سرسخت مسیح و یکی از شکنجه‌گران مسیحیان بود و به خیال خودش با این کار به خدا خدمت می‌کرد. ولی وقتی خدا چشمان حقیقت بین او را باز کرد، پولس ۱۸۰ درجه تغییر کرد. دشمن مسیح، خدمتگزار مسیح شد و خراب‌کننده کلیسا، بناکننده کلیسا شد. بهتر است شرح حال او را از زبان خودش بشنویم. او می‌گوید: «من هم یکی از هم‌نژادهای شما هستم. در شهر طرسوس قلیلیقه به دنیا آمدم ولی در همین شهر اورشلیم تحصیل کردم، آن‌هم در خدمت استاد بزرگواری چون غمالائیل. در مکتب او بود که یاد گرفتم قانون‌ها و آداب و رسوم موسی را مو به مو رعایت کنم و خیلی مشتاق بودم که هر چه می‌کنم برای احترام به خدا بکنم، همین‌طور که شما هم امروز سعی می‌کنید آن اعمال را انجام بدهید. پیروان عیسی را تا سرحد مرگ، شکنجه و آزار می‌دادم. مردان و زنان را دستگیر و زندانی می‌کردم. کاهن بزرگ و اعضای مجلس شورا شاهدند که آنچه می‌گویم راست است. زیرا از آنها نامه خواستم تا به سران یهود در دمشق دستور بدهند که اجازه دهند مسیحیان را پیدا کنم و دست بسته به اورشلیم بیاورم تا مجازات شوند. اما وقتی در راه دمشق بودم، نزدیک ظهر ناگهان از آسمان نور خیره‌کننده‌ای دور من تابید. به طوری که روی زمین افتادم و صدائی شنیدم که

یکی دیگر از چیزهایی که خدا از ما می‌خواهد این است که از دیگران عیب و ایراد نگیریم. عیسی مسیح، نجات‌دهنده زنده و عزیز ما می‌فرماید: «از کسی ایراد نگیرید تا از شما هم ایراد نگیرند. چون هر طور که با دیگران رفتار کنید، آنها هم همان‌طور با شما رفتار خواهند کرد. چرا پُر کاهی که در چشم دوست هست می‌بینی ولی چوبی که در چشم خودت هست نمی‌بینی؟ آیا این درست است که بگویی: دوست من، اجازه بده پُر کاه را از چشمت در بیاورم، در حالی که خودت چوبی در چشم داری؟ ای خوش‌ظاهر بد باطن، اول چوب را از چشم خودت در بیار تا بهتر بتوانی کاه را در چشم دوست ببینی» (متی ۷: ۱-۵). «سعی کنید مثل پدر آسمانی خود دلسوز باشید. هرگز ایراد نگیرید تا از شما ایراد نگیرند. دیگران را محکوم نکنید تا خدا شما را محکوم نکند. گذشت داشته باشید تا نسبت به شما با گذشت باشند» (لوقا ۶: ۳۶-۳۷). «به حسب ظاهر داوری نکنید، بلکه به راستی داوری کنید» (یوحنا ۷: ۲۴).

حکمت نیک و بد چو در غیب است عیب کردن ز دیگران عیب است

قضاوت و داوری کار خداست، چون فقط خدا می‌داند در دل انسان چه می‌گذرد. قضاوت‌های ما اغلب تحت تاثیر غرور ما راه خطا می‌روند و ناراستی‌ها و اشتباهات خودمان را نادیده می‌گیریم. ما تا آنجا مسئول رفتار دیگران هستیم که با محبت و صبر و تحمل، حقیقت را به ایشان گوشزد کنیم و از ضعف‌ها و خطایای ایشان چشم‌پوشی کنیم ولی ما قاضی و داور نیستیم. مسیح هرگز کسی را محکوم نکرد، بلکه همیشه افتاده را بلند می‌کرد و به ما هم دستور می‌دهد که داوری نکنیم، بلکه

به من می گفت: پولس، چرا این قدر مرا شکنجه می کنی؟ پرسیدم: آقا شما کی هستید؟ گفت: من عیسی ناصری هستم. همان که تو او را شکنجه می دهی! همراهان من نور را دیدند ولی از آن حرف ها چیزی درک نکردند. گفتم: خداوند، حالا چه کنم؟ خداوند فرمود: بلند شو به دمشق برو، در آنجا به تو گفته می شود که خدا چه نقشه ای برای بقیه زندگیت دارد.

من از شدت آن نور کور شدم. پس همراهانم دستم را گرفتند و به دمشق بردند. در آنجا شخصی بود به نام حنانيا، مرد خداشناسی بود که با دقت دستورهای خدا را اطاعت می کرد و در بین یهودیان دمشق عزیز و محترم بود. حنانيا پیش من آمد، در کنارم ایستاد و گفت: ای برادرم، پولس، بینا شو! و همان لحظه بینا شدم و توانستم او را ببینم! بعد به من گفتم: خدای اجداد ما تو را انتخاب کرده است تا خواست او را بدانی، مسیح را با چشم خود ببینی و حرف های او را بشنوی. از این پس باید پیغام او را همه جا ببری و به همه بگویی چه دیده و شنیده ای. حالا چرا معطلی؟ بیا تعمیر بگیر که این نشانه اطاعت و ایمان به خداوند است و به نام خداوند دعا کن» (اعمال ۲۲: ۳-۱۶).

و باز در جای دیگر می گوید: «بدون شک سرگذشت مرا هنگامی که هنوز پیرو دین یهود بودم، شنیده اید که چگونه مسیحیان را تعقیب می کردم و آنها را با بی رحمی شکنجه و آزار دادم و همیشه در پی آن بودم که ریشه آنها را از زمین برکنم. از بیشتر همسالان یهودی خود مومن تر بودم و نسبت به اجرای رسوم و سنت های مذهب تعصب زیادی داشتم. ولی ناگهان همه چیز عوض شد! چون خدایی که من را از شکم مادرم برگزیده بود، از روی لطف و رحمتش فرزند خود را به من شناساند تا بتوانم نزد قومهای غیر یهودی رفته، راه نجات به وسیله عیسی مسیح را به آنها بشارت دهم. وقتی این تغییر در من به وجود آمد با هیچ کس در این باره صحبت نکردم. حتی به اورشلیم نرفتم تا با کسانی که قبل از من به رسالت برگزیده شده بودند، مشورت کنم، بلکه یک راست به بیابان عرب رفتم و سپس به دمشق بازگشتم... خدا شاهد است که آنچه می نویسم عین حقیقت است. مسیحیان یهودیه

هنوز من را ندیده بودند. فقط این را از دیگران شنیده بودند که: دشمن سابق ما حالا همان دینی را بشارت می دهد که قبلاً در صدد نابودی آن بود. و این تغییری که در من پدید آمده بود باعث شد تا خدا را تمجید و ستایش کنند» (غلاطیان ۱: ۲۴۱۳).

در قلب من تحمل،	شکوفامی شود.
از روزی که عیسی را یافتم؛	در قلب من تحمل
از قلب من بدگویی،	ناپدید می شود،
از روزی که عیسی را یافتم؛	از قلب من بدگویی.

ملاحظه کنید عیسی مسیح با چه سخنان دلنشینی دل ما را گرم و امیدوار می کند: «نصیحت من این است که برای خوراک و پوشاک غصه نخورید، برای همین زندگی و بدنی که دارید خوشحال باشید. آیا ارزش زندگی و بدن بیشتر از خوراک و پوشاک نیست؟ به پرندگان نگاه کنید، غصه ندارند که چه بخورند. نه می کارند و نه درو می کنند ولی پدر آسمانی شما خدا خوراک آنها را فراهم می سازد. شما برای خدا خیلی بیشتر از این پرندگان ارزش دارید. آیا غصه خوردن می تواند یک لحظه عمرتان را طولانی تر کند؟ چرا برای نیازهای روزانه غصه می خورید؟ به گلهای سوسن که در صحرا هستند نگاه کنید. آنها برای لباس غصه نمی خورند. با این حال به شما می گویم که سلیمان هم با تمام شکوه و ثروت خودش هرگز لباسی به زیبایی گل های صحرائی نپوشید. پس اگر خدا در فکر گلهائی است که امروز هستند و فردا از بین می روند، چقدر بیشتر در فکر شمامست، ای کم ایمانان.

پس غصه خوراک و پوشاک را نخورید، چون بی ایمانان در مورد این چیزها دائماً فکر و صحبت می کنند. شما با آنها فرق دارید. پدر آسمانی شما کاملاً می داند شما به چه چیزهائی احتیاج دارید و او این چیزها را به شما خواهد داد، اگر در زندگیتان به خدا بیش از هر چیز دیگر اهمیت بدهید و دل ببندید.

پس غصه فردا را نخورید، چون خدا در فکر فردای شما هم هست. مشکلات هر روز برای همان روز کافی است. لازم نیست مشکلات روز بعد را هم به آن اضافه کنید» (متی ۶: ۲۵-۳۴).

چون زنده است، از فردا نترسم،

چون زنده است، ترسی ندارم!

چون دانم آینده در دستهای اوست،

پس زیستن ارزش دارد چون او زنده است!

در انگلستان اکثراً جرج مولر را می شناسند که به وسیله دعا کارهای عجیب و خارق العاده کرده است. با اینکه خودش در جوانی فقیر بود، تصمیم گرفت به کمک خدا و دعا، برای کودکان فقیر و یتیم کشور خود پرورشگاه و آموزشگاه بسازد. او به

فصل پانزدهم

توجهات خداوند

یکی از حقایق بزرگ و عالی کتاب مقدس این است که خداوند از فرزندان خود توجه می کند. هر فرزند خدا در دل خدا عزیز و گرامی است. من ایمان دارم که خدا صدای من و شما را می شنود. عیسی مسیح، نجات دهنده زنده و عزیز ما می فرماید: «موهای سر شما دانه دانه شمرده شده است.» او می فرماید: «خدا حتی افتادن یک گنجشک بی ارزش را زیر نظر دارد.» آنگاه پرسید: «آیا شما از پرندگان با ارزش تر نیستید؟» عیسی مسیح هر کدام از ما را شخصاً می شناسد. اسم شما را می داند. من ایمان دارم که شما در نظر خدا خیلی عزیز هستید. خدا من و شما را می شناسد. می داند کجا زندگی می کنیم و از احتیاجات ما آگاه است. خدا درباره ما فکر می کند. دست او برای کمک همیشه آماده است. گوش او برای شنیدن همیشه آماده است. خدا با سخاوت خداوندیش شما را به ضیافت دعوت می کند. او می گوید: «بیایید در این ضیافت شرکت کنید.» این دعوت برای تمام کسانی است که تشنه و گرسنه حضور خدا هستند. من سال هاست که به دعوت خداوند پاسخ مثبت داده ام. سال هاست که مهمان خداوندم و از پذیرایی های گرم و ضیافتهای خداوند لذت می برم. او هر روز چیزهای خوب و برکات آسمانی خود را به کسانی می بخشد که دعوت او را قبول می کنند. خدا به قدری داراست که هم برای امروز ما کافی است و هم برای فردای ما و هم برای میلیونها سال دیگر. مسیح از تمام ضعف ها و احتیاجات ما با خبر است. او شریک غمها و شادی های ماست.

عیسی برای من همه چیز است،

برای هر مشکل او جواب است!

خود را فدایم کرد هر چیز را نو ساخت!

او هر چیز من است برای تو چیست؟

کمک و لطف خدا این کارها را کرد، آن هم بدون این که از شخصی کمک بخواهد یا از کسی پول قرض کند.

فقط او این ۵ اصل را در نظر داشت:

(۱) ایمان به وعده های خدا.

(۲) اعتماد به قدرت خدا.

(۳) دوری از گناه.

(۴) درخواست از خدا مطابق با اراده او.

(۵) اصرار و پافشاری در دعا.

وصول پول آغاز شد و سال به سال کارهای او ادامه داشت و پیشرفت می کرد. ساختمان های جدید ساخته می شد. عده زیادی از کودکان بی سرپرست و یتیم پذیرفته می شدند. هر وقت هم پولی لازم بود یا دیر می رسید، از خدا درخواست کمک می کرد. بارها اتفاق می افتاد که حتی یک ریال هم نداشتند ولی همیشه خدا احتیاجاتشان را تامین می کرد، بدون این که احتیاج به کمک و قرض از دیگران پیدا کنند. یک بار صبح بچه ها سر میز صبحانه نشستند ولی در پرورشگاه نه غذا بود و نه پول. اتفاقاً یک بازرگان مسیحی که از دم پرورشگاه رد می شد به آن ساختمان نگاهی کرد و پیش خود فکر کرد لازم است یک بار برای پیشرفت این کار هدیه ای بدهد و به راه خود ادامه داد و رفت. در همان حال جرج مولر و بچه ها سر میز صبحانه مشغول دعا بودند تا پدر آسمانی احتیاجاتشان را تامین کند. آن بازرگان رفت ولی سرانجام نیرویی که نمی توانست در برابر آن مقاومت کند او را از یک کیلومتر آن طرفتر برگرداند تا هدیه ای را که در نظر داشت، تقدیم کند. ماهها بعد خبردار شد که هدیه خود را در وقتی داده که در پرورشگاه بچه ها سر میز صبحانه چشم به راه توجهات پدران خداوند بوده اند.

هنگام مرگ جرج مولر معلوم شد که در طول حیات خود از ۸۱ هزار کودک بی سرپرست نگهداری کرده، ۲ میلیون کتاب مقدس چاپ کرده و ۳ میلیون کتب دینی منتشر نموده و هزاران نفر را تربیت کرده است. این کارها قسمتی از خدمتی بود که جرج مولر با ایمان به توجهات پدران خداوند انجام داد.

نخواهم یاری از کس چونکه با تو
مرا کافی است کردن زندگانی
نترسم هیچ چیز و هیچ کس را،
چرا که تو کنی بهرم شبانی!

بلی، خدا تمام احتیاجات شما را از دولت با سخاوت خود به وسیله عیسی مسیح تامین خواهد کرد. یعنی خدا برای شما کافی است. سرود پر معنایی داریم که می گوید:

عیسی برای من همه چیز است
برای هر مشکل او جواب است

ولی آیا این باور کردنی است؟ چه باور کنید چه باور نکنید، این حقیقتی است بزرگ و عالی که تنها خدا می تواند هر گوشه روح انسان را قانع کند. خدا قادر است احتیاجات شما را تامین کند. خدا خود را به هر کس به حسب احتیاجش ظاهر می کند. او برای رنج دیدگان تسلی و برای ناامیدان، امید و برای بی کسان، رفیق و برای یتیمان پدر است. خدا در طوفان، پناهگاه ما و در امواج، صخره ماست. پس بیایید، بیایید زیر چتر محبت و حمایت خداوندمان، چرا که ما در یک دنیای پر از زحمت و تلاطمات زندگی می کنیم. امروز به نان محتاجیم و فردا به چیزی دیگر. یک روز برای مقابله با حوادث به کمک احتیاج داریم و روز دیگر به قوت و استراحت برای بدن کوفته و فکر خسته خود. صرف نظر از نوع احتیاجاتمان، خدا قادر است آنها را تامین کند و می کند. بیایید بچشید تا ببینید خداوند چقدر نیکوست، زیر چتر حمایت و محبت خداوند بیایید تا از شما توجه کند.

نزد عیسی، نزد عیسی، نزد عیسی بیا
امروز نزدش بیا نزد عیسی بیا

برای عیسی مسیح کار دیگری هم بود که انجام دهد و آن جنگ و مبارزه با وسوسه های شیطان بود.

در آزمایشها و سختی خارهای تیز زندگی
نومید نگردم در سختی چون به یادم هستی

روح خدا به او خیر داده بود که وقت آن رسیده است تا شیطان او را وسوسه کند. با اینکه مسیح در مدت ۳۰ سال دوران جوانی خود با شیطان مبارزه کرده و مغلوب نشده بود ولی شیطان دست بردار نبود و می خواست بداند آیا می تواند عیسی مسیح را که فرزند خدا و نجات دهنده بشر است فریب دهد یا نه. آن بیابان خلوت جای مناسبی برای دعا بود. هیچ کس آنجا نبود. مسیح فقط صدای خدا را می شنید. او با خدا تنها بود.

هنگام دعا ناگهان متوجه شد شخص دیگری هم آنجاست. این شیطان بود و می خواست او را از خدا دور کند. شیطان می کوشد شما را هم از خدا دور کند. شیطان دشمن خداست و می خواهد تمام مردم را با خدا دشمن کند. شیطان عامل تمام بدی ها و شرارت ها، خرابی ها و وسوسه هاست. شیطان می دانست که عیسی مسیح، خدا را خیلی دوست دارد و از طرف خدا آمده است. پس به فکر افتاد که این دوستی و یگانگی بین پدر و پسر را به هم زند. شیطان می دانست که این کار آسانی نیست، چون مسیح کاملاً تسلیم خدا بود. پس با حيله می خواست مسیح را فریب دهد. شیطان می دانست عیسی مسیح گرسنه است و چهل روز است که چیزی نخورده و نیز می دانست که اگر عیسی مسیح به کوچکترین حرف او گوش کند، این برایش گناه به حساب می آید. پس گفت: ای عیسی، تو اگر پسر خدایی و قدرت زیاد داری، این سنگ ها را نان کن!

عیسی مسیح از حيله های شیطان آگاه بود. پس گفت: نه. من این کار را نمی کنم. چون کتاب آسمانی می فرماید نان نمی تواند روح انسان را سیر کند. نیاز انسان این است که از کلام خدا اطاعت کند. شیطان باز می دانست که لازم است مردم

فصل شانزدهم

تسلیم و سوسه نشوید

یکی دیگر از چیزهایی که خدا از ما می خواهد این است که دعا کنیم. دعا کنیم تا در وسوسه نیفتیم و در آزمایشات زندگی پیروز و سربلند باشیم. ملاحظه فرمایید عیسی مسیح در این باره چه می فرماید: «بیدار بمانید و دعا کنید تا مشکلات بر شما غلبه نکند. شما واقعاً می خواهید آنچه درست است انجام بدهید ولی طبع بشری ضعیف است» (متی ۲۶: ۴۱). «چرا خوابیده اید؟ بلند شوید دعا کنید تا مغلوب وسوسه ها نشوید» (لوقا ۲۲: ۳۶). کسی که خودش درد کشیده می تواند با دردمندان همدردی کند و کسی که وسوسه شده و از کوره آزمایش پیروز و سربلند بیرون آمده، می تواند تجربه شدگان را درک کند. عیسی مسیح، نجات دهنده زنده و عزیز ما خودش در بیابان وسوسه شد. شیطان می خواست او را با زیرکی فریب دهد ولی مسیح در این وسوسه نیز پیروز شد.

کلام خدا می گوید: «کاهن اعظم ما مسیح از سستی های ما باخبر است، چون خودش هم با همین وسوسه ها درگیر بود ولی هرگز حتی یک بار هم به زانو در نیامد و گناه نکرد. پس بیایید با اطمینان خاطر به پیش تخت خدا برویم تا بر ما رحم کند و ما را ببخشد. و نه فقط این بلکه هر وقت احتیاج به کمک داریم، باز هم باید به حضور او برویم تا لطف خود را شامل حال ما کند» (عبرانیان ۴: ۱۵-۱۶).

حالا ببینیم عیسی مسیح چگونه وسوسه شد و چگونه پیروز گشت تا ما هم راه او را دنبال کنیم. مسیح بعد از اینکه تعمیر آب گرفت، روح خدا او را به بیابان هدایت کرد تا مدتی را در آنجا زندگی کند. علت اینکه عیسی مسیح تنها به آنجا رفت این بود که می خواست درباره کاری که از طرف خدا به او واگذار شده بود، فکر کند و نیز در خصوص صدای مقدسی که از آسمان شنیده بود که او بالاتر از انسان و فرشتگان است و پسر یگانه و محبوب خداست، تفکر نماید.

مسیح و مقام او را بشناسند، پس او را به شهر اورشلیم برد و روی بام خانه خدا قرار داد و به او گفت: بپر پایین و ثابت کن که فرزند خدا هستی، چون کتاب آسمانی می فرماید: خدا فرشتگان خود را می فرستد تا ترا از خطر حفظ کنند... آنها نمی گذارند حتی پایت به سنگی بخورد. عیسی جواب داد: بلی، ولی همان کتاب آسمانی می فرماید که خداوند را بی جهت آزمایش نکن. یعنی ما نباید خود را به خطر بیندازیم و امید داشته باشیم که خدا ما را حفظ کند. این کار در نظر خدا پسندیده نیست.

و نیز شیطان می دانست که عیسی مسیح به این جهان آمده تا پادشاه دل‌های مردم شود بنابراین او عیسی مسیح را وسوسه کرد تا تخت و پادشاهی دنیوی را قبول کند. پس او را به قله کوه بسیار بلندی برد و تمام مملکت‌های جهان و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد و گفت: اگر زانو بزنی و مرا سجده کنی، تمام اینها را به تو می بخشم. ولی عیسی مسیح فرمود: دور شو ای شیطان، کتاب مقدس می فرماید: فقط خداوند را پرست و فقط از او اطاعت کن.

اندیشه‌های این جهان در روح من کنند طغیان؛

چیره شوم بر هر غمی چون به یادم هستی!

شیطان که دید نمی تواند عیسی مسیح را مثل سایر مردم به گناه وا دارد، از او دور شد. بعد از این وسوسه، فرشتگان آمدند و از مسیح پرستاری کردند. پرستاری فرشتگان پس از پیروزی در وسوسه، نشان می دهد کسی که تسلیم وسوسه نشود و نیفتد بلکه بلند شود و بایستد و مقاومت کند، پاداش عظیمی در انتظار اوست. ما هرگز از وسوسه در امان نیستیم. تا در این دنیا هستیم، شیطان وجود دارد و ما وسوسه می شویم. درست است که ما ضعیفیم ولی خداوند نیرومند و تواناست و حاضر است به ما کمک کند تا مثل عیسی مسیح بر وسوسه‌ها پیروز شویم. در گیر و دار تمام وسوسه‌ها و آزمایشات زندگی، فرشتگان در کنار ما هستند. ما باید در هر وسوسه مقاومت کنیم و به شیطان بگوییم نه. هر چه زودتر خود را از وسوسه

خلاص کنیم، به همان فوریت فرشتگان به کمک ما می آیند. این حضور و خدمت فرشتگان در زمان آزمایشات باعث دلگرمی و پیروزی ماست. پس دعا کنیم تا در وسوسه نیفتیم بلکه پیروز و سر بلند شویم.

کلام خدا می فرماید: «خوشبخت کسی است که آزمایشات سخت زندگی را تحمل کند، چون وقتی در آزمایش موفق شود، تاج حیات را به عنوان پاداش می گیرد که خدا به تمام دوستداران خود وعده داده است. وقتی کسی گرفتار وسوسه می شود نباید بگوید: خداوند مرا وسوسه می کند، چون خداوند از نیرنگ و وسوسه میرا است و هرگز کسی را وسوسه نمی کند. وقتی خواست‌های ناپاک انسان او را مجذوب و فریفته می کند، آن وقت است که انسان وسوسه می شود. بعد این خواست‌های ناپاک به کارهای بد منجر می شود و کارهای بد هم سرانجام منجر به مرگ می شود. در این مورد اشتباه نکنید، هر چه خوب و بی عیب است، از جانب خدا به ما می رسد که آفریننده همه روشنی‌هاست، خدایی که تغییر ناپذیر است و در او تیرگی و بدی وجود ندارد. او چنین اراده فرمود که ما را به وسیله پیام انجیل، زندگی تازه بخشد تا ما جزو فرزندان و خانواده الهی او باشیم» (یعقوب ۱: ۱۲-۱۸).

ابره‌ای تار آیند، روند؛ تاریکی‌ها حمله کنند:

نومید نگردم در سختی چون به یادم هستی!

تو به یادم هستی، تو به یادم هستی!

از چه ترسم، ای خداوند؟ تو به یادم هستی!

می کرد، امراض آنها را شفا می داد و گناهکاران را عوض می کرد تا اشخاص پاک و مفید گردند. «در آخر عمر خود بر روی این زمین، با این که می دانست به زودی پیش خدای پدر به آسمان برمی گردد و با این که می دانست خدا اختیار همه چیز را به دست او سپرده است و از پیش خدا آمده و باز پیش خدا برمی گردد، پس به خاطر محبت زیادی که به شاگردان خود داشت، از سر شام بلند شد، ردای خود را درآورد، یک حوله به کمر بست، آب در لگن ریخت، پایهای شاگردان خود را شست و با حوله خشک کرد. وقتی به شمعون پطرس رسید، پطرس به او گفت: استاد، شما نباید پایهای ما را این طور بشوئید. عیسی جواب داد: «حالا نمی فهمی چرا این کار را می کنم؟ ولی یک روز خواهی فهمید. پطرس باز اصرار کرد: نه، هرگز نمی گذارم پایهای مرا بشوئید. عیسی فرمود: اگر نگذاری، رابطه مان قطع می شود. پطرس با عجله گفت: پس حالا که این طور است، نه فقط پا بلکه دست و صورتم را هم بشوئید. عیسی جواب داد: کسی که تازه حمام کرده، فقط کافی است پاهای خود را بشوید تا تمام بدنش تمیز بشود. شما هم پاکید ولی نه همه. عیسی بعد از این که پاهای شاگردان خود را شست، ردای خود را پوشید و سر میز شام نشست و پرسید: آیا فهمیدید چرا این کار را کردم، شما به من می گوئید استاد و خداوند و درست می گوئید چون همین طور هم هست. حالا اگر من که خداوند و استاد شما هستم، پاهای شما را شستم، شما هم باید پایهای همدیگر را بشوئید. من به شما یک سر مشق دادم تا شما هم همین طور رفتار کنید، چون مسلماً مقام خدمتگذار از اربابش بالاتر نیست و قاصد هم از آنکه او را می فرستد، نمی تواند مهمتر باشد. در زندگی، سعادت در این است که به آنچه می دانید، عمل کنید» (یوحنا ۱۳: ۳-۱۷).

با ایمان و رفتار نیکو، الگوی دیگران باش؛
تا مردم نیز به وسیله تو خدا را جلال دهند

عیسی مسیح پی در پی تذکر می داد که فروتن باشید، چون فروتنی مقدمه عزت و احترام است و باید فروتن باشیم تا سرافراز گردیم. در دل ما نباید جایی برای

فصل هفدهم

فروتنی

یکی از صفات ممتاز خداوند فروتنی است و از ما نیز می خواهد فروتن باشیم تا سرافراز شویم. عیسی مسیح، نجات دهنده زنده ما می فرماید: «... اگر کسی می خواهد در بین شما از همه بزرگتر باشد، باید خدمتگذار همه باشد. و اگر می خواهد مقامش از همه بالاتر باشد، باید غلام همه باشد. چون من که مسیحم نیامده ام تا به من خدمت کنند. من آمده ام تا به مردم خدمت کنم و جانم را در راه آزادی بسیاری فدا سازم» (متی ۲۰: ۲۶-۲۸).

گر خواهید نور جهان باشید، جاهای تاریک روید.
گر خواهید نمک جهان باشید، چون عیسی مسیح باشید.

مسیح نه فقط فرمود فروتن باشید، بلکه خودش نمونه کامل فروتنی بود. کلام خدا می فرماید: «مسیح با این که خدا بود، نخواست از مقام خدائی خود استفاده کند، بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت و انسان شد و به شکل یک بنده درآمد و حتی از این هم بیشتر فروتن شد تا جائی که او را مثل یک تبهکار روی چوبه دار صلیب آویخته کشتند. برای همین هم بود که خدا او را تا اوج آسمان بالا برد و اسمی روی او گذاشت که از هر اسم دیگر والاتر است تا به اسم عیسی، همه به زانو در آیند، هم در آسمان هم روی زمین و هم زیر زمین و برای جلال خدای پدر همه به زبان خود اعتراف کنند که عیسی مسیح خداوند است» (فیلیپیان ۲: ۶-۱۱). مسیح با فروتنی در آخوری پا به عرصه این جهان گذاشت. در جوانی مطیع والدین خود بود، با نهایت فروتنی هم سطح گناهکاران شد و غسل تعمید گرفت، و در همه چیز مثل ما آزمایش شد ولی بدون گناه ماند. مسیح با فروتنی دردهای مردم را درمان

خودبینی، غرور و بالیدن باشد. بدون فروتنی نمی توانیم ایمان واقعی داشته باشیم، چون ایمان یعنی اعتماد به دیگری غیر از خودمان. بدون فروتنی نمی توانیم خدا را دوست بداریم، چون محبت می خواهد به هر قیمتی محبوب خود را خشنود کند. بدون فروتنی نمی توانیم توبه کنیم، چون لازمه توبه کردن این است که به عیب و نقص خود پی ببریم، گناهان خود را اعتراف و ترک کنیم. هر فضیلتی که داشته باشیم، اگر فروتن نباشیم، گمراهیم. در حالی که اگر مرتکب بدترین خطاها شده باشیم ولی فروتن باشیم و اعتراف و توبه کنیم، نجات می یابیم. پس فروتن باشید تا سرافراز گردید.

در تاریخ کلیسا یکی از مردان فروتن خدا فرانسیس آسیسی است. فرانسیس پسریکی از ثروتمندان بزرگ ایتالیا بود. در جوانی فکر می کرد، سعادت و خوشبختی در عیش و خوشگذرانی است. پس مدتی از جوانی خود را در راه هوس تلف کرد. ولی دلش راضی و خوشحال نشد. بعد فکر کرد که ماجراجویی، جنگ و خونریزی، بهترین و شیرین ترین زندگی هاست. پس مدتی به میدان های جنگ رفت ولی به زودی از آن هم خسته و دل زده شد. آنگاه، در طلب آرامش فکر و خوشی حقیقی به یک دیر کلیسا پناه برد. در آنجا کم کم مجذوب زندگی ساده و پاک و پر محبت مسیح شد. به طوری که تمام ثروت پدر را ترک کرد. به تمام افتخارات زندگی اشرافی پشت پا زد و زندگی و جوانی خود را وقف خدمت به خدا و مردم کرد. ساده و فقیرانه زندگی کرد، تا با تمام نیرو و فداکاری به خاطر مسیح به فقرا خدمت کند. فرانسیس به دنیای اطراف خود نگاه کرد و دید که حرص و طمع مردم، جهان را تیره و تار کرده است. هوس ها، حسادت ها و پول پرستی، مردم دنیا را به فقر و دزدی و جنگ و جنایت کشانده است. از این جهت خود را از تمام وابستگی های دنیا جدا کرد و به کمک فقرا شتافت. پدر فرانسیس از این کارهای پسرش ناراحت شد و اعتراض کرد. فرانسیس هم تمام لباس هائی را که پدرش به او داده بود، از تن بیرون کرد و از خانه پدر بیرون رفت. بعد از باغبانی یک کت قرض کرد و با فقرا هم منزل گردید و به خدمت محتاجان مشغول شد. کم کم کسان دیگر هم به او ملحق

شدند و با فروتنی در دعا و عبادت خدا و خدمت به فقرا شرکت کردند. چون عده آنها زیاد شد، فرانسیس مقرراتی برای دسته خود تعیین کرد که سادگی و فقر و پاکدامنی را شعار خود قرار دهند. این گروه دسته دسته به اطراف می رفتند، سرود می خواندند، دعا می کردند و مردم را خدمت نموده به سوی خدا هدایت می کردند. روز به روز به تعداد ایشان اضافه می شد تا جائی که در عرض ۳۰ سال جمعیت ایشان به ۲۰ هزار نفر رسید. امروز در تمام کشورهای جهان دسته هائی به اسم فرانسیسکن ها زندگی خود را وقف پرستش خدا و خدمت به فقرا و محتاجان نموده اند.

این حکایت نمونه ای از فروتنی اوست. یک روز جوانی ثروتمند نزد فرانسیس آمد و گفت: «من با کمال میل می خواهم شاگرد شما باشم.» فرانسیس جواب داد: «پسرم، تو جوانی پاکدل و شریف هستی ولی ثروتمندی. پس هرگز نمی توانی فقر و نداری را قبول کنی و مثل ما به خاطر پرستش خدا و خدمت به فقرا ساده زندگی کنی.» جوان جواب داد: «آیا تو مانند ما انسان نیستی؟ هر چه تو بکنی، من هم به فیض مسیح می کنم.» فرانسیس از این جواب خوشش آمد و او را به جمعیت برادری خود پذیرفت و اسم او را آنجلو گذاشت یعنی فرشته. در مدت کمی آنجلو به قدری روحانیت و صمیمیت نشان داد که ناظم دیر شد. در آن روزها دزد زیاد بود. روزی چند راهزن به دیر آمدند و از آنجلو خوراک خواستند. آنجلو دزدها را سرزنش کرد و دست خالی رد کرد. کمی بعد فرانسیس با قدری خوراک از راه رسید. تمام روز فرانسیس کار کرده و آن خوراک را فراهم کرده بود. وقتی شنید یک دسته دزد به دیر آمده و دست خالی رد شده اند، خیلی نسبت به آنجلو غضبناک شد. آنگاه فرمان داد تا آنجلو نانی را که فرانسیس آورده بود ببرد و در پی دزدان در کوه و دره ها بگردد تا ایشان را پیدا کند و در پیش آنها زانو زده، به خاک بیفتد و با کمال فروتنی از دزدها معذرت بخواهد و در نام عیسی مسیح از آنان بخواهد که بدی نکنند و اگر محتاجند از مردم خوراک بخواهند. آنجلو بیرون رفت و دزدها را پیدا کرد و با ایشان به دیر برگشت. فرانسیس دزدها را به نیروی محبت مسیح

عوض کرد. دزدها توبه کرده داخل دیر شده مشغول خدمت مردم گشتند. فرانسیس با همین روح فروتنی دزدان و تبهکاران زیادی را اصلاح کرد و از بدی و شرارت نجات داد و به آغوش پر محبت مسیح برگرداند که فرمود: فروتن باشید تا سرافراز شوید.

گر خواهید بذر گندم باشید، در زمین کاشته شوید.
گر خواهید شاگرد عیسی باشید، از او پیروی کنید.

فصل هیجدهم نترسید

از جمله چیزهایی که خدا از ما می خواهد این است که نترسیم، زیرا خدا با ماست. زمانی شاگردان عیسی مسیح در قایق گرفتار طوفان شدند، عیسی مسیح به کمک ایشان شتافت و دریا را آرام کرد. ولی «آنها از ترس فریاد زدند، چون خیال کردند یک روح می بینند. اما عیسی فوری با آنها صحبت کرد و گفت: جرات داشته باشید. من خودم هستم، نترسید» (متی ۱۴: ۲۶-۲۷).

یک بار روی کوه مشغول دعا بودند که ناگهان ظاهر عیسی مسیح عوض شد. صورت او مثل خورشید می درخشید و صدایی از آسمان گفت این فرزند عزیز من است. من از او کاملاً راضی هستم. از او اطاعت کنید. «با شنیدن این صدا، شاگردان روی زمین افتادند و از ترس می لرزیدند. عیسی نزدیک شد و دست خود را روی ایشان گذاشت و فرود: بلند شوید، نترسید» (متی ۱۷: ۶-۷).

هنگامی که به شاگردان خود خبر داد که به زودی این جهان را ترک می کند و پیش پدر خود خدا به آسمان می رود، آنها خیلی غمگین شدند. پس به ایشان فرمود: «خیالتان راحت باشد. شما که به خدا ایمان دارید، پس به من هم ایمان داشته باشید. پیش پدر من خدا، جا زیاد است. من می روم تا آنجا را برای شما آماده کنم. وقتی همه چیز آماده شد، آن وقت می آیم و شما را می برم تا جایی که من هستم، شما هم باشید. اگر غیر از این بود به شما صاف و پوست کنده می گفتم. من یک هدیه پیش شما می گذارم و می روم. آن هدیه فکر و دل آرام است. آرامشی که من به شما می دهم مثل آرامش های دنیا زود گذر نیست. پس خیالتان راحت باشد، نترسید» (یوحنا ۱۴: ۱-۳، ۲۷).

بعد از اینکه عیسی مسیح روی چوبه دار صلیب، برای آمرزش گناهان ما جان خود را قربانی کرد و بر طبق پیشگویی های پی در پی خود، پس از سه روز که در قبر

بود، باز زنده شد، به شاگردان خود ظاهر شد و فرمود: «سلام. آنها به پای او افتادند و او را پرستش کردند. عیسی به ایشان فرمود: «نترسید! بروید به برادران من بگویید. فوری به جلیل بروید تا مرا آنجا ببینید» (متی ۲۸: ۹-۱۰).

زمانی یکی از رسولان عیسی مسیح به اسم پولس پیغام خدا را به مردمی می‌رساند که با خدا سر به شورش گذاشته بودند. «یک شب خداوند در خواب به پولس فرمود: از هیچ کس نترس! با دلیری موعظه کن و از این کار دست نکش! چون من با تو هستم. و کسی نمی‌تواند به تو آسیب برساند. خیلی‌ها در این شهر به من تعلق دارند» (اعمال ۱۸: ۹-۱۰).

در یک وقت دیگر که یوحنا، رسول عیسی مسیح در جزیره پطمس تبعید بود، آن هم به خاطر رساندن پیغام خدا به مردم، مسیح را در رویا دید و فرمود: «وقتی چشمم به او افتاد، مثل مرده جلوی پای او افتادم. ولی او دست راستش را روی من گذاشت و فرمود: نترس! هر چند من اول و آخرم، زنده بودم و مردم و حالا تا ابد زنده‌ام و کلیدهای مرگ و جهنم را در دست دارم، ولی از من نترس!» (مکاشفه ۱: ۱۷-۱۸).

خدا ملجا و قوت من است؛
صخره قوی من اوست!
سپر و شاخ نجاتم خداست
قلعه بلند من اوست

در هر وضعیتی که باشیم، خداوند به ما می‌فرماید «نترسید!» زیرا ترس پیش درآمد بلاها و مصیبت‌های بزرگی است. ترس باعث اتفاقات ناگوار می‌شود. ترس انسان را اسیر، گیج و فلج می‌کند. ترس انسان را دچار کشمکش‌های درونی و آشفتگی‌های روانی می‌کند. انسان یک موجود روحانی است، پس جسم او تحت تأثیر روح او قرار دارد. با ایمان باید ترس را از بین برد. ترس نقطه مقابل ایمان است. ترس عقیده غلط است و ایمان اعتقاد درست و بجا است. آدم ترسو معتقد است کمکی از خدا ساخته نیست. ترسو عقیده دارد قدرت مافوقی در کار نیست که بتوان مشکلات و پیچیدگی‌های زندگی را به او واگذارد. ترس انسان را در

تاریکی فرو می‌برد تا در اوضاع و احوال پر پیچ و خم زندگی سر در گم کند. آدم ترسو خیال می‌کند خدا از دسترس او بدور است و قادر نیست احتیاجات او را تأمین کند. ولی کتاب مقدس می‌فرماید: «روحی که خدا به ما بخشیده، روح ترس نیست، بلکه روح او ما را از قدرت و محبت و خویشن‌داری پر می‌کند» (دوم تیموتائوس ۱: ۷).

ایمان که نباشد، اطمینان نیست. اطمینان که نباشد، ترس می‌آید. ترس باعث هراس می‌شود. شخص هراسان خیالاتی می‌شود. فکر و خیالات، اعصاب را ضعیف می‌کند. ضعف اعصاب باعث بیماری‌های روانی می‌شود.

از طرف دیگر، ایمان فعال با خدا در تماس است. تماس با خدا باعث اطمینان خاطر می‌شود. اعتماد و اطمینان خاطر جمعی می‌آورد و خاطر جمعی باعث آرامش می‌شود. آرامش اعضای بدن را هماهنگ می‌کند و هماهنگی سبب سلامت می‌شود. در آسمان ترسی وجود ندارد، چون خدا آنجاست. خدا همه جاست. چون خدا همه جاست، پس می‌توانیم به نیروی ایمان و تکیه بر خدا، ترس را از بین ببریم. زمانی یکی از مردان خدا به اسم الیشع نبی در محاصره دشمن افتاد. خادم او سراسیمه آمد و به الیشع گفت: «آقا، حالا چه بکنیم؟»

الیشع گفت: «نترس، خدایی که با ما است بیشتر است از کسانی که با آنها هستند.»

بعد الیشع دعا کرد: ای خداوند چشمان خادم مرا باز کن تا ببیند. خداوند چشمان خادم الیشع را باز کرد و او دید که تمام کوه‌های اطراف الیشع از سواران و ارابه‌های آتشین پر است. شما هم می‌توانید از خداوند بخواهید تا چشمان درون شما را باز کند. تا ببینید که خدا با شماست و هیچ دلیلی وجود ندارد که بترسید. چون وقتی خدا با ماست، دیگر چه کسی می‌تواند به ضد ما باشد؟

می‌گویند در کشور تبت، یک مسیحی انجیل عیسی مسیح را برای مردم موعظه می‌کرد. مردم با او بدرفتاری کردند ولی او نترسید و به رساندن پیغام خدا به مردم ادامه داد. مردم با چوب و چماق به جان او افتادند و او را مجروح کردند، ولی او

نترسید و همچنان کلام خدا را بازگو می‌کرد. پس مردم به زخمهای او نمک پاشیدند ولی او به شکنجه و عذابی که به او وارد می‌آوردند، اهمیت نداد و گفت: «در سابق شیطان با ضربه های خود مرا مجروح می‌کرد، ولی خون مسیح مرا از آن زخم‌ها شفا داد. این شکنجه‌ها آن قدر زیاد نیست.» مردم به آزار او ادامه دادند و پوست بدن او را می‌بریدند. ولی او به مردم گفت: «خیلی ممنونم که این لباس کهنه را از تن من دور می‌کنید تا لباس عدالت مسیح را بپوشم.» چون دیدند که از مرگ هراسی ندارد و هنوز با کمال خوشحالی خدا را سپاس می‌گوید، دیگر نتوانستند تحمل کنند، پس او را در آتش انداختند. آن فرد مسیحی به مردم گفت: «ممنونم که مرا در میان شعله‌های آتش انداختید، چون همراه این شعله‌ها به آسمان می‌روم و خدا را روبرو ملاقات می‌کنم!» آنگاه در حالی که برای مردم دعا می‌کرد، با کمال شادی جان به جان آفرین تسلیم کرد.

«نترسید از کسانی که می‌توانند بدن شما را بکشند، ولی نمی‌توانند به روحتان دست بزنند. از خدا بترسید که قادر است، هم بدن و هم روح شما را در جهنم هلاک کند» (متی ۲۸:۱۰).

باشد پناه ما خدا	نصرت بود او بهر ما
گر این زمین جنبد زجا	لرزد به دریا کوهها
نیستیم هراسان از موج‌ها	اندر سلامت پیش رویم

فصل نوزدهم بدهید تا بگیرید

دست و دل باز داشتن برکتی است از جانب خداوند، چون خدا می‌خواهد ما بدهیم تا بگیریم. ملاحظه کنید عیسی مسیح در این باره چه می‌فرماید: «مفت گرفته‌اید، مفت هم بدهید» (متی ۱۰:۸). «بدهید تا خدا هم به شما بدهد. هدیه‌ای که بدهید، پیش خودتان برمی‌گردد، آن هم با پیمان‌ه‌پر، لبریز، فشرده و تکان داده شده! با هر دستی که بدهید، با همان دست پس می‌گیرید. اگر پر بدهید، پر پس می‌گیرید. اگر خالی بدهید، خالی پس می‌گیرید» (لوقا ۶:۳۸). «پس سعی کنید به پیغام خدا گوش بدهید. چون هر که دارد، به او بیشتر داده می‌شود و هر که ندارد، حتی آنچه هم که به خیال خودش دارد، از او گرفته می‌شود» (لوقا ۸:۱۸).

همه چیزای منجی از توست،	از سوی تو و بهر توست
اموال من عطای توست	جسم و جان و روح نیز از توست

گاهی مردم نمی‌خواهند درباره پول صحبت کنند، مخصوصاً وقتی هدیه دادن برای کار خدا مطرح است، چون احساس می‌کنند موضوع پول مربوط به امور روحانی نیست. ولی پول جزئی از زندگی ماست، پس در حقیقت قسمتی از زندگی روحانی ما هم هست. بخشنده بودن تا حد زیادی مربوط به رشد روحانی ماست. مسیح از بیوه‌زن فقیری تمجید کرد که هر چه داشت در راه خدا داد. این گونه هدیه دادن باعث احترام و جلال نام خدا می‌شود. خدا مدیون احدی نیست. اگر ما با وفاداری بدهیم، خدا هم تمام احتیاجات ما را با وفاداری تأمین می‌کند. هدیه دادن در راه خدا بیشتر یک برکت و امتیاز است تا یک وظیفه. هر چه بیشتر در راه خدا ببخشیم، خدا به مقدار بیشتر به خود ما پس می‌دهد. خدا درهای فراوانی را به روی ما می‌گشاید که هیچ انتظارش را نداریم.

خدا دوست دارد ما دست دهنده داشته باشیم، حتی حاضر باشیم تمام هستی و حیات خود را به او هدیه کنیم. خدا می‌خواهد هدایای خود را با میل و محبت و به طور منظم بدهیم. یک مسیحی چون فرزند خداست، اشتیاق بی‌نهایت دارد که هر چه از دستش برآید، بدهد. چون می‌داند هر چه بیشتر می‌دهد، از خدا بیشتر برکت می‌گیرد.

اما آیا خدا از ما فقط پول می‌خواهد؟ در کتاب مقدس خدا می‌فرماید: «ای پسر، دلت را به من بده» (امثال ۲۳:۲۶). اگر هرچه داریم بدهیم ولی محبت مان را از او دریغ کنیم، یعنی قلب مان را به خدا ندهیم، بی‌فایده است. خدا خود ما را بیشتر از پول ما می‌خواهد. جوانی سرگذشت خود را این گونه بیان می‌کند:

در زندگی من دو واقعه خیلی مهم بودند: یکی ازدواج و دیگری ایمان آوردن به عیسی مسیح. وقتی مجرد بودم، خیلی‌ها به من می‌گفتند: «باید ازدواج کنی، آن وقت زندگی تو کامل می‌شود.» ولی من می‌خواستم مستقل باشم و از مسئولیت‌های ازدواج می‌ترسیدم. تا این که با دختر خدا ترسی آشنا شدم، آن وقت تمام ترس‌هایم از بین رفت و ازدواج با او مرا سعادتمند کرد و من از این که ازدواج کرده‌ام و استقلال خود را از دست داده‌ام، هرگز پشیمان نبوده‌ام.

واقعه مهم دیگر مربوط به وقتی است که به عیسی مسیح ایمان آوردم و مسیح را به زندگی و خانه دلم راه دادم. همان طور که مدت‌ها نمی‌خواستم ازدواج کنم و می‌خواستم مستقل باشم تا به میل دلم زندگی کنم، به همان طور هم نمی‌خواستم تسلیم مسیح شوم و می‌خواستم هر طور که خودم می‌خواهم زندگی کنم. می‌ترسیدم که اگر خود را بدون قید و شرط در اختیار عیسی مسیح بگذارم، شاید مرا به راهی ببرد که نمی‌خواستم بروم. تا این که یک شب تصمیم خود را گرفتم و مسیح را به خانه دلم دعوت کردم. چه جشن باشکوهی! این فقط احساسات نبود، بلکه یک امر واقعی بود. در دل من دگرگونی عمیقی اتفاق افتاد. مسیح به دل تاریک من داخل شد و آن را روشن کرد.

از آن پس، نه دیگر خواهان استقلال خود بودم و نه طالب تمایلاتم، بلکه برای من مسیح همه چیز شد. به افتخار تشریف‌فرمائی مسیح، در دلم جشنی برپا کردم و به او گفتم: «خداوندا، می‌خواهم این دل مال تو باشد و تو در آن سلطنت کنی. هر چه دارم مال تو و هر چه هستم از آن تو. اجازه بده ترا در این خانه دل بگردانم و همه جا و همه چیز را به تو نشان دهم.» مسیح خیلی پر لطف است و انسان با او خیلی زود انس می‌گیرد.

اولین جائی که مسیح را بردم، اتاق مطالعه و کتابخانه‌ام بود، چون به آنچه می‌خواندم و فکر می‌کردم خیلی اهمیت می‌دادم. مسیح به کتاب‌ها و مجله‌ها و عکس‌های در و دیوار و به افکارم نگاهی کرد و من از خجالت سرخ شدم، چون مطالبی می‌خواندم و افکاری داشتم که شایسته یک مسیحی نبود و چشمان مسیح پاک تر از آن بود که به آنها نظر افکند. وقتی به حال زارم پی برد، فرمود: «حاضرم تو را کمک کنم.» تمام کتابها، مجله‌ها و عکس‌های ناپاک را از خانه دلم بیرون برد و یک جلد کتاب انجیل به من داد و فرمود: «شب و روز در کلام خدا تفکر کن.»

بعد از آن با مسیح به اتاق ناهار خوری رفتیم. این اتاق در خانه دلم جای بزرگی را اشغال کرده بود، چون من به شکمم و خواهش‌های دلم خیلی اهمیت می‌دادم. ولی مسیح به خوراک‌های من چندان میلی نداشت و فرمود: «خوراک من آن است که ببینم خدا از من چه می‌خواهد تا همان را بجا بیاورم.» بعد فرمود: «اگر خوراکی می‌خواهی که تو را واقعاً سیر کند، خواست و اراده خدا را جستجو کن، نه خوشی دل خودت را.»

پس از آن به اتاق نشیمن رفتیم. مسیح از این اتاق خیلی خوشنود شد و فرمود: «اشتیاق بی‌نهایت دارم که همیشه با تو در این اتاق ملاقات کنم تا از دعاها و مصاحبت تو لذت ببرم.» در این اتاق دعا بود که من واقعاً مسیح را شناختم و پی بردم چقدر مرا دوست می‌دارد و چقدر در دلم عزیز و گرامی است. در اینجا بود که به آرامش الهی و پیشرفت روحانی رسیدم و فهمیدم که مسیح کیست و برایم چه کرده است.

یک روز مسیح از من پرسید: «آیا برای ملکوت خدا کاری می‌کنی؟» این فرصت خوبی بود که مسیح را به کارخانه دلم ببرم و کارهایم را به او نشان بدهم. مسیح نگاهی به آنها انداخت و فرمود: «می‌خواهی چیزهای بهتر بسازی؟» گفتم: «البته خداوندا، ولی نیرو و مهارت زیادی ندارم.» مسیح فرمود: «بسیار خوب، دست‌هایت را به من بده. حالا در من آرام بگیر و بگذار روح من در تو کار کند.» از آن پس به نیروی مسیح کارهایی از دست من ساخته شد که باعث حیرت بود. در خدمت مسیح مهارت اساس کار نیست، بلکه اراده مهم است. مهم نیست چه می‌کنیم، مهم این است به کی تکیه می‌زنیم، به خودمان یا به مسیح.

به این ترتیب مسیح سرتاسر وجودم را گرفت. ولی هنوز یک موضوع مرا رنج می‌داد، خانه دلم همیشه نامرتب بود. اتاقی را تمیز می‌کردم ولی تا قدم به اتاق دیگر می‌گذاشتم، اولی باز کثیف شده بود و این مرا خسته کرده بود. پس یک روز به مسیح گفتم: «خداوندا، ممکن است سراسر وجودم را در اختیارت بگیری و به میل خودت آن را سر و سامان بدهی؟» مسیح فرمود: «می‌خواهم این کار را بکنم تا تو یک مسیحی پیروزمند باشی ولی فراموش نکن که من فقط یک مهمانم و مهمان اجازه چنین کاری را ندارد.»

پس در حضور او زانو زدم و التماس کردم: «خداوندا، تا حالا تو مهمان بودی و من صاحبخانه. از این پس تو صاحبخانه باش و فرمانده و من فرمانبردار تو خواهم بود. آنچه دارم در طبق اخلاص می‌گذارم. این دل تا جاودان مال تو باشد و من مطیع تو خواهم بود. آمین.»

فصل بیستم

مسیح تنها راه رسیدن به خدا

در این دنیای شلوغ که لبریز از مکتب‌ها و فلسفه‌ها و مذاهب گوناگون است، ما از کجا بدانیم راهی را که در پیش گرفته‌ایم راه خداست و راه خطا نمی‌رویم؟ اکنون می‌خواهیم از روی مدارک تاریخی کتاب مقدس، یعنی عهد عتیق و عهد جدید که کلام خدا و مکاشفه خداست، نشان دهیم که نجات دهنده عزیز ما عیسی مسیح تنها راه رسیدن به خدا و ایمان ما به او بر اساس تایید محکم و خلل ناپذیر خود خدا از اوست.

مردم اغلب می‌پرسند: «کدام مذهب و راه حقیقی است؟ جوینده بی‌غرض چگونه بدانند که در راه خدا قدم می‌زند یا در گمراهی؟ تاریخ مذاهب دنیا نشان می‌دهد که همه این مذاهب خود را تنها راه منحصر به فرد برای رسیدن به خدا معرفی می‌کنند.

عیسی مسیح هم فرمود: «راه منم، راستی منم و زندگی منم، هیچ کس نمی‌تواند به خدا برسد مگر به وسیله من» (یوحنا ۱۴:۶). حالا کدام یک از این ادعاها حقیقی است؟ آیا این ادعای مسیح پایه و اساس محکمی دارد؟

در انجیل می‌خوانیم که «خدای یکتا در یک طرف است و تمام مردم دنیا در طرف دیگر و بین آنها یک انسان وجود دارد، یعنی عیسی مسیح که جان خود را فدای تمام بشریت کرد تا خدا و انسان را با هم آشتی دهد» (اول تیموتائوس ۲:۵-۶). حالا چگونه بدانیم که شخصیت و خدمات عیسی مسیح مهر تأیید خدا را دارد؟ آیا کتاب مقدس دلیل محکمی را ارائه می‌دهد؟

دلایل بی‌نظیر بودن عیسی مسیح بسیار است، که از آن جمله زنده شدن او پس از مرگ می‌باشد. عیسی مسیح بر طبق پیشگویی‌های پیامبران عهد عتیق و هم چنین

پیشگویی های پی در پی خود و شاهدان عینی و شهادت تاریخ، بعد از این که بالای چوبه دار صلیب جان خود را در راه آموزش گناهان ما فدا کرد و مرد و در قبر دفن شد، پس از سه روز بار دیگر زنده گشت. زنده شدن مسیح پس از مرگ، مهر تأیید خدا بر حقانیت اوست. آیا در تاریخ بشر نمونه دیگری نظیر این واقعه وجود دارد؟ بلی، به عنوان مثال، توجه شما را به واقعه ای جلب می کنم که مربوط به زمان موسی است. خدا به موسی ماموریت داد تا بنی اسرائیل را که در مصر اسیر بودند، آزاد کند. پس از رهایی ایشان، خدا هارون، برادر موسی را به مقام کهنات برگزید و هارون کاهن خدای تعالی شد.

کاهن یعنی کسی که بین خدا و انسان واسطه می شد و برای قوم نزد خدا شفاعت می کرد. پس از این انتصاب، جمعی شوریدند و به موسی اعتراض کردند که «چرا برادر تو کاهن باشد و ما نباشیم؟ از کجا بدانیم خدا او را به این مقام انتخاب کرده و خود او خودسرانه روی کار نیامده است؟»

موسی گفت: «بسیار خوب، به حضور خدا می رویم و این شکایت را در حضور خدا مطرح می کنیم. تا خدا خود تأیید کند کی کاهن باشد.» خداوند فرمود: «از سران ۱۲ قبیله قوم، ۱۲ عصا بگیر و اسم هر کس را روی عصای خود او بنویس و در خیمه عبادت در حضور من بگذار. شخصی را که من انتخاب می کنم، عصای او شکوفه می دهد» (اعداد ۱۷: ۱-۴). فردای آن روز موسی به عبادتگاه رفت و عصاها را بیرون آورد. از میان آن ۱۲ عصا، فقط عصای هارون سبز شده جوانه زده شکوفه داده و بادام آورده بود! چوب خشک، شاخه پر میوه شد و جسم بی جان، دارای حیات گشت! خدا با این معجزه کهنات هارون را تأیید فرمود و آن را به همه ثابت کرد و این واقعه تاریخی در عهد عتیق ثبت گردید.

همین کار را خدا با عیسی مسیح کرد: خدا عیسی مسیح را بعد از مرگ عمر دوباره بخشید. در انجیل عیسی مسیح می خوانیم: «همان عیسی را که مردم روی صلیب کشتند، خدا زنده کرد و خداوند و مسیح نمود» (اعمال ۴: ۱۰) تا حقانیت و بی نظیری شخص او و ماموریت او را که نجات دادن ماست به همه ثابت فرماید.

این واقعه تاریخی به هدایت روح القدس در سرتاسر انجیل عیسی مسیح منعکس و نوشته شد.

پس از آن واقعه، خداوند به موسی فرمود: عصای هارون را که شکوفه کرد، در صندوق بگذارند و در عبادتگاه به حضور خداوند قرار دهند تا نسل اندر نسل برای تمام مردم سندی باشد که خدا هارون را به کهنات برگزید و آنها این کار را کردند. به همین طور خدا عیسی مسیح را پس از این که زنده شد و ۴۰ روز خود را به بیش از ۵۰۰ نفر از پیروانش ظاهر کرد، به حضور خود به آسمان بالا برد تا برای همیشه تأییدی باشد که مسیح تنها راه رسیدن به خدا، تنها واسطه بین خدا و انسان و تنها نجات دهنده عالم و شفیع همیشگی ما در کنار خداست. پس ملاحظه می کنید که حقانیت مسیح و بی نظیر بودن او چه مهر تأیید محکمی از طرف خدا دارد. مسیح حق داشت که بگوید: «راه منم، راستی منم و زندگی منم و هیچ کس نمی تواند به خدا برسد مگر به وسیله من.» حالا ما مسیحیان که مسیح زنده را با خود داریم، دیگر چه احتیاجی به مکتب ها و فلسفه ها و مذهب ها داریم؟ ما که راه را می دانیم، چرا در میان فرضیه های متغیر بشری سرگردان باشیم؟ ما که روی روی گنج نشسته ایم، چه لازم است که دست نیاز به سوی این و آن دراز کنیم؟ وقتی خدای زنده با ماست، چه احتیاجی به کمک انسان خاکی داریم؟ عزیزان مسیح زنده برای ما کافی است!

در انجیل عیسی مسیح می خوانیم: «زیرا غیر از مسیح کسی نیست که بتواند ما را نجات دهد! چون اسم دیگری وجود ندارد که مردم در دعا به زبان بیاورند و نجات پیدا کنند» (اعمال ۴: ۱۲). «عیسی مسیح همیشه زنده است و کار کاهن را می کند و دیگر احتیاج به جانشین ندارد. او قادر است تمام کسانی را که به وسیله او به حضور خدا می آیند، کاملاً نجات دهد. چون همیشه زنده است و پیوسته در حضور خدا یادآوری می کند که جرم گناهان ما را به بهای خون خود پرداخته است» (عبرانیان ۷: ۲۴-۲۵). «بلی، عیسی مسیح فرزند خدا و کاهن اعظم ماست. خود او به آسمان رفته است تا در حضور خدا میانجی ما باشد. پس هرگز نگذاریم ایمان

و اعتمادمان به او سست شود. کاهن اعظم مان از سستی های ما باخبر است، چون خودش هم با همین وسوسه ها درگیر بود، ولی هرگز حتی یک بار هم به زانو در نیامد و گناه نکرد. پس بیایید با اطمینان خاطر به پیش تخت خدا برویم تا بر ما رحم کند و ما را ببخشد و نه فقط این، بلکه هر وقت احتیاج به کمک داریم، باز هم باید به حضور او برویم تا لطف خود را شامل حال ما کند» (عبرانیان ۴: ۱۴-۱۶).

آمین.

عیسی مسیح آمد، بر صلیب جان بداد، خون پاکش بریخت از ظلمت کرد آزاد.
او را ستاییم، از دل سراییم، معبودم عیسی
زندگیم عوض کرد، تولدی نو داد، روح القدس بخشید، از ظلمت کرد آزاد.
او را ستاییم، از دل سراییم، معبودم عیسی

فصل بیست و یکم

مسیح در رحمت خدا

در گفتار گذشته خواندیم در این دنیای شلوغ که لبریز از مکتب ها و فلسفه ها و مذاهب گوناگون است ما مسیحیان از کجا بدانیم راهی که می رویم، راه خداست. از روی مدارک تاریخی نشان دادیم که عیسی مسیح یگانه راه خداست و ایمان ما به او بر اساس تأیید محکم خود خدا از اوست. همان طور که خدا در زمان موسی عصای هارون را شکوفه دار کرد، مسیح را نیز پس از مرگ زنده کرد. به همان گونه که خدا فرمود عصای شکوفه کرده هارون به جهت سند کهنانت هارون برای همیشه در حضور خدا باشد، مسیح را نیز به آسمان بالا برد تا تأییدی باشد بر این که مسیح یگانه راه رسیدن به خدا و تنها نجات دهنده عالم است. عیسی مسیح نه فقط فرمود: «من راه هستم.» بلکه فرمود: «من در هستم» (یوحنا ۱۴: ۶). مسیح در رحمت خدا به روی ماست.

در اینجا مسیح خود را در رحمت خدا معرفی می کند که به روی ما باز شده تا نجات یابیم. عیسی مسیح می فرماید: «من در هستم. کسانی که از این در می آیند، نجات پیدا می کنند و در داخل و بیرون می گردند و چراگاه سبز و خرم پیدا می کنند» (یوحنا ۱۰: ۹). بیایید با هم این فرمایش مسیح را مورد بررسی قرار دهیم: «من در هستم.» ضمیر شخص اول، یعنی من اشاره است به خود عیسی مسیح. وقتی مسیح می فرماید: «من در هستم» هر کس دیگر را کنار می گذارد. در، انحصار اوست. همان طور که یگانه راه به سوی خداست، یگانه در رحمت به روی ماست. در کتاب انجیل می خوانیم: «غیر از عیسی مسیح کسی نیست که بتواند ما را نجات دهد! چون در زیر این آسمان، اسم دیگری وجود ندارد که مردم در دعا به زبان بیاورند و نجات پیدا کنند» (اعمال ۴: ۱۲).

کلیسا با این که از مجموع مقدسین تشکیل شده ولی در نجات نیست، بلکه خود مسیح در است. کشیش کلیسا با اینکه مسیح را به ما نشان می دهد ولی در نجات نیست، بلکه خود مسیح در است. مراسم مذهبی با اینکه خداوند آن را مقرر فرموده ولی در نجات نیست، بلکه خود مسیح در است. کارهای خوب و خیر ما با اینکه خود خداوند سفارش کرده ولی در نجات نیست، بلکه خود مسیح در است. مسیح در است و از هیچ در دیگر نمی توان نجات یافت، مگر به وسیله مسیح. غیر از عیسی مسیح کسی نیست که بتواند شما را از شر گناه و وسوسه های شیطان، از فساد دنیا و شر شیران، از عادات کشنده خود و خشم و غضب خدا و جهنم نجات دهد. این کار را فقط عیسی مسیح می تواند برای شما انجام دهد. «به عیسی خداوند ایمان بیاور تا تو و تمام افراد خانواده ات نجات پیدا کنید» (اعمال ۱۶: ۳۱).

راه و راستی هستیم، راه و راستی هستیم،

به من ایمان بیاورید!

پیش از تولد ابراهیم، من بودم و هستم!

«من در هستم.» کلمه هستم قابل تعمق است. مسیح نمی گوید من «در بودم» که مربوط به گذشته باشد یا «خواهم» که در آینده ممکن باشد. مسیح می فرماید: «من در هستم.» در زمان حاضر، همین الان مسیح در رحمت خداست که به روی شما باز شده است. برای همین است که خدا از شما دعوت می کند الان بیایید. همین حالا داخل شوید. خدا به تمام ایمانداران خود اطمینان خاطر می دهد که ناله های شما به گوشم رسیده، در رحمت من به روی شما باز شده، الان حاضر همه شما را نجات دهم. خودم به کمک شما آمده ام... پس همین الان خدا حاضر است شما را با آغوش باز بپذیرد و همین امروز حاضر است شما را نجات دهد. پس توبه کنید و به عیسی مسیح ایمان آورید زیرا برقراری ملکوت خدا نزدیک است و در رحمت خدا به روی شما باز شده است.

موضوع دیگری که در اینجا بسیار با اهمیت می باشد این است که عیسی مسیح نفرمود که من هم یکی از درها هستم که گویا راهها و درهای زیادی به سوی خدا وجود

دارد. بلکه فرمود «فقط من در هستم.» به عنوان مثال ممکن است خیلی راهها به منزل شما برسد اما همه راهها به خدا نمی رسد. عیسی مسیح یکی از راههای رسیدن به خدا نیست، بلکه یگانه راه برای رسیدن به خدا و تنها در رحمت خدا به روی ماست. غیر از عیسی مسیح نجات دهنده دیگری وجود ندارد. در فقط مسیح است و بس.

«من در هستم.» همه می دانیم که در چیست و به چه درد می خورد. در، راه ورود است، دروازه و راه داخل شدن است. خداوندمان عیسی مسیح در نجات، در صلح و آرامش، در زندگی جاوید و خانه ابدی ماست. مسیح تنها کسی است که شایسته این مقام است، «چون تنها کسی است که برای آمرزش گناهان ما روی چوبه دار صلیب جان فدای ما کرد تا ما را نجات دهد و به حضور خدا آورد» (اول پطرس ۳: ۱۸). «خون گرانهای او بود که برای رفع گناهان ما ریخته شد» (افسیان ۷: ۱). «مسیح بعد از مرگ زنده شد و نوبر خوابیدگان گردید» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۰).

حالا به ساده بودن این راه توجه کنید که خدا برای نجات ما تعیین فرموده است، قبلاً دیدیم که عیسی مسیح فرمود: «کسانی که به وسیله من پیش خدا می آیند، نجات پیدا می کنند.» نه با اجرای قوانین مذهبی و شریعت، نه با کارهای خیر و خوبمان، نه با اخلاق و رفتار نیکمان و نه با پولمان بلکه به وسیله عیسی مسیح می توانیم نجات پیدا کنیم و به حضور خدا برسیم. هر شخص از زن و مرد، دختر و پسر، سیاه و سفید... از این در داخل شود نجات پیدا می کند. در رحمت خدا باز است. شما هم دعوت دارید داخل شوید و جزو قوم خدا، فرزندان خدا و عضو خانواده سلطنتی خدا شوید. وقتی عیسی مسیح شما را عوض کند، یک شخص تازه می شوید و همه چیز از درون شما عوض می شود. بیایید بچشید تا ببینید خداوند چقدر خوب و مهربان است.

با ثروت نمی شه رفت ملکوت خدا.

با مقام نمی شه رفت ملکوت خدا.

با خوبی نمی شه رفت ملکوت خدا.

با تولد نو نمی شه رفت ملکوت خدا.

فقط با ایمان می شه رفت ملکوت خدا.

می‌خواهم برایتان شهادت زندگی جوانی را تعریف کنم. او این طور می‌گوید: نجات از گناه، بزرگترین معجزه‌ای است که می‌تواند در زندگی یک نفر اتفاق بیفتد. چون نجات از گناه باعث می‌شود که به کلی زندگی شخص عوض شود و راه جدیدی در پیش گیرد که انتهای آن کاملاً روشن و پر جلال است. من هم در چنین جاده‌ای قدم گذاشته‌ام و از این بابت بسیار خوشحالم و می‌توانم بگویم که این راه تنها راهی است که می‌تواند ما را به سوی خدا و به یک زندگی حقیقی و پرتثمر هدایت کند.

وقتی من به وسیله خون قربانی عیسی مسیح پاک شدم، آن قدر خوشحال بودم که گویی در آسمان پرواز می‌کردم. چون آن یک تجربه تازه در زندگی بود. اگر چه من از کودکی عادت داشتم به کلیسا بروم و در آنجا سرود بخوانم و دعا کنم ولی هرگز زندگی تازه پیدا نکرده بودم و عوض نشده بودم و زندگی مسیحائی نداشتم. زندگی من پر از گناه بود، گناهایی که از یادآوری آنها شرم دارم. این گناهان زندگی من را سیاه کرده بود و همیشه وجدانم ناراحت بود. کوچک ترین اتفاقی مرا ناراحت و عصبانی می‌کرد و خودم از خودم رنج می‌بردم.

با اینکه مرتب به کلیسا می‌رفتم ولی از معنی نجات بی‌خبر بودم تا این که یک روز عیسی مسیح را ملاقات کردم. او به در قلبم آمده بود و منتظر بود در را به روی او باز کنم. وقتی در قلبم را به روی او باز کردم و او را به عنوان نجات دهنده و شفیع خود قبول کردم، از آن پس زندگی تازه‌ای برایم شروع شد، یک زندگی جدید که تا آن موقع از آن بی‌خبر بودم و معنی آن را درک نمی‌کردم. از آن روز تاکنون نه تنها مسیح نجات دهنده و شفیع من است، بلکه دوست صمیمی و مهربان برایم شده است. به طوری که درد و ناراحتی خود را پیش او می‌برم و او مرا از هر غمی می‌رهاند و تسلی می‌دهد.

البته در زندگی روحانی مثل زندگی معمولی، هم گرمی وجود دارد و هم سردی. وسوسه و لغزش و به دام شیطان افتادن هم هست. هر لحظه احتمال لغزیدن و سقوط و به طرف دنیا و گناهان سابق رفتن وجود دارد ولی در چنین مواقع، وقتی از خدا

کاری می‌خواهیم، خدا با محبت پر قدرتش ما را به آغوش گرمش پناه می‌دهد و حفظ می‌کند. او را جلال باد آمین.

عیسی مسیح آمد، بر صلیب جان بداد، خون پاکش بریخت از ظلمت کرد آزاد.
او را ستایم، از دل سرایم، معبودم عیسی
زندگیم عوض کرد، تولدی نو داد، روح القدس بخشید، از ظلمت کرد آزاد.
او را ستایم، از دل سرایم، معبودم عیسی

فصل بیست و دوم

آسایش و راحتی

داخل کشتی می توان در امان بود. می گویند چند نقاش به یک مسابقه دعوت شدند تا از «آرامش» تابلو بکشند. در میان تابلوهای نقاشی، دو تا از آنها خیلی جالب بود. یکی دریاچه ای کشید آرام، در میان تپه های سبز و خرم که نه بادی آرامش دریاچه را به هم می زد و نه موجی و نه پرنده ای! دیگری یک دریای طوفانی کشید، با موج های خروشان و متلاطم که بادهای شدید درختان را می لرزاند. ولی در همین گیرودار، در ساحل دریا، روی تنه درخت کهن سالی پرنده ای کوچک با خیال راحت دانه در دهان جوجه های کوچک خود می گذاشت، چون خاطر جمع بود که آن درخت کهن محکم تر از آن است که بادهای تند و طوفان های شدید بتواند آن را از پای در آورد. این نقاش واقع بین بود.

دریای زندگی نیز آرام نیست، بلکه متلاطم است و هر لحظه احتمال خطر نابودی در آن وجود دارد. مگر این که زندگی ما بر مبنای ایمان به خدا و محبت به مردم استوار باشد و این امر فقط در عیسی مسیح ممکن است.

به خداوند ایمان داشتن، راه رسیدن به آسایش و راحتی است. ما که به عیسی مسیح ایمان آورده ایم، اطمینان کامل داریم که در زندگیمان خدا به ما توجه می کند. پس در واقع هر پیشامدی برای خیر و خوبی ماست. ما که به عیسی مسیح ایمان داریم لازم نیست از فردای خود هراسان باشیم، چون فردا هم مثل امروز در دست خداوند است. اگر امروز ما روبراه است ولی از فردای خود نگرانیم، معلوم می شود هنوز به آسایش خداوند داخل نشده ایم. چون وقتی فردا به جایی برسیم که امروز از آن در هراسیم، می بینیم آنجا هم خدا با ماست. بلی، قدرت خدا تمام نشدنی است. هر چه لازم داریم، خدا برای ما فراهم کرده است. آسایش و راحتی پرشکوه خدا در دسترس ماست. پس به عیسی مسیح ایمان آورید و در آسایش الهی داخل شوید. در عیسی مسیح آسایش و راحتی بی نظیری برای شما فراهم شده، آسایش از ترک گناه و شفای امراض و رهایی از ترس و تمام لعنت هائی که شیطان به بشر تحمیل کرده است. آسایش الهی چه نعمتی است! بعضی حتی جان خود را به خطر می اندازند تا به این آسایش و راحتی برسند که عیسی مسیح نصیب ما کرده است.

یکی از خواسته های خداوند این است که در این دنیای پر آشوب، شما در کمال آسایش و راحتی زندگی کنید. این از دعوت های دلنشین عیسی مسیح، نجات دهنده عزیز و زنده ماست که «پیش من بیائید، تا به جان های شما راحتی بخشم» (متی ۱۱:۲۸-۳۰). مسیح بارها به شاگردانش فرمود: «بیائید از غوغای جمعیت کمی دور شوید، استراحت کنید» (مرقس ۶:۳۱). این دنیای خسته و درمانده، گرسنه و تشنه آسایش و استراحتی است که عیسی مسیح به ما مسیحیان عطا می کند. این آسایش الهی، از زمانی در ما شروع می شود که ما از گناهانمان دست کشیم، به سوی خدا برگردیم و به عیسی مسیح ایمان آوریم که روی چوبه دار صلیب، جان خود را برای آمرزش گناهان ما فدا کرد. از آن پس یک آرامش واقعی، در تمام ابعاد زندگی و سراسر وجودمان ظاهر می شود. بنابراین «شما که به عیسی مسیح ایمان آورده اید، آرامش خدا، به فکر و دلتان راحتی و آسایش می دهد» (فیلیپیان ۴:۷). برای بعضی از شما که هنوز قلب و زندگی خود را به مسیح منجی عزیزتان نداده اید و وارد این تجربه روحانی نشده اید، کلام خدا از شما دعوت می کند: «توبه و بازگشت کنید، تا گناهان شما محو گردد و اوقات استراحت، از جانب خداوند برسد» (اعمال ۳:۱۹).

وقتی به آسایش خداوند دسترسی پیدا می کنید، به زندگی بادیدی آرام و مطمئن می نگرید و این آرامش باعث خیر و خوشی شما و برکت اطرافیان شما می شود. ولی آیا می شود در این دنیای آشفته به آسایش و راحتی رسید؟ بلی، آنچه در نظر انسان، محال است، نزد خدا ممکن است. سطح دریا، هر قدر طوفانی باشد، نمی تواند آرامش اعماق آن را به هم بزند. دریا هر قدر هم که خروشان باشد،

آرامش و شادی یافته‌ام؛ در هر چیزی که می‌بینم شگفتی است! نه ابری در آسمان، نه تیرگی در قلبم چون مسیح مرا محبت می‌کند! یک دکتر مسیحی که پزشک یک کارخانه بزرگ بود می‌گفت: «یک روز صبح کارگری به مطب من آمد که از انگشتش خون جاری بود. این خانم که مینا نام داشت، از کارگران خوب کارخانه بود. او را نشاندم و انگشتش را معاینه کردم. انگشت او زیر چرخ ماشین کارخانه زخمی شده بود. آن را پانسمان کردم و به او گفتم: «در موقع کار باید بیشتر دقت کنید تا خطری پیش نیاید.» پس از ده روز باز مینا به مطب آمد. این بار انگشتش بیشتر زخمی شده بود. آن را پانسمان کردم و به او گفتم: «اگر دفعه دیگر دقت نکنید و انگشت شما باز زخمی شود، مجبور می‌شوم گزارش دهم و آن وقت شما را از کارخانه اخراج می‌کنند.» بعد به سرکارگر کارخانه زنگ زدم و از او خواهش کردم شخصاً به ماشین کار مینا سرکشی کند و ببیند که آیا ماشین مشکلی دارد یا نه؟

پس از دو هفته در نهایت تعجب دیدم که باز مینا به مطب من آمد. این بار به قدری حالش بد بود که دو نفر از کارگران کارخانه زیر بغل او را گرفته و به مطب آورده بودند. خون از انگشتش جاری بود. او را نشاندم و انگشتش را معاینه کردم. این بار سوزن در انگشتش شکسته و در استخوان فرو رفته بود و بی‌اندازه درد می‌کشید. این بار احتیاج به یک عمل جراحی داشت، مدتی طول کشید تا توانستم انگشتش را بشکافم و سوزن را از استخوان او بیرون بیاورم. پس از عمل جراحی و پانسمان به مینا گفتم: «خانم، ماشین‌های کارخانه بسیار حساس و دقیق هستند و کارگران ما هم باید دقیق و حساس باشند. علاوه بر این، این حوادث ممکن است خون شما را مسموم کند و جان شما را به خطر بیندازد. بنابراین ما مجبور هستیم شما را از کارخانه اخراج کنیم و به جای شما یک کارگر دقیق‌تر استخدام کنیم. ولی قبل از اینکه گزارش دهم، می‌خواهم از شما سوالی کنم، ممکن است بفرمایید رابطه شما با خدا چگونه است؟ بعد از مرگ به کجا می‌روید، در آغوش خدا یا به جهنم؟ آیا قلب خود را به عیسی مسیح، نجات‌دهنده زنده خود تسلیم کرده‌اید و به آرامش الهی رسیده‌اید؟

هنوز حرف من تمام نشده بود که دیدم اشک از چشمان مینا جاری شد. چیزهایی گفت که تا اعماق قلبم تاثیر گذاشت. مینا گفت: «همین سوالات شبانه روز من را رنج می‌دهند. می‌دانم که رابطه من با خدا خوب نیست. زندگی من مملو از گناه و وجدانم ناراحت است. از غضب خدا و مکافات اعمال خودم وحشت دارم. می‌خواهم نجات پیدا کنم. کارگران به من گفته‌اند که شما مسیحی هستید و به نجات مردم از گناه علاقمند هستید. از این جهت عمداً ۳ بار انگشت خود را زخمی کردم تا بهانه‌ای پیدا کنم و برای معالجه پیش شما بیایم تا شاید درباره خدا با من صحبت کنید و بگویید چه کنم تا نجات و آرامش الهی را به دست آورم. افسوس که زودتر این حقیقت را به من نگفتید و گذاشتید تا این اندازه رنج بکشم.

خیلی غمگین شدم. وجدانم من را سرزنش کرد. من چقدر نسبت به احتیاجات اطرافیانم بی‌اعتنا بودم! از مینا معذرت خواستم و انجیل عیسی مسیح را باز کردم و برای او این آیه را خواندم: «خوشا به حال کسی که خدا گناهانش را بخشیده است و از خطاهای او چشم پوشیده است. چه سعادت‌ی که خدا دیگر گناهی علیه او به حساب نیاورد» (رومیان ۴: ۷). به مینا گفتم: «خداوند امروز می‌خواهد این برکت نجات را نصیب تو کند. سهم شما این است که توبه کنید و این هدیه بخشش و نجات خدا را با شکرگزاری بپذیرید.» بعد با هم در حضور خدا زانو زدیم و دستان خود را برای دعا به طرف خدا بلند کردیم و مینا این‌طور دعا کرد: «خداوندا به خاطر عیسی مسیح به من گناهکار رحم کن و مرا ببخش و عوض کن. آمین.» بعد از آن صورت مینا از آرامش و خوشی می‌درخشید. به او گفتم: «عیسی مسیح جان خود را بر صلیب فدا کرد تا تو به آرامش الهی برسی.»

فرمودی سوی من بیا، تا آرامی بخشم تو را
به درگهت با التماس، من آمدم قبول فرما

فصل بیست و سوم

تندرستی

«از خدا می‌خواهم که در همه کارها موفق باشید و همان‌طور که جان شما سالم است، بدنتان هم سلامت باشد» (سوم یوحنا، آیه ۲). سلامتی و تندرستی یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند است. نجات‌دهنده عزیز ما عیسی مسیح هم بیشتر وقت خود را در این دنیا صرف شفای امراض و تندرستی بیماران می‌کرد. در کتاب انجیل که کلام خداست می‌خوانیم: «عیسی به تمام شهرها و دهات سر می‌زد، در عبادتگاهها کلام خدا را تعلیم می‌داد، برقراری سلطنت خدا را مژده می‌داد و هر نوع مرض را شفا می‌بخشید» (متی ۹: ۳۵).

یک بار «عیسی مسیح از بالای تپه به زیر می‌آمد. جمعیت بزرگی دنبال او راه افتادند. ناگهان یک مرد جذامی خودش را به عیسی رساند و جلوی او زانو زده سجده کرد و با التماس گفت: ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا خوب کنی. عیسی دستش را به روی او گذاشت و گفت: البته که می‌خواهم، خوب شو! و فوراً جذام او از بین رفت!» (متی ۸: ۱-۳).

«وقتی به شهر کفرناحوم رسید، یک افسر رومی پیش او آمد و از او خواهش کرد، نوکر افلیج او را که در خانه افتاده و از درد به خود می‌پیچد، شفا بدهد. عیسی به او گفت: بسیار خوب، می‌آیم او را شفا می‌دهم. ولی افسر جواب داد: من این قدر لیاقت ندارم که شما به خانه من بیایید. اگر از همین جا دستور بفرمایید نوکر من خوب می‌شود. من خودم دستورات افسران ارشد را اطاعت می‌کنم و از طرف دیگر، سربازانی هم زیر دست خود دارم که اگر به یکی بگویم برو می‌رود و به دیگری بگویم بیا می‌آید. به نوکر من گویم فلان کار را بکن می‌کند. می‌دانم اگر شما هم دستور بفرمائید، این مرض از بدن نوکر من بیرون خواهد رفت. عیسی از حرف‌هایی که او

می‌زد حیرت کرد! سپس برگشت و به جمعیت گفت: در تمام سرزمین اسرائیل چنین ایمانی در کسی ندیده‌ام... بعد رو کرد به افسر رومی و گفت: به خانه ات برگرد. مطابق ایمانت انجام شد. نوکر او همان لحظه شفا یافت!» (متی ۸: ۵-۱۰، ۱۳).

«یک بار عده‌ای پسر افلیجی را که روی تشک دراز کشیده بود پیش او آوردند. وقتی عیسی ایمان ایشان را دید به بیمار گفت: پسر، غصه نخور! من گناهانت را بخشیدم. بعضی از روحانیون که آنجا حضور داشتند پیش خود گفتند: کفر می‌گوید. خودش را خدا کرده است. عیسی که می‌دانست آنها چه فکر می‌کنند، از ایشان پرسید: این چه افکار پلیدی است که به خود راه می‌دهید؟ آیا بخشیدن گناهان آسانتر است یا شفا دادن مرض؟ حالا به شما ثابت می‌کنم که من در این دنیا اختیار بخشیدن گناه را دارم. آن وقت رو کرد به پسر افلیج و گفت: بلند شو، تشک را جمع کن و به خانه برو. پسر از جایش پرید و به خانه رفت!» (متی ۹: ۲-۷).

«در یک وقت زنی که ۱۲ سال از خونریزی داخلی رنج می‌برد از پشت سر عیسی آمد و به گوشه لباس او دست زد، چون با خودش فکر کرده بود که اگر این کار را بکند، خوب می‌شود. عیسی برگشت و به او فرمود: دخترم، غصه نخور. ایمانت باعث شفای شد. آن زن همان لحظه خوب شد» (متی ۹: ۲۰-۲۲).

«عیسی هنوز با آن زن صحبت می‌کرد که یک نفر از خانه یایرس آمد و به او خبر داد: دخترت مرد. پس به استاد زحمت نده، چون فایده ندارد. ولی عیسی که این را شنید، به یایرس فرمود: نترس! فقط به من اعتماد داشته باش! دخترت خوب می‌شود! وقتی به خانه رسیدند، عیسی اجازه نداد کسی با او وارد اتاق شود، غیر از پطرس، یعقوب و یوحنا و پدر و مادر آن دختر. عده زیادی در خانه یایرس جمع شده گریه و زاری می‌کردند. ولی عیسی فرمود: گریه نکنید! دختر نمرده، فقط خوابیده است! همه او را مسخره کردند، چون می‌دانستند که دختر مرده است. آن وقت عیسی دست دختر را گرفت و فرمود: دختر بلند شو! در یک چشم به هم زدن دختر زنده شد و فوری از جایش برخاست، عیسی فرمود: چیزی به او بدهید تا بخورد. آن دختر زنده شده بود» (لوقا ۸: ۴۹-۵۵).

«به شهر اریحا که رسیدند، کوری سر راه نشسته بود و گدائی می کرد. صدای رفت و آمد مردم را که شنید پرسید: چه خبر است؟ گفتند: عیسی ناصری می آید. پس فریاد زد: عیسی، پسر داود، به من رحم کن! اشخاصی که جلوتر از عیسی می رفتند، سعی کردند او را ساکت کنند، ولی مرد کور هر بار صدایش را بلندتر می کرد و فریاد می زد: پسر داوود، به من رحم کن! عیسی به آنجا که رسید، ایستاد و گفت: آن کور را پیش من بیاورید. آن وقت از او پرسید: چه می خواهی؟ جواب داد: خداوندا، می خواهم بینا شوم! عیسی فرمود: بسیار خوب، بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است. آن کور فوری بینا شد و دنبال عیسی به راه افتاد و خدا را شکر کرد. دیگران هم که این معجزه را دیدند، خدا را شکر می کردند» (لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳).

یک بار عیسی مسیح مریضی را دید که ۳۸ سال زمین گیر بود. «وقتی عیسی پی برد که بیماریش طول کشیده است پرسید: دلت می خواهد خوب بشوی؟ بیمار جواب داد: دیگر رمقی در بدنم نمانده است. کسی را هم ندارم که وقتی آب تکان می خورد، مرا در استخر بیندازد. تا می آیم به خودم بجنبم، می بینم قبل از من، دیگری داخل آب شده است. عیسی به او فرمود: بلند شو، رختخوابت را جمع کن و به خانه برو! همان لحظه بیمار شفا پیدا کرد و رختخواب خود را جمع کرد و به راه افتاد. ولی آن روز که عیسی این معجزه را کرد، شنبه و روز استراحت بود... بعد عیسی در خانه خدا او را پیدا کرد و فرمود: ببین، تو دیگر شفا پیدا کرده ای. حالا اگر می خواهی وضعت بدتر از اول نشود، از گناهان سابق دست بکش» (یوحنا ۵: ۶-۹، ۱۴).

مسیح مردم را دوست می داشت و از هیچ کس نفرت نداشت. فقط از گناه نفرت داشت. او از گناه نفرت داشت ولی گناهکاران را دوست می داشت و می فرمود: «کار من توی این دنیا این است که آدم های گناهکار را پیش خدا برگردانم» (متی ۹: ۱۳). او از مرض و بیماری نفرت داشت ولی مریضان را شفا می داد و می فرمود: «اشخاص مریض هستند که به پزشک احتیاج دارند نه اشخاص سالم»

(مرقس ۲: ۱۷). او از شیطان که عامل تمام شرارت هاست نفرت داشت ولی تمام کسانی را که اسیر شیطان بودند، آزاد می کرد. او از ترس نفرت داشت ولی به اشخاص ترسو، دل و جرأت می داد. «عیسی مسیح امروز هم همان است که دیروز بود و هرگز عوض نمی شود» (عبرانیان ۱۳: ۸). به همان اندازه که دیگران را دوست می داشت، امروز شما را هم دوست دارد. همان قدر که در فکر تندرستی دیگران بود، در فکر تندرستی شما هم هست. پس با فروتنی و ایمان از او کمک بخواهید تا جواب دعاهای شما را بدهد. مسیح جواب هر احتیاج و درمان هر درد و گره گشای تمام مشکلات شماست. اگر به او ایمان داشته باشید، همان معجزات را برای شما نیز می کند. به او ایمان بیاورید تا شفا یابید. آمین.

خداوندم شفا می بخشد، حمد و سپاس گویم؛
یَهوه رَفَه، یَهوه رَفَه
خداوندم شفا می بخشد، یَهوه رَفَه

فصل بیست و چهارم

کتاب مقدس

بسیاری می پرسند: «چرا خدا مثل گذشته با انسان صحبت نمی کند؟» جواب این است که خدا صحبت می کند، به شرط این که به او گوش بدهیم. خدا مایل است در زندگی ما کارهای بزرگ کند، به شرط این که از او اطاعت کنیم. بعضی می پرسند: «خدا چگونه با ما صحبت می کند؟» خدا به وسیله این جهان آفرینش با ما صحبت می کند که کتاب خلقت خداست. خدا به وسیله کتاب مقدس با ما صحبت می کند که مکاشفه خداست. خدا به وسیله عیسی مسیح با ما صحبت می کند که کلمه خداست. هم چنین او به وسیله وجدانمان و ضمیرمان با ما صحبت می کند که صدای خداست. می خواهیم در این فصل درباره کتاب مقدس و پیغام آن صحبت کنم.

کتاب مقدس از مجموع ۶۶ کتاب تشکیل شده است. ۳۹ کتاب آن را عهد عتیق یا تورات می گویند و ۲۷ کتاب دیگر آن را عهد جدید یا انجیل. در عهد عتیق، داستان آفرینش و فرمانهای خدا، شرح زندگی پیغمبران خدا و دعاها و مناجات آنها نوشته شده است. در عهد جدید، شرح زندگی عیسی مسیح، تعلیمات و معجزات او، صلیب و قیام، رسولان و کلیسای او آمده است. کتابهای عهد عتیق پیش از زمان عیسی مسیح و کتابهای عهد جدید، بعد از زمان عیسی مسیح نوشته شده اند. ما مسیحیان تمام این ۶۶ کتاب را کلام خدا و از الهام خدا می دانیم و تنها مرجع ایمان مسیحی ماست. کتاب مقدس از آسمان نازل نشده است و نیز از طرف دیگر، نویسندگان کتاب مقدس از خودشان سخن نگفته اند، بلکه از طرف روح پاک خدا، در انتخاب موضوعات و کلمات هدایت شده اند. خدا در فکر و ذهن نویسندگان کتاب مقدس چیزی را قرار داده است که می خواست بنویسند و آنها نیز

تحت کنترل روح پاک خدا آن را به نگارش در آورده اند. بنابراین کتاب مقدس از هرگونه خطا حفظ شده است.

درباره اهمیت کلام خدا، عیسی مسیح فرمود: «نان نمی تواند روح انسان را سیر کند، نیاز انسان این است که از کلام خدا اطاعت کند.» درباره اعتبار کتاب مقدس، مسیح فرمود: «آسمان و زمین از بین می رود ولی حتی یک کلمه از کلام خدا از بین نمی رود.» چون تا زمانی که خدا باقی است، کلام خدا هم باقی و پا برجاست. با این که کتاب مقدس، کتاب بی نظیری است ولی اهمیت حیاتی آن در این است که زندگی میلیونها نفر از خوانندگان خود را به کلی عوض کرده است. داستان زیر یک نمونه از آنهاست:

«۲۰ سال، عمر درازی است، آن هم اگر شخصی با دروغ، کلک و حقه بازی زندگی کرده باشد. وجدان او دیگر سخت شده بود و به کلی فراموش کرده بود که شغل او دروغ گوئی، کلاه برداری و حقه بازی است. از دیدن مردم ساده لوحی که گول او را می خوردند، سرمست و مغرور بود. همه جا لاف می زد که می تواند مردم را مثل مار افسون کند و این لاف زدنیهای او گزاف نبود، چون او یک جادوگر زبردست بود! این جادوگر مردم را دور خود جمع می کرد. دستهای خود را تکان می داد. قیافه خود را عوض می کرد. صداهای عجیب و غریب از خود درمی آورد و با چشم بندی و تردستی مردم را افسون و جیبشان را خالی می کرد. هیچ کس در جادوگری به پای او نمی رسید. مردم با اشتیاق کتابهای او را می خواندند و به سوی او جلب می شدند. به این طور ۲۰ سال دان و زنش از راه چشم بندی و جادوگری مثل میلیونرها زندگی کردند. تا این که یک روز آقای دان که همه جا می رفت و به همه جا سر می کشید، سری هم به کلیسا زد. مقصود او از رفتن به کلیسا این بود که بفهمد با چه افسونی می شود آن همه مردم در کلیسا را فریب داد. دان اثر کلام خدا را در مردم مشاهده کرد. پس در حالی که نه به خدا ایمان داشت و نه به کلام او اهمیت می داد، پیش کشیش کلیسا رفت و با چرب زبانی و ظاهر سازی یک جلد کتاب مقدس خرید تا ببیند چطور می تواند از کلام خدا، در کار سحر و جادو به نفع خود استفاده کند.

دان تا چند ماه به شهرها و دهات سفر کرد و به کار جادوگری مشغول بود و در ضمن کلام خدا را هم می خواند. داستان آفرینش او را به تفکر واداشت که از کجا آمده و به کجا می رود و مقصود از این آمد و شد چیست. فهمید که خدا ما را مثل ساعت نیافریده که آن را کوک کرده و به حال خود رها کرده باشد، بلکه خدا ما را برای خودش آفریده است تا در این جهان با او دوست و همکار باشیم. او در کتاب مقدس خواند که خدا پیغمبران را برای هدایت ما و عیسی مسیح را برای نجات ما فرستاده است. عیسی مسیح به جهت کفاره گناهان ما، روی چوبه دار صلیب، جان خود را قربانی کرد تا ما را از شر شیطان و گناه و غضب خدا نجات دهد. هم چنین او متوجه شد که اگر انسانها از گناهان خود دست بکشند و به خدا پناه آورند، خدا آنها را می بخشد و عوض می کند تا با خدا دوست و همکار شوند و برای خدا و خلق او مفید گردند.

خواندن کتاب مقدس وجدان دان را بیدار کرد. او دیگر نمی توانست مثل سابق با سحر و جادو مردم را فریب دهد. دان عوض شده بود. روزی تصمیم گرفت از کارهای سابق خود دست بکشد. دنبال کسی می گشت که حال او را درک کند. نزد همان کشیش رفت که از او کتاب مقدس خریده بود و با سادگی اعتراف کرد: «من به عیسی مسیح، نجات دهنده عزیزم ایمان آورده ام و او زندگی مرا دگرگون کرده است.» آقای دان مدتی مسیر سابق خود را ادامه داد و به شهرها و دهات سفر کرد ولی به جای نمایش سحر و جادو، روی صحنه می رفت و با کمال فروتنی به مردم اعتراف می کرد که سال ها ایشان را فریب داده و حاضر است کتابهایی را که برای گمراهی آنها نوشته و فروخته، پس بگیرد و بسوزاند...

سال ها دان یکی از پرکارترین اعضای انجمن جهانی کتاب مقدس بود و هر سال هزاران نسخه از کتاب مقدس را برای نجات مردم پخش می کرد و به جای این که مردم را فریب دهد، ایشان را به سوی خدا و نجات دهنده عالم، عیسی مسیح هدایت کرد.

انجیل خبر خوش مسیحاست؛ انجیل پیام نجات دنیاست!

کتابی که این چنین عمیق و عالی زندگی مردم را عوض می کند، حامل پیغام مخصوصی برای شماست: پیغام کتابهای تورات و انجیل این است که خدا، آفریننده تمام این کائنات است و خدا ما را برای این آفریده که از محبت و لطف او لذت ببریم. ولی انسان با گناه کردن خدا را ترک کرده و دشمن خدا شده است. با این حال، خدای مهربان در جستجوی بشر است. عمق محبت خدا را در عیسی مسیح می بینیم که جان خود را فدا کرد تا ما را نجات دهد و به آغوش خدا برگرداند. سهم ما این است که به گناهان خود اعتراف کنیم و از آنها دست بکشیم، توبه کنیم و به عیسی مسیح ایمان آوریم تا خدا ما را ببخشد و عوض کند تا بار دیگر با خدا در هماهنگی زندگی کنیم و غرق محبت خدا شویم. دعوت کتاب مقدس از شما این است: «به عیسی خداوند ایمان بیاورید تا تو و تمام افراد خانواده ات نجات پیدا کنید.»

بشنو صدای عیسی را، که می خواند تو را:

«نزد من بیا ای خسته؛ آرامش دهم تو را!»

فصل بیست و پنجم

ایمان به خدا

«دعا می‌کنم که همیشه با ایمان و امید و محبت زندگی کنید و زندگی شما پیروزمندانه و برای جلال خدا و خیر و برکت دیگران باشد.» یک بار مردم از عیسی مسیح پرسیدند: «ما چه کنیم تا خدا از ما راضی باشد؟» عیسی فرمود: «خدا از شما می‌خواهد که به من که فرستاده او هستم، ایمان بیاورید» (یوحنا ۶: ۲۸-۲۹). بدون ایمان نه می‌شود به خدا دسترسی پیدا کرد و نه می‌توان خدا را خشنود ساخت. زیرا کلام خدا می‌فرماید: «شما هرگز نمی‌توانید خدا را راضی کنید مگر این که به او ایمان بیاورید و از او انتظار کمک داشته باشید. هر که می‌خواهد پیش خدا بیاید، باید ایمان داشته باشد که خدائی هست و به کسانی پاداش می‌دهد که با دل راست در جستجوی او هستند» (عبرانیان ۱۱: ۶). «حالا ببینیم ایمان چیست؟ ایمان همانا اطمینانی است که به ما قوت قلب می‌دهد که چیزی را که می‌خواهیم سرانجام به دست می‌آوریم. ایمان همان خیال آسوده است که چیزی را که به آن معتقدیم واقعیت دارد، هر چند آن را حالا در برابر چشمان خود نمی‌بینیم» (عبرانیان ۱۱: ۱). کسی که به خدا ایمان دارد به قدرت لایزال خدا دسترسی دارد. عیسی مسیح گفت: «این که می‌گویم عین حقیقت است، اگر به خدا ایمان داشته باشید می‌توانید به این کوه زیتون بگوئید: بلند شو در دریا بیفت و فرمان شما را بی‌چون و چرا اطاعت می‌کند. فقط کافی است به آنچه می‌گوئید واقعاً ایمان داشته باشید و شک به خود راه ندهید. خوب گوش کنید، اگر ایمان داشته باشید هر چه در دعا بخواهید خدا به شما خواهد داد» (مرقس ۱۱: ۲۲-۲۳). ایمان، محال را ممکن، مشکلات را حل و هر مانعی را برطرف می‌کند. «غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست» (اول یوحنا ۵: ۴).

می‌خواهم سرگذشت یک ایمان‌دار را برایتان تعریف کنم که نشان می‌دهد فرزند خدا چه زندگی پیروزمندانه‌ای دارد: «من یک بار در شب با هواپیما از فراز اقیانوس اطلس سفر می‌کردم. هواپیمای ما ۴ موتور از نوع «دی سی ۴» خیلی قدیمی بود. ما تازه وسط اقیانوس رسیده بودیم که ناگهان دو تا از موتورهای هواپیما از کار افتاد. چون من قبلاً هم با هواپیما مسافرت کرده بودم، فوری احساس کردم که هواپیما به طور عادی حرکت نمی‌کند و باید اتفاقی افتاده باشد. حتی می‌توانستم احساس کنم که ما داریم به طرف اقیانوس پائین می‌رویم. بلند شدم و پالتویم را برداشتم که بیوشم. بعد به مهماندار هواپیما گفتم: مثل اینکه اتفاق بدی برای هواپیما افتاده است. من احساس می‌کنم که موتورهای هواپیما خراب شده است؟ مهماندار هواپیما گفت: شما مسافرها همیشه خیال می‌کنید که موتورهای هواپیما خراب شده است! هنوز سر جایم ننشسته بودم که دیدم چراغ خطر هواپیما روشن شد و کمک خلبان از پشت بلندگو با صدای لرزانی اعلام کرد: ما در خطریم! دو تا از موتورهای هواپیما از کار افتاده است! عجله کنید! حلیقه نجات را بپوشید! رنگ از روی همه مسافران پرید. در داخل هواپیما جنجالی برپا شد. هواپیما کم‌کم پائین رفت. آن قدر پائین رفت که در تاریکی شب می‌توانستیم امواج خروشان اقیانوس را با چشم خود ببینیم. کم‌کم بدنه هواپیما به سطح آب رسید و دل اقیانوس را می‌شکافت و جلو می‌رفت. ترس و وحشت همه را فرا گرفته بود! حالت مرگباری در داخل هواپیما حکمفرما بود. بعضی از وحشت جیغ می‌زدند و یک عده هم سعی می‌کردند با انگشتان لرزان کمربندهای صندلی خود را باز و بسته کنند. همه دست و پای خود را گم کرده بودند بجز من. فقط من می‌دانستم که در موقع خطر چه باید کرد. من به خدا ایمان داشتم، پس مشغول دعا شدم.

من مشغول دعا شدم، چون به این حقیقت ایمان داشتم که در عالم پهناور خدائی وجود دارد، و این خدا بت یا چیزی زائیده فکر و خیال بشر نیست، بلکه او خدای حقیقی است که در طبیعت و تاریخ بشر، در کتاب مقدس و در شخص عیسی مسیح خود را به ما ظاهر کرده است. خدا شخصیتی است نامحدود و در عین حال به ما

نزدیک. خدا پاک است و از گناه نفرت دارد و در عین حال خوب و مهربان است به طوری که ما را دوست دارد. در چنین لحظه خطرناک سقوط هواپیما در آبهای اقیانوس، به داد ما می‌رسد و به کمک ما می‌شتابد.

خدا دارای شخصیت است و می‌تواند فکر، احساس و اقدام کند. خدا خود را در شخص عیسی مسیح به جهان ظاهر فرمود تا محبت و لطف خود را به ما ثابت فرماید تا دردها و رنجهای بشر را برطرف کند و ما را از شر گناه و اسارت شیطان آزاد سازد و نجات بخشد و به ما یک شخصیت جدید و یک طبیعت تازه لطف کند تا با او همگام و همکار شویم و این در صورتی میسر است که ما از گناهان خود دست بکشیم و به اسم عیسی مسیح به خدا ایمان آوریم.

من مشغول دعا شدم، چون در اثر ایمان به عیسی مسیح، فرزند خدا شده‌ام و خدا که پدر آسمانی من است برای هر قسمت از زندگی من نقشه دارد و هیچ اتفاقی در زندگی من نمی‌افتد مگر به اجازه او و برای خیر و خوبی من، حتی اگر واقعه سانحه هواپیما باشد. من ایمان دارم که اگر از خدا درخواست کنم، قادر است دو موتور خراب شده هواپیما را اصلاح کند یا اصولاً دو موتور سالم از سر نو بیافریند. از این جهت من در میان مسافری دست و پای خود را گم نکردم، چون راه چاره را می‌دانستم. من با ایمان به خدا مشغول دعا شدم و از خدا خواستم هواپیما را از سقوط نجات دهد.

وقتی هواپیمائی در وسط آسمان و زمین خراب می‌شود یا کشتی در وسط اقیانوس نزدیک به غرق است، فوری با بی‌سیم به اطراف خبر می‌دهد. آنگاه تمام ایستگاههای رادیویی برنامه‌های خود را قطع می‌کنند و خبر سانحه هواپیما یا غرق شدن کشتی را پخش می‌کنند. خبر سقوط هواپیمای ما موقعی به زادگاه من رسید که همسر من آماده خواب می‌شد. او می‌رود رادیو را خاموش کند که ناگهان می‌شنود برنامه عادی رادیو قطع شد و خبر سقوط هواپیما پخش گشت. من به همسر و فرزندانم نامه نوشته بودم که چه روزی و با چه شرکت هواپیمائی به وطن برمی‌گردم. پس وقتی همسر من فهمید که جان ما در خطر افتاده، فوری دست به کار شد. او هم دست

و پای خود را گم نکرد. می‌دانست در موقع خطر چه باید کرد. زیرا همه ما به خدا ایمان داشتیم و هر مشکلی را در دعا به حضور خدا می‌بردیم و کمک می‌گرفتیم. پس همسر من فوری سه دخترمان را صدا می‌زند و همه مشغول دعا می‌شوند. آنها آن طرف اقیانوس اطلس و ما وسط اقیانوس. در حالی که دو موتور هواپیما از کار افتاده بود و ما در حقیقت در آبهای اقیانوس فرو می‌رفتیم. با اینکه فاصله ما هزارها کیلومتر بود، ولی همه ما در یک لحظه با پدر آسمانی خود خدا در تماس بودیم و از او نجات جان مسافرین را می‌خواستیم و ایمان و اطمینان داشتیم که بر طبق وعده‌های خدا هر چه در نام عیسی مسیح از خدا بخواهیم به ما عطا می‌شود. این فقط یک وعده تو خالی نبود که در کتاب مقدس نوشته شده باشد و ما آن را حفظ کرده باشیم، بلکه سال‌ها در زندگی روزانه خود آن را تجربه کرده و صحت وعده‌های خدا برای ما ثابت شده بود. پس هر یک از ما مشغول دعا بودیم و اطمینان داشتیم آنچه از پدر آسمانی خود خدا بخواهیم به ما عطا می‌کند. در این حال که نزدیک بود هواپیما غرق شود و ممکن بود هر آن همه ما برای همیشه در ته اقیانوس مدفون شویم، ناگهان دو موتور هواپیما روشن شد و هواپیما به طرف آسمان اوج گرفت.

سرانجام وقتی به مقصد رسیدیم و از هواپیما پیاده شدیم، من خلبان هواپیما را پیدا کردم و از او پرسیدم: چه شد که دو موتور از کار افتاده هواپیما ناگهان دوباره روشن شد؟ خلبان جواب داد: این چیز عجیبی بود که من نمی‌توانم علتش را بگویم. فقط این را می‌دانم که خیلی به ندرت دو موتور در یک بال هواپیما با هم در یک زمان از کار می‌افتند، ولی غیر ممکن است که هر دو موتور هواپیما در یک زمان خود به خود روشن شوند. این از محالات است و حالا چگونه این چطور شد، من سر در نمی‌آورم. به خلبان گفتم: من می‌دانم چرا این طور شد. پدر آسمانی من خدا آنها را به کار انداخت، چون من به او ایمان دارم، پس دعا کردم و از او کمک خواستم.

فصل بیست و ششم

بدرخشید

یکی از چیزهائی که خدا از شما می خواهد این است که بدرخشید! ملاحظه کنید عیسی مسیح نجات دهنده عزیز و زنده ما در این باره چه می فرماید: «شما نور جهان هستید. شما شهری هستید که بر تپه ای ساخته شده که در شب می درخشد و همه آن را می بینند. نور خودتان را پنهان نکنید، بلکه بگذارید بدرخشید تا مردم کارهای خوب شما را ببینند و پدر آسمانی شما را تمجید کنند» (متی ۵: ۱۴-۱۶). بلی، شما نورید و باید بدرخشید! اگر به این حقیقت پی ببرید، به مسئولیت بزرگی پی برده اید که به عهده شماست. به عهده شماست که مردم را به سوی مسیح زنده هدایت کنید و آن طور زندگی و رفتار کنید که مسیح را در شما ببینند و به او برسند. باز مسیح می فرماید: «هیچ کس چراغ را روشن نمی کند تا پنهانش کند، بلکه آن را آویزان می کند تا به هر کس که وارد اتاق می شود روشنائی بدهد. چشم پاک در وجودتان مثل تابش آفتاب است که اعماق وجودتان را روشن می کند. ولی چشم ناپاک جلو روشنائی را می گیرد و شما را غرق تاریکی می کند. پس مواظب باشید نوری که در شماست تبدیل به تاریکی نشود. اگر باطن شما نورانی باشد و هیچ گوشه و کناری تاریک نباشد، آن وقت تمام وجودتان می درخشد. چنان که گوئی یک چراغ پر نور بر شما تابیده است» (لوقا ۱۱: ۳۳-۳۶).

به سخن دیگر، زندگی ما نامه سرگشاده است که اطرافیانمان هر روز آن را می خوانند. در این باره کلام خدا می فرماید: «تنها نامه ای که من لازم دارم، خود شما هستید. هر کس با یک نگاه به شما و به تغییرات بزرگی که در دلتان به وجود آمده است، می تواند ببیند که ما چه خدمت بزرگی به شما کرده ایم. هر کس می تواند ببیند که شما یکی از نامه های مسیح هستید که ما نوشته ایم. نامه ای که نه با قلم و

جوهر، بلکه به وسیله روح خدای زنده نوشته شده است؛ و نه روی سنگ، بلکه در دل انسان کنده شده است» (دوم قرنتیان ۳: ۲-۳). پس ما باید مواظب باشیم کتابمان خوانا، چراغمان تابان و زندگیمان آن چنان پاک و مصفا باشد که به همه شهادت دهد که مسیح راه و راستی و حیات است. خدای آفریننده که می فرماید: «نور در تاریکی به وجود آید» به ما فهمانده است که این نور پر جلال اوست که در صورت عیسی مسیح دیده می شود و بر ما هم می درخشد. ولی این گنج بی نظیر، یعنی این نور و قدرتی که حالا در وجود ما می درخشد، در ظرف های نابود شدنی، یعنی در بدن های ضعیف ما قرار دارد. همه می توانند ببینند که این قدرت عظیم و پر جلالی که در ماست از طرف خداست، نه از طرف خودمان» (دوم قرنتیان ۴: ۶-۷).

گویند زمانی یک نفر از اهالی هندوستان به اسم سادو به انگلستان رفت. روزی یکی از دوستانش او را برای صرف نهار به خانه خود دعوت کرد. سر ساعت مقرر سادو به خانه دوستش رفت و زنگ زد. یک دختر بچه در را به روی او باز کرد. ولی آن دختر بچه وقتی به صورت سادو نگاه کرد، دوید توی خانه و به مادرش گفت: «مادر جان، عیسی مسیح دم در ایستاده است! زود باشید! بیائید او را ببینید!» وقتی مادر او دم در خانه آمد، دید آقای سادو آنجاست! بعدها مادر از دختر خود پرسد: «از کجا فهمیدی این شخص عیسی مسیح است؟» دختر پاسخ داد: «شما از کتاب انجیل برای من خواندید که عیسی مسیح پاک و خوب و پر از مهر و محبت است، آن آقا همین طور بود!»

راز پیشرفت روحانی آقای سادو در چی بود؟ چیزی که او را شبیه مسیح کرد، ملاقات های پی در پی او در دعا با خدا بود. ولی آقای سادو یک شبه به این مقام نرسید، سال های طولانی با ایمان و امید و محبت زندگی کرد تا به آن سیرت نیکو و صورت ملکوتی رسید. وقتی سادو جوان بود، در میان همسالان او کمتر جوانی پیدا می شد که به اندازه او دشمن مسیح و مخالف مسیحیت باشد. خود او شهادت می دهد که در آن ایام اهالی ده را تحریک می کرد تا به واعظین مسیحی سنگ پرت کنند. جلوی چشمان پدر خود کتاب مقدس، یعنی کتابهای تورات و انجیل را که

کلام خداست، پاره پاره کرد و روی آن نفت ریخت و آتش زد، چون به خیال او مسیحیت مذهبی باطل بود. نسبت به دین خود هندو، تعصب زیادی داشت ولی با وجود این که تمام آداب و رسوم هندوها را رعایت می کرد، دلش راضی و وجدانش آرام نبود. سرانجام تصمیم گرفت به همه چیز پشت پا بزند و خودکشی کند.

خودش می نویسد: «سه روز بعد از این که کتاب انجیل را سوزاندم، صبح زود از خواب بیدار شدم و این طور دعا کردم: خدایا، اگر تو وجود داری، راه راست را به من نشان بده و گر نه خودم را می کشم. تصمیم من این بود که اگر به آرامش نرسم، در ساعت ۵ که قطار از اینجا رد می شود، خودکشی کنم. من مشغول دعا بودم که ناگهان در اتاق نور عجیبی تابید! خیال کردم خانه آتش گرفته است! وقتی به روشنائی خیره شدم، شکل عیسی مسیح را دیدم که در نور، جلال و محبت از او می تابید. این همان عیسی مسیح بود که من چند روز قبل به او اهانت کردم و انجیل او را آتش زدم. به زبان هندی به من فرمود: «چقدر می خواهی مرا شکنجه بدهی؟ من آمده ام ترا نجات دهم. دعا می کردی راه راست را بدانی. چرا راه راست را در پیش نمی گیری؟»

ناگهان به فکرم رسید که عیسی مسیح زنده است! پس به پایش افتادم و آرامش عجیبی سراسر وجودم را فرا گرفت، آرامشی که نمی توانستم از جایی دیگر به دست آورم. وقتی از سر جایم بلند شدم، خوشی و آرامش الهی در وجودم موج می زد و از آن موقع تاکنون با من است. فوری بیرون رفتم و به پدرم گفتم: من مسیحی شده ام، حالا فهمیدم که عیسی مسیح زنده است. پس تصمیم گرفتم پیرو او باشم.

از آن لحظه به بعد نیرو و قدرت تازه در زندگی و حیات سادو پیدا شد و او شخص دیگری گشت. زیرا مسیح را دید و مسیح او را دگرگون کرد. سادو سال ها مثل یک درویش زندگی کرد و در شرق و غرب دنیا به نیروی عوض کننده مسیح بشارت می داد. سادو در یکی از یادداشتهای خود می نویسد: «فتیله چراغ باید بسوزد و فانی گردد تا نور آن به همه بتابد. فتیله بین نفت و شعله قرار گرفته است. ممکن است چراغ زیاد نفت داشته باشد ولی در صورت نبودن فتیله، نوری وجود نخواهد داشت، به همین طور ما برای این که به دیگران نور رسانیم، باید حاضر به فداکاری باشیم.

فصل بیست و هفتم

ازدواج

روزی یک عده از روحانی نماهای زمان مسیح دور او را گرفتند و پرسیدند: «آیا شما اجازه می دهید مرد زنش را طلاق دهد؟» عیسی مسیح جواب داد: «مگر شما کتاب آسمانی را نمی خوانید؟ در کتاب آسمانی نوشته شده است که در آغاز خلقت، پروردگار مرد و زن را آفرید؛ و دستور داد مرد از پدر و مادر خود جدا شود و برای همیشه با زن خود یکی شود، به طوری که آن دو نفر دیگر دو تن نیستند، بلکه یکی هستند. هیچ انسانی حق ندارد آن دو را که خدا به هم پیوسته است، از هم جدا کند.» (متی ۱۹: ۳-۶).

رسم ازدواج را خداوند برقرار فرمود. اولین ازدواج را خدا برگزار کرد و آدم و حوا با یکدیگر ازدواج کردند. عیسی مسیح، نجات دهنده زنده و عزیز ما اولین معجزه خود را در یک عروسی انجام داد. ازدواج مورد احترام خداست و به قدمت آفرینش انسان است. ازدواج پاک و مقدس است و برای بقا و دوام خانواده بشری یک امر حیاتی است. خاطره مراسم ازدواج، شأن و مقام انسان و اهمیت و تقدس ازدواج را همیشه در خاطره ها زنده نگه می دارد. خواست خداست که زن و مرد با هم ازدواج کنند. کلام خدا می فرماید: «همسر برای مرد برکتی است از جانب خداوند. کسی که همسر شایسته پیدا کند، به نعمت بزرگی دسترسی پیدا کرده است» (امثال ۱۸: ۲۲).

حالا که به اهمیت ازدواج پی بردیم، ببینیم همسر را کی باید انتخاب کند، پدر و مادر، افراد واسطه یا خود پسر و دختر؟ در واقع انتخاب با خداست. یک مسیحی از پدر آسمانی خود خدا می پرسد: خداوندا، تو مرا برای مشارکت با خودت آفریدی تا بر روی زمین ترا جلال بدهم. حالا بفرما چه کسی را به همسری من برگزیده ای تا

با او در ازدواج مقدس متحد شوم و یک خانواده مسیحی تشکیل دهیم و ترا بهتر خدمت کنیم.» هر گاه چنین نظری در مورد ازدواج پیدا کردیم، خداوند هم قدم به قدم ما را در انتخاب همسر شایسته یاری و هدایت می کند.

مردم می پرسند: «در انتخاب همسر، عشق مهمتر است یا عقل؟» سعادت‌مند کسی است که همسر خود را عاقلانه انتخاب کند و با او عاشقانه زندگی کند. عشق، یعنی هماهنگی و تفاهم عمیق بین دو روح، دو احساس و عاطفه و دو فکر که باعث پیوند و ازدواج می شوند.

اما شرایط یک ازدواج ایده آل و پایدار چیست؟ دختر و پسر هر دو باید مسیحی واقعی و دارای شور و حرارت روحانی باشند تا زبان روح یکدیگر را بفهمند؛ و نیز زبان دل هم را بفهمند تا همدیگر را درک کنند و هماهنگ زندگی کنند.

هست چون ازدواجی خدایی	نیست در بین آن دو جدایی
یعنی آن این و این آن او شد	آن یکی جسم و این جان او شد
از خدا خواهم این کامرانی	باشد اندر جهان جاودانی

عشق حقیقی یعنی هر کس دیگری را بیشتر از خود دوست بدارد. در کنار او خوشحال است و از دوری او غمگین می شود. آن دو وقتی با هم هستند، خیلی چیزها دارند به هم بگویند. همدیگر را تحسین می کنند و از بودن با هم سیر نمی شوند. به هم اعتماد دارند. نسبت به هم راست و پاک و با وفا هستند. به هم احترام می گذارند. یکدیگر را می بخشند و نسبت به کمبودهای هم با گذشت هستند. به وجود هم افتخار می کنند. هیچ یک نفع خود را نمی خواهد. به نظریه یکدیگر احترام می گذارند و هر یک احساس می کنند که فکرأ و روحأ به هم تعلق دارند. حاضرند با صبر مشکلات را از سر راه خود بردارند تا در پیوند ازدواج به هم برسند و یک خانواده مسیحی را تشکیل دهند و برای جلال خدا زندگی کنند. شاید مایل باشید اشاره ای هم به مراسم ازدواج کنیم. عروس و داماد مسیحی در کلیسا و در حضور خدا و کشیش و سایر اعضای کلیسا به هم قول می دهند که در

سراسر عمر خود در پیری و جوانی، در فقر و ثروت، در مریضی و سلامتی، در غم و شادی و خلاصه در همه حال نسبت به هم با وفا و فداکار باشند و هیچ چیز، ایشان را از هم جدا نکند غیر از مرگ. در مسیحیت نه مهریه وجود دارد و نه طلاق بلکه عقد دائم مسیحی، یعنی مرگ فقط می تواند آن دو را از هم جدا سازد.

خانه باید به دست خدا ساخته شود، توسط خدا نگهداری شود، با رحمت خدا زینت گردد و با برکات خدا توسعه یابد. چنین خانواده ای پایدار و آسیب ناپذیر است. ازدواج در خداوند همان طور که در انجیل عیسی مسیح می خوانیم انتخاب همسری خدا ترس است در عشق و محبت برای زندگی و حتی الامکان مستلزم نزدیک ترین و صمیمی ترین یگانگی و وحدت ایمان مسیحی است، یعنی یک بودن در خداوند. همسر برگزیده شما ممکن است دارای شخصیتی مطلوب یا ظاهری زیبا و دارای علاقه های مشترکی با شما باشد. ولی اگر غیرت و اشتیاق شدیدی برای ایمان شما نداشته باشد در روح از هم جدا خواهید بود، حتی اگر در جسم یک باشید. این موضوع خیلی مهم است، جلال خدا و سعادت شما در گرو آن است. اطاعت از کلام خدا برای خدا جلال و برای شما خوشی و سعادت حقیقی به بار می آورد. از طرف دیگر بی اعتنایی به کلام خدا، خدا را بی حرمت و سعادت شما را نابود می کند.

شما بر روی زمین فقط یک بار زندگی می کنید و در حال عادی فقط یک همسر انتخاب می کنید. ازدواج یک عمر شراکت است. خانه و خانواده شما مستقیماً با انتخاب همسران طرح ریزی خواهد شد. وقتی زن و شوهر در ایمان مسیحی و عضویت کلیسا و روحانیت، عمیق و پر شور و هماهنگ هستند، از آن خانه یک هماهنگی ستایش و تمجید برای خدا به سوی آسمان بالا می رود. در آن خانه بچه ها در ایمان مسیحی رشد می کنند. در آنجا رشته محکمی از محبت و احترام متقابل جهت جلال خدا وجود دارد. چنین خانه ای یک صخره محکم و بزرگ برای کلیسا و ملکوت خدا خواهد بود. چنین خانواده ای شامل اجزای اصلی سعادت حقیقی خواهند بود، یعنی ایمان و امید و محبت.

اینک ز رحمت تو، اندر محبت تو یکتن شدند این دو، همچون تو با کلیسا در طی زندگانی، در پیری و جوانی آن گونه که تو دانی، بر عشقشان بیفزای

اما وظیفه یک زوج نسبت به هم چیست؟ کلام خدا می فرماید: «شوهران، باید همسر خود را همان گونه دوست بدارند که مسیح کلیسا را دوست داشت و حاضر شد جاننش را فدای آن کند تا آن را مقدس کند تا پاک و بدون نقص باشد. به همین شکل شوهر باید با زنش رفتار کند و او را مثل قسمتی از وجود خودش دوست بدارد. زنها هم همان طور که از مسیح اطاعت می کنند، باید از شوهرشان هم اطاعت کنند. چون شوهر رئیس خانواده است، همان طور که مسیح رئیس کلیسا است؛ و زن رئیس خانه است. مسیح جاننش را فدای کلیسا کرد تا آن را نجات دهد. زن و شوهر در واقع یکی هستند. پس وقتی مرد همسرش را دوست می دارد، در واقع به خودش لطف و محبت می کند. هیچ کس به بدن خود لطمه نمی زند، بلکه با عشق و علاقه از آن مراقبت می کند، درست همان طور که مسیح از بدن خود یعنی کلیسا مراقبت می کند که ما همه اعضای آن هستیم» (افسیان ۵: ۲۲-۳۳).

همان طور که خواندیم کلام خدا در مورد این موضوع که زن و شوهر یکی هستند می فرماید: «مرد وقتی ازدواج می کند، باید از پدر و مادرش جدا شود تا بتواند کاملاً با زنش باشد و آن دو یکی می شوند.» بنابراین هر شوهری باید زنش را مثل وجود خودش دوست بدارد و زن هم باید با اطاعت از شوهرش به او قلباً احترام بگذارد.

فصل بیست و هشتم

از خشونت پرهیزید

یکی از چیزهایی که خداوند از ما می خواهد این است که از خشونت پرهیزیم. عیسی مسیح نجات دهنده زنده و عزیز ما به یکی از شاگردان خود به نام پطرس فرمود: «شمشیرت را غلاف کن. هر که شمشیر بکشد، با شمشیر هم کشته خواهد شد» (متی ۲۶: ۵۲). چرا خداوند نمی خواهد به خشونت متوسل شویم؟ چون در نبردهای ما خودش به جای ما می جنگد. خداوند می فرماید: «انتقام را من می گیرم و هر کس را من به مکافات عملش می رسانم» (عبرانیان ۱۰: ۳۰). این یک بعد جدیدی است که خداوند به زندگی بشر بخشیده است.

در شب آخر که عیسی مسیح روی این کره خاکی بود، در باغی دعا می کرد. دشمنانش به او حمله کردند تا او را دستگیر کنند. «پطرس شمشیر کشید و گوش راست ملوک، خدمتکار کاهن اعظم را برید. عیسی مسیح به پطرس فرمود: «شمشیرت را غلاف کن» (یوحنا ۱۸: ۱۰-۱۱) و گوش ملوک را شفا داد. این برخورد مسیحیت در میدان کارزار است. مسیحیت قدرت خداست که همراه با روح پاک مذهب شفا و نجات بشر است. مسیحیت قدرت خداست که همراه با روح پاک خدا در زندگی انسان داخل می شود. مشتهای ما برای گره کردن و توی سر این و آن کوبیدن نیست، بلکه باید دستهای خود را باز کنیم و برای شفا و برکت و کمک به دیگران بکار ببریم. خدا با ماست که از ما دفاع کند. انتقام را خدا می گیرد. پس خود را در دست خدا بگذاریم تا ما را ببخشد، حفظ کند و برای خیر و برکت دیگران به خدمت گیرد. بنابراین از خشونت پرهیزید.

ما در زبان فارسی ضرب المثلی داریم که می گوید: «با زبان خوش می شود مار را از سوراخش بیرون آورد.» خوب حالا که خدا به ما قدرت عطا کرده است که با

یک جواب نرم، دشمن خود را تبدیل به دوست خود کنیم، شرط عقل نیست که به خشونت متوسل شویم و مغلوب بدی گردیم.

گویند روزی آفتاب و باد با هم شرط بستند که پوستین دهقانی را از تنش در آورند. باد با خشونت زوزه کشید و غوغایی به پا کرد ولی پیرمرد دهقان بیش از پیش در پوستین خود فرو رفت. تا این که آفتاب جلو آمد و لبخندی زد و با نرمی و لطف انوار زرین خود را بر سر و روی پیرمرد فرو ریخت. چیزی نگذشت که دهقان گرمش شد و پوستین خود را درآورد تا کمی خنک تر شود.

در میان مسیحیان دنیا یک دسته، اسم خود را «دوستان» گذاشته اند. هدف این گروه این است که هرگز به زور و خشونت متوسل نشوند، بلکه به نیروی ایمان به خدا، به دشمنان و بدخواهان خود محبت کنند. این دسته هرگز با خود اسلحه حمل نمی کنند و با کسی شاخ به شاخ نمی شوند، بلکه سعی می کنند در برابر تنفر، محبت نشان دهند. می گویند یکی از اعضای این دسته ماهیگیری بوده است به اسم «دانا». دولت این شخص را دستگیر و مجبور می کند که بدون میل و رضایت خود وارد نیروی دریائی شود و جنگ کند. دانا حاضر نمی شود اسلحه به دست گیرد و جنگ کند، پس او را در کیسه ای می گذارند و سر آن را می بندند و مانند بار به ناو جنگی می برند. دانا در کشتی هم حاضر نمی شود اسلحه به دست گیرد و جنگ کند. پس او را در گوشه ای می اندازند و دستبند به دستش می زنند و سربازان با خشم و نفرت او را لگدکوب می کنند. بعد که می بینند هیچ یک از این تنبیهات در او اثر ندارد، او را به حضور ناخدای کشتی می برند و به جرم سرکشی محاکمه اش می کنند. دانا در اثر اعترافات خود محکوم می شود و سربازان تصمیم می گیرند او را به شدت مجازات کنند. پس او را داخل یک بشکه بزرگ می اندازند که اطراف آن پر از میخ بوده و نوک میخها از هر سو در بدن دانا فرو می رفته و آن قدر جعبه را می غطانیدند تا دانا کشته شود. دانا خود را آماده این مرگ فجیع کرد و با آرامی و متانت منتظر سرنوشت خود شد. در این موقع صبر و تحمل او نه تنها در ناخدا اثر کرد، بلکه سربازان

سنگدل و بی رحم نیز تحت تاثیر و نفوذ اخلاق نیرومند او قرار گرفتند. پس حکم اعدام او را به تأخیر انداختند.

در همان ایام یکی از کشتی های جنگی دشمن به آنها حمله کرد و جنگ شدیدی در گرفت. دانا ارزش و فایده وجود خود را نشان داد و طوری در پرستاری از مجروحین که زیر آتش جنگ بودند، شجاعت و جرأت نشان دهد که پس از پایان جنگ، ناخدای کشتی شخصاً از او تشکر کرد و برای قدردانی او را با خود به نزدیکترین بندر برد و آزاد کرد و ورقه پایان خدمتی به او هدیه داد که در تمام عمر از شرکت در جنگ و تعرض معاف باشد.

وظیفه ما مسیحیان این است که در برابر ظلم و نفرت، نه بترسیم، نه فرار کنیم و نه انتقام بگیریم، بلکه با صبر و رشادت، دشمنان خود را محبت کنیم و مثل سربازان شجاع عیسی مسیح، متحمل سختی ها شویم تا دیگران اخلاق و صفات خدای مهربان و باگذشت را در ما ببینند و خدا را ستایش کنند.

محبت، دل آدمخوران و وحشیان را نرم می کند و آنان را بر سر مهر می آورد: زمانی یک دسته از مهاجرین مسیحی که از اروپا به قاره امریکا می رفتند، در صدد برآمدن خانه و کاشانه خود را ترک کنند و بدون اسلحه در جنگل های امریکا زندگی کنند. در آن شرایط زندگی کردن بدون اسلحه از نظر بسیاری دیوانگی بود! چون در آن ناحیه سرخ پوستانی زندگی می کردند که در وحشیگری و خونخواری ضرب المثل بودند، از این رو زندگی در میان این وحشیان محال بود. این دسته از مسیحیان عقیده داشتند که اگر لازم باشد بهتر است کشته شوند تا این که با مخالفین خود بجنگند.

پس وقتی این گروه به قاره امریکا رسیدند، رؤسای نزدیکترین قبایل را به نزد خود آوردند و به آنها چنین گفتند: «خدای بزرگ ما را از یک خون آفریده و احکام و قوانین خود را در قلب ما نوشته و از ما می خواهد یکدیگر را دوست بداریم و به هم کمک کنیم. رسم ما این است که به روی همنوع خود اسلحه نکشیم. از این رو بدون اسلحه به این ناحیه آمده ایم. منظور ما این نیست که باعث آزار

شما شویم یا با شما بجنگیم، بلکه می‌خواهیم در کنار هم با اطمینان و حسن نیت زندگی کنیم. به طوری که لازم نباشد هیچ یک از دو طرف متوسل به خشونت شود. چون همه ما فرزندان یک پدر و از یک خون هستیم.»

سرخ پوستان از این بیانات، حُسن استقبال کردند و با هم دست دوستی دادند و مانند برادر در یک محل ساکن شدند و تعجب در این جاست که به این ترتیب سال‌ها در کنار هم با خوشی و در صلح و صفا زندگی کردند.

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

فصل بیست و نهم

خوشی

آیا شما خوشحال هستید؟ علت چیست که دل ما خوش نیست؟ مثل اینکه در نهاد ما یک جای خالی و خلاء وجود دارد که هرگز پر نمی‌شود! این موضوع در مورد تمام مردم صدق می‌کند. چه آنهایی که به همه چیز دسترسی دارند و چه آنهایی که بی چیز هستند؟ چرا این طور است؟ علتش این است که خدا ما را برای خودش آفریده است. خدا ما را دوست دارد و می‌خواهد ما هم او را دوست بداریم. وقتی خدا ما را آفرید، یک جای خالی مخصوص خودش در وجود ما گذاشت. خدا می‌خواهد جای خود را پر کند و در وجود ما زندگی کند تا به ما برکت بدهد. خدا، تنها کسی است که می‌تواند آن خوشی کامل را به ما عنایت کند.

یکی از مردان خدا گفته: «ای خدا تو ما را برای خودت آفریده‌ای. دل ما هرگز آرام و قرار نمی‌گیرد، مگر این که در تو آرام و قرار گیریم. خیلی‌ها خیال می‌کنند پول خوشی می‌آورد، پس تمام عمر خود تلاش می‌کنند تا پول جمع کنند ولی به ثروت که رسیدند، تازه می‌فهمند گرسنه‌تر و حریص‌تر شده‌اند. بعضی می‌گویند مذهبی بودن راه حل این معماست. دیگران می‌گویند اگر فقط بدن سالم داشتند، به خوشی واقعی می‌رسیدند. باز عده‌ای هستند که فکر می‌کنند لذت‌های دنیا خوشی می‌آورد، پس هر چه دارند در این راه صرف می‌کنند. ولی زمانی که یکه و تنها با افکار خود دست به‌گریبانند، پی می‌برند که «مرا از اینها خوشی نیست» (جامعه ۱۲:۱). و هیچ یک از اینها آن جای خالی وجود انسان را پر نکرده است. به نظر شما چرا این گونه است؟ علتش این است که آن جای خالی را نمی‌توان با یک چیز پر کرد، بلکه باید با حضور یک نفر پر کرد و آن یک نفر خود خداست.

ما بیش از هر چیز دیگر محتاج محبت هستیم. هیچ کس روی این کره خاکی نمی تواند ما را تا آن اندازه محبت کند که خدا می کند. چون «خدا محبت است» (اول یوحنا ۴:۸). خدا محبت خود را به ما ظاهر کرده است. می دانید در کجا؟ در کتاب مقدس که مکاشفه خدا و داستان محبت خداست. عالی ترین راهی که خدا به وسیله آن محبت خود را به ما ثابت فرموده است، پسر یگانه او، خداوند و نجات دهنده زنده ما عیسی مسیح است. «چون خدا به قدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است تا هر کس به او ایمان بیاورد، نابود نشود، بلکه زندگی جاوید پیدا کند» (یوحنا ۳:۱۶). وقتی عیسی مسیح به جهان آمد فرشته خداوند چنین گفت: «نترسید! من برای شما یک خبر خوش آورده ام که تا به حال به گوش کسی نرسیده است! این خبر خوش برای همه است! نجات دهنده، یعنی همان مسیح خداوند، امشب در بیت لحم به دنیا آمده است!» (لوقا ۲:۱۰-۱۱).

شاید بزرگترین آرزوی شما ثروتمند شدن است. یا می خواهید از تندرستی کامل برخوردار باشید. یا در پی عیش و لذت بیشتری هستید... در این صورت شما فقط در فکر مدت کوتاهی هستید که بر روی این کره زمین زندگی می کنید. آیا درباره زندگی پس از مرگ فکر کرده اید؟ آن زندگی هرگز پایانی ندارد. این سوال از تمام سوالات دنیا مهمتر است. عیسی مسیح فرمود: «چه فایده که آدم تمام دنیا را ببرد ولی در عوض جانش را از دست بدهد؟ مگر چیزی هم با ارزش تر از جان او پیدا می شود؟» (مرقس ۸:۳۶). عیسی مسیح آشکارا می فرماید ما پس از مرگ یا به برکت حقیقی می رسیم یا به مکافات اعمال بد و گناهانمان. یا به بهشت و حضور پر جلال خدا و خوشی حقیقی می رسیم یا به جهنم می رویم که سراسر عذاب ابدی و جدائی از خداست.

در نظر خدا، گناه کوچک و بزرگ ندارد و تمام گناهان نفرت انگیزند، اگر چه در نظر بعضی، گناهان کوچک و بزرگند. خدا می فرماید: «مردم همه گناه کرده اند و هیچ کس نتوانسته است به آن کمال مطلوب و پرشکوهی برسد که خدا از انسان انتظار دارد» (رومیان ۳:۲۳). بر این اساس، همه محکومند و هیچ کار خوبی

وجود ندارد که ما با آن بتوانیم محکومیت خود را جبران کنیم. برای همین است که خدای خوب و مهربان خودش راه نجات را برای ما مهیا کرده است. این از همه آن آرزوهایی که شما دارید، عالی تر و باشکوه تر است. این بخشش نجات است به وسیله پسر خدا، عیسی مسیح که بر روی چوبه دار صلیب برای من و شما قربانی شد تا محکومیت ما را از میان بردارد تا ما به خوشی حقیقی برسیم. «تا خوشی مثل آبشار از دل شما سرازیر شود» (یوحنا ۱۶:۲۴). آیا محبت خدا را قبول کرده اید؟ آیا دل به مسیح داده اید تا شما را به خوشی واقعی برساند؟

قلبم شاد است چون با عیسی راه روم بر نامش جلال باد چون با وی همی روم
قلبم شاد است چون با عیسی راه روم هر روزه با خداوند راه روم!

سال های سال پیش جوانی در تهران زندگی می کرد به اسم رستم. خانواده رستم همه زرتشتی بودند اما رستم که در یکی از مدارس مسیحی تحصیل می کرد پی برد که خوشی حقیقی در ایمان آوردن به عیسی مسیح است. از این جهت از گناهان خود دست کشید و مسیح را به قلب خود پذیرفت. چند سال بعد رستم به بیماری غیر قابل علاجه مبتلا شد، به طوری که دیگر قادر به حرکت و راه رفتن نبود. اما عیسی مسیح، نجات دهنده رستم، نگذاشت ابرهای غم و اندوه زندگی رستم را تیره کند. از این رو قلب رستم را به طوری خوشحال کرد که هر کس او را می شناخت و از سرنوشتش آگاه بود، تعجب می کرد. رستم به تمام دوستانش می گفت: «دلیم می خواهد همیشه من را رستم شادمان یا رستم خوشحال صدا بزنید.» رستم به دوستانش یاد داده بود که به جای سلام، همیشه به او بگویند: «شاد زی» یعنی خوشحال زندگی کن و در عوض خدا حافظی نیز بگویند: «شاد باش.» روزی که رستم به نزد خداوند رفت، دوستانش بنا به خواهش او مراسم یادبودی به صورت جشن در کلیسا بر پا کردند. تمام حضار از او به عنوان فرشته شادمانی یاد کردند و تاج گلها نثارش کردند. رستم پیش از مرگ خود از مادرش خواست تا در مرگ او گریه نکنند. در عوض، از برداران مسیحی خود درخواست کرد تا پس از مرگ و

ورودش به زندگی جاوید و درک فیض حضور عیسی مسیح، میهمانی در کلیسا ترتیب بدهند و از این که او نزد مسیح رفته است، خوشحالی کنند. همان طور که عیسی مسیح زندگی رستم را دگرگون کرد و قلب رستم را خوشحال نمود، قادر است زندگی شما را هم عوض کند و دل شما را نیز لبریز از خوشی و آرامش سازد. دوست عزیز تا وقت باقی است، به او ایمان آور!

متن دفاعیه کشیش شهید مهدی دیباج



در نام مقدس خدا که هستی و حیات ماست.

با نهایت فروتنی از داور آسمان ها و زمین برای این فرصت گرانبها سپاسگزارم و با خضوع و خشوع برای او انتظار می کشم تا مطابق وعده های خود مرا از این محاکمه رستگار فرماید.

با عرض ادب، از حضور اعضای دادگاهم تمنا دارم به احترام نام خداوند با شکیبایی به عرایضم توجه فرمایند.

من ناچیز مسیحی هستم، گناهکاری که ایمان دارم عیسی مسیح به خاطر گناهان من بر روی صلیب جان خود را فدا کرد و به وسیله رستخیز و غلبه بر مرگ، مرا در حضور خدای قدوس، عادل ساخت.

این حقیقت را خدای حقیقی در کلام مقدس خود انجیل می فرماید. عیسی، یعنی نجات دهنده، «چون او امت خود را از گناهان نشان نجات می دهد.» مسیح جرم گناهان ما را به بهای خون خود پرداخت و به ما حیات تازه بخشید تا به یاری روح القدس برای جلال خدا زندگی کنیم و سدی باشیم در برابر فساد و کانالی باشیم برای برکت و شفا و خود را در محبت خدا محفوظ بداریم.

به پاس این همه لطف، از این بنده ناچیز خود خواسته نفس خود را انکار کنم و جان بر کف پیرو او باشم و از مردم نترسم اگر جسم مرا می کشند بلکه تکیه من به آفریدگار هستی بخش باشد که این تاج رحمت و رأفت را بر سرم نهاده و برای محبان خود حامی قوی و اجر بسیار عظیم است.

به من تهمت ارتداد زده اند! خدای نادیده که عارف قلوب است به ما مسیحیان اطمینان بخشیده که «از مردان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایماندارانیم تا جان خود را نجات دهیم.» در فقه اسلامی هم مرتد به کسی گفته می شود که به خدا، انبیا و معاد ایمان ندارد. ما مسیحیان به هر سه ایمان داریم.

می گویند مسلمان بودی و مسیحی شدی. نه، من سال ها بی دین بودم. با مطالعه و تحقیق به دعوت خدا لیبیک گفتم و به عیسی مسیح خداوند ایمان آوردم تا دارای نعمت حیات جاودانی شوم. دین را مردم اختیار می کنند اما مسیحی را مسیح انتخاب می کند. می فرماید: «شما مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم.» از کی؟ «پیش از بنیاد عالم!» مردم می گویند: «از بدو تولد مسلمان بودی.» خدا می فرماید: «از ازل مسیحی بودم...» می فرماید: «هزاران سال پیش حتی قبل از این که خدا دنیا را بیافریند ما را انتخاب کرد تا به وسیله آن فداکاری که مسیح در راه ما کرد، مال او باشیم.» مسیحی، یعنی مال عیسی مسیح.

خدای بی همتا که آخر را از اول می بیند و مرا برگزید تا مال او باشم، از ازل می دانست دل کی به او چسبیده و چه کسی ایمان و ابدیت خود را به یک کاسه آتش می فروشد. من ترجیح می دهم تمام عالم بر ضد من باشند، اما خدای تعالی با من باشد، همه مرا مرتد و مطرود بدانند اما مورد تائید خدای ذوالجلال باشم. چون انسان به ظاهر می نگرد اما خدا به دل. برای او که از ازل تا به ابد هیچ امری محال نیست. تمامی قدرت در آسمان ها و زمین در دست اوست.

خدای توانا هر که را بخواهد بلند می کند یا پست، قبول می کند یا رد، به بهشت می فرستد یا به جهنم؛ چون هر چه خدا می خواهد، همان می شود. آیا کسی می تواند یک نفر را از محبت خدا جدا کند؟ یا رابطه خالق را با مخلوق خود به هم بزند؟ یا یک قلب وفادار به خداوند را شکست بدهد؟ او زیر سایه قادر مطلق در امن و امان است. پناهگاه ما تخت رحمت خدا و از ازل مرتفع است. من می دانم به کی ایمان دارم. او قادر است امانت مرا تا به آخر حفظ کند تا به ملکوت خدا برسم، جایی که عادلان مثل خورشید می درخشند. اما بدکاران در آتش جهنم به سزای خود می رسند.

به من می گویند: «برگرد!» از آغوش پروردگار خویش پیش کی برگردم؟ آیا می شود به جای اطاعت از احکام خدا، حرف مردم را پذیرفت؟ ۴۵ سال است با خدای معجزات راه می روم و سایه لطف خدا بر سرم است و سراپا مدیون محبت ها و توجهات پدرانه او هستم.

عشق مسیح سراسر وجودم را تسخیر کرده و گرمی محبت او را در تمام ذرات وجود خویش احساس می کنم. خدا که فخر و جلال و پشت و پناهم است با برکات و معجزات و حمایت های بی دریغ خود روی من مهر تائید زده است. این امتحان ایمان یک نمونه بارز است.

خداوند خوب و مهربان هر که را دوست دارد اصلاح و تادیب می کند و هر لحظه او را می آزماید تا در خور آسمان شود. خدای دانیال که رفقای او را در میان شعله های آتش زنده نگه داشت، ۹ سال مرا در زندان حفظ فرموده و تمام پیشامدهای بد را به خیر و خوبی و نفع ما تمام کرده است. به طوری که شادی و شکرگزاری در دلم موج می زند!

خدای ایوب، ایمان و تعهد مرا در بوته آزمایش نهاده تا صبر و وفاداری مرا مزید فرماید. در این ۹ سال، تمام مسئولیت ها را از من گرفته تا در پناه اسم مبارک او وقت خود را صرف دعا، خواندن کلام خدا، تفتیش قلب و تزکیه نفس خود کنم و در فیض و معرفت خداوند رشد نمایم. برای این فرصت بی نظیر خدا را شکر می کنم. در تنگی به من وسعت داده... مشقت سخت هم باعث سلامتیم شده و مهربانی های او مرا احیا نموده است. زهی عظمت احسان خدا که برای ترسندگانش ذخیره کرده است!

ایراد می گیرند که چرا تبلیغ می کنی.

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بشینی گناه است.

این تکلیف دینی ماست که بدکاران را متقاعد کنیم تا در رحمت خدا باز است، از گناه دست بکشند و به او پناه آورند تا از خشم و غضب خدای عادل و مجازات

هولناک آینده، نجات یابند. عیسی مسیح می فرماید: «من در هستم، هر که از من داخل شود، نجات یابد.» «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نمی تواند به خدا برسد مگر به وسیله من.» «در هیچ کس غیر از او نجات نیست. زیرا اسمی دیگر زیر آسمان به ما عطا نشده که بدان باید نجات یابیم.» در میان انبیای خدا فقط عیسی مسیح پس از مرگ زنده شد و تا به ابد شفیع زنده ماست. او نجات دهنده ماست. فرزند خداست و شناخت او حیات جاودانی است. من گناهکار که خاک و خاکسترم، به وجود مبارک او و به تمام فرمایشات و معجزات او در کتاب انجیل ایمان دارم و اختیار زندگی خود را به دست او سپرده ام. برای من، زندگی یعنی مجالی که به مسیح خدمت کنم و مرگ یعنی فرصت بهتری که با مسیح باشم. پس نه فقط راضیم به احترام نام مقدس خدا در زندان باشم، بلکه حاضریم به خاطر عیسی خداوند جان بدهم و زودتر به ملکوت خدا برسم، جائی که برگزیدگان خدا به حیات جاودانی می روند اما شیران به عذاب جاودانی.

سایه لطف خدا و دست برکت و شفای او بر سر شما باشد و بماند تا به ابد آمین.

با عرض حرمت، زندانی مسیحی شما، مهدی دیباج.